

# کتاب تذکره شوشته

تالیف

B. F.  
41

سید عبد الله بن سید نور الدین بن سید نعمت الله الحسینی  
الشوشتری المتخلص به فقیر المقلوب  
۱۱۷۳ هجری قدسی

بتصحیح خان بہادر مولیٰ بخش و اقل العباد محمد ہدایت حسین  
برای ایضاتک سوسائٹی بنگالہ

تراہیٹس مشن پریس فر کلکتہ از بلاد ہند  
بطبوع رسید

۱۳۴۳ ہجری مطابق ۱۹۲۴ مسیحی



مصنفت رحمه الله كتاب تذكرة شوشتر را بر  
 چهار و چهار فصل منقسم کرده اما عنوانات  
 فصول ذکر نفرموده صرف عدد  
 فصول بیان نموده تسهیلاً  
 للمقارئین عنوانات در  
 فصول ذکر شد

صفحه	فصل
۱	مقدمه در بنای شهر شوشتر
۳	فصل اول در بنای رود خانه شادروان
۶	فصل دوم در وصف شادروان
۹	فصل سوم در آب و هوای شوشتر
۱۲	فصل چهارم در مساجد و بقاع الخیر شوشتر
۱۵	فصل پنجم در مزارات شوشتر
۱۸	فصل ششم در تلبوت سربی و مزارات قدیمه
۲۲	فصل هفتم در محلات و قلعه شوشتر
۲۴	فصل هشتم در بقاع الخیر صحرای شوشتر
۲۹	فصل نهم در قصه دلکشای عقیلای و مثنوی مولانا رامی
۳۳	فصل دهم در سادات مرعشیه
۳۶	فصل یازدهم در اولاد میر نور الله
۳۹	فصل دوازدهم در سادات تلغری

## صفحه

## فصول

فصل شیزدهم در سلاطین و حکام شوشتر از سنه ۹۳۲ تا سنه	
۱۰۴۲ هجری ... ..	۴۲
فصل چهاردهم در حکومت واخشتو سلطان	۴۶
فصل پانزدهم در حالات محمد شریف وزیر واخشتو و ملا محب علی	
کاسبی شاعر و ملا عیدی محمد منجم ... ..	۵۰
فصل شانزدهم در حالات اخوند ملا حسن علی شوشتری و دیگر	
از باب خیر آن ایام ... ..	۵۳
فصل هفدهم در حکومت فتح علی خان پسر مهتر واخشتو	
خان ... ..	۵۶
در حالات سید نعمت الله العجزائری ... ..	۵۶
در حالات سید نور الدین بن سید نعمت الله ... ..	۵۹
در حالات مصنف کتاب تذکره شوشتر سید عبد الله بن	
سید نور الدین ... ..	۶۰
فصل هیجدهم در بنای آثار عظیمه فتح علی خان	۶۱
در ذکر اوقات و - عارف اهل فضل و کمال که در عصر	
میر علی خان بودند ... ..	۶۳
فصل نوزدهم در حکام شوشتر از سنه ۱۱۰۶ تا سنه ۱۱۲۹	۶۵
فصل بیستم در حکومت مهر علی خان بن کلب علی خان	
و دیگر حکام شوشتر ... ..	۶۹
در حالات اسفندیار بیگ ... ..	۷۱
فصل بیست و یکم در وقف نامه مدرسه و مسجد اسفندیار بیگ	۷۲

صفحه	فصول
	فصل بیست و دوم در حالات نادر قلی بیگ افشار المخطب به
۸۶	طهماسب قلی خان (نادر شاه) و شکست افغانان ...
	فصل بیست و سوم در عزل شاه طهماسب و هرج و مرج که در
۹۰	سنه ۱۱۳۴ بوقوع آمد ... ..
	فصل بیست و چهارم در تصدیق سلطنت و حالات طهماسب قلی
۹۴	خان که خود را نادر شاه مخطب ساخت ... ..
	فصل بیست و پنجم در سلطنت علی قلی خان برادر زاده نادر
۹۸	شاه ... ..
۱۰۲	فصل بیست و ششم در مکاره و مصائب که بوجه قحط رو داده ...
	فصل بیست و هفتم در نوشتجات کهنه که مردمان در این سنوات قحط
۱۱۰	بر مضامین آنها مطلع شدند ... ..
۱۱۳	فصل بیست و هشتم در محاصره درقول ... ..
	فصل بیست و نهم در زوال دولت صفویه و هرج و مرج که دران
۱۱۵	زمان رو داده ... ..
	فصل سی ام در ذکر و اشعار مولانا محمود حلیمی شوشتری و تصیده
۱۱۸	مصنف رحمه الله ... ..
۱۲۳	فصل سی و یکم در شاگردان سید نعمت الله ... ..
۱۲۹	فصل سی و دوم در شاگردان سید نور الدین ... ..
	فصل سی و سوم در اخوان الصفا که مصنف رحمه الله معاشر
۱۳۳	ایشان بوده ... ..
۱۳۹	» » » در حالات و اشعار خواجه عبدالمصمد زاهر ...

ندکرة شوشتر

فصول

صفحه

فصل سي و سوم در حالات و اشعار آلهي آقاي مشتاق و حاجي

۱۴۲ ... .. نقد علي و ملا موسي

۱۴۴ ... .. در مقطعات واجوبه آنها

فصل سي و چهارم در منازعه فيما بين شيخ سعد و شيخ نصر

۱۵۲ ... .. فصل سي و پنجم در وقائع و سوانح كه در سنه ۱۱۶۶ رو داده

۱۵۵ ... .. فصل سي و ششم در حالات ابو تراب نقاش و ملا هادي قواس

۱۵۹ ... .. و قصائد ايشان

۱۶۳ ... .. فصل سي و هفتم در منازعه فيما بين محمد رضا خان و سيد فرج الله

۱۶۵ ... .. فصل سي و هشتم در اشعار ملا هادي قواس و مصنف كتاب

۱۶۹ ... .. فصل سي و نهم در حكايست طفل رضيع يكساله

۱۷۱ ... .. در حكايست دختر كه در شب زفاف پسر شد

۱۷۲ ... .. فصل چهارم در حالات ذوالفقار بيگ و غزل مصنف

فصل چهل و يكم در حالات و اشعار ملا عبد الكريم و مير سيد شفيح

۱۷۵ ... .. ناطق و اشعار مصنف

فصل چهل و دوم در قصيدها كه مصنف در معجزه حضرت امير

۱۸۰ ... .. المؤمنين عليه السلام منظوم نموده

فصل چهل و سوم در غزل صائب و غزليات شعرا كه در تتبع غزل

۱۸۷ ... .. صائب گفته اند

۱۹۱ ... .. فصل چهل و چهارم در حكايست عجيبه درویش



# تذکره شوشتر

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على محمد و آله و اصحابه

الطاهرين \*

اما بعد آورده اند که در قضیه طوفان نوح که عالم غرق آب و معموره زمین خراب و جمهور بنی آدم اواره دیار عدم گردیدند معدودی که بمضمون فنجیناه و اصحاب السفینة نجات یافتند بر فراق اصحاب و اهلای احباب همواره مکدر و ملول و بغوحه و زاری مشغول بوده در کمال بیسامانی و پریشانی بسر می بردند و بعد از آنکه بر روزگار و تعادلی دهور و افسار توالت و تفاسل نمودند و کثرت در افراد انسان پدید آمد هرج و مرج و اختلاف و جدال و نزاع و دعوی و قیل و قال که از لوازم کثرت است در میان ایشان سذوح یافت و از بی اعتدالی و تغلب اقویا ضعفا در زحمت بودند تا آنکه دانشمندان را رای صواب پدید آمد بر این قاعده قرار یافت که فرمان فرمائی مقتدر مطاع واجب الاتباع فی مابین خود تعیین و در مواقع اختلاف برای راین اورجوع نمایند و نظم مهام عباد و تنبیه و تادیب اهل فتنه و فساد منوط بکفایت او بوده خلائق در مهد امن و امان آسوده باشند و بجهت این امر مهم کیومرث ابن آدم را که بحسب سن و عقل و کیاست و حکمت و رزانت و حسن سیاست ممتاز بود اختیار نمودند ( بعضی از مورخین گفته اند که کیومرث نبیره حضرت آدم بود و برخی از

احفاد نوح گفته‌اند) و خدمه و اسباب لازمه جهت او مرتب داشته هر یک از رعایا بقدر استطاعت چیزی از خالصه خود قبول نمودند که همه ساله برسم خراج جهت مصارف سلطنت بسرکار او رسانند و تاجی ساخته برسر او نهادند که در مجلس دیوان بان علامت مردم او را بشناسند و مدت پادشاهی او بیست سال بود و بعد ازان هوشنگ پسر یا برادرزاده او بسطقت نشست و او پادشاهی عادل و حکیمی کامل بود و تا آن زمان مردم بساختن خانه و عمارت کلین نپرداخته بودند و بکولا و پیرها که از چوب و نی ترقیب می نمودند بر سر می بردند و بعضی بکروف جبال و مغارها و جفگلهها مسکن می نمودند و باین سبب تعب و رنج بسیار می کشیدند - لاجرم هوشنگ فرمان داد که مردم خانه بسازند و مقرر داشت که خانهها را نزدیک یکدیگر و اساسها را محکم و دیوارها را بلند نمایند و بعد از اتمام خانهها حصار و ثقیق بدور خانهها بنا نهاد که مجموع شهر حکم یک خانه بهم رسانید و چون مردم در مساکن خود فرار گرفتند و از زحمت گرما و سرما و باد و باران آسوده دل گشتند و ذخایر و اموات خود را در مخازن و محارر مضبوط و اطفال و عورات را در اندرونها مستور نمودند و بسبب با روی شهر از آسیب سباع و حیوانات وحشی خلاص یافتند این وضع ایشانرا بسیار خوش آمد و آن شهر را شوش گفتند باعث قدیم یعنی خوب و بعد ازان هوشنگ بتقریبی بکفار رود کون رسید چون ملاحظه وضع آن مکان نمود گفت اینجا شوشتر است و اسفند آن برای بنای شهر بهتر است و مهندسان را امر نمود که طرح آن را ریختند و بنای آن اشغال نمود و گویند شوش بسکل باز ساخته شده و شوشتر بسکل اسپ و مشهور است که در وقت آغاز بنای شوشتر هوشنگ خود بر سر عمده حاضر بود دید که سگی از موضع شهر بیرون رفت و بعد از زمانی پاره اچندخوانی بدندان گرفته مراجعت نمود و بخوردن آن



استخوان مشغول گردید از ملاحظه این حال و مشاهده این فال پادشاه متاثر شد و آثار مال بر ناصیه او ظاهر گردید دانشمندی از ندما این معنی را بفرهت یافته معروض داشت که از رهگذر این سگ غباری بمخاطر انور نه نشیند، غالباً این چنین باشد که قریب است این ولایت مقتضی فقر و درویشی و درون همی و پست فطرتی و قناعت باشد و مردم آنجا بزحمت زندگی نمایند و کسب ایشان ضعیف و تحصیل ما بحتاج خود در وطن نتوانند نمود بلکه از جاهای دیگر بمسافرت و مشقت بهم رسانیده در آنجا صرف نمایند و موید این سخن آنکه صاحب نزہة الثلوب در خواص بلدان آورده که خاک شوشتر مقتضی فقر و نیازمندیست و مردمان صاحب ثروت و توانگر در آنجا بغایت نادر می باشد و بزبان قازی شوشتر را تستر گویند / بقاعده عرب که اکثر الفاظ عجمیه را تعریب می کنند و بعضی گفته اند که شخصی از بنی عجل تستر نام آذرا فتح نمود و باسم او مشهور شد و صاحب قاموس گوید تستر بیرون چندب و شوشتر بشیفین احسن است / و با روی آن اول شهری است که بعد از طوفان بنا شده یعنی از بلاد معموره و در بعض نذب قدیمه مسطور است که طالع شوشتر جوز است و مولانا جلال الدین محمد بن عبد الله یزدی در کتاب تحفة المنجمین سرطان گفته و این بصواب نزدیکتر است چنانچه مشاهده اخلاق و احوال آن ولایت دلالت تمام بر آن دارد و بتجربه رسیده که هرگاه قرانی از قرانات کبری یا خسوف یا کسوف در برج سرطان واقع شود معظم تاثیرات آن در آنجا کمال ظهور بهم میورسند.

## فصل اول

در شوشتر نرخ غلات و اطعمه غالباً ارزان باشد و گندم و برنج و سایر حبوب نیکو بعمل آید و ربیع زراعت فراوان باشد و از ارمی آنجا پر برکت

### تذکره شوشتر

و بعدی سبک است که بیک دراز گوش شخم توان کرد و اشجار زود  
 ترقی نماید و نارنج و لیمو و انجیر و انار ممتاز و سایر ثمار متوسط و نمک  
 آنجا بغایت لطیف و ممتاز است و قلم از خواص آنجا است که بهمه بلاد  
 عالم از آنجا می برند و پالیز آنجا فیکوست و از آنجمله بادنجان و خیار  
 و هند وانه بسیار خوب است و جوزق آنجا بغایت نیکو و پنبه آن بهتر  
 از پنبه سایر بلاد است و قباکو و خربوزه را اگر فیکو تربیت کنند بدستور و در  
 روزگار قدیم در حوالی شهر داغ و بوستان نبود و مزارع صیفی صحرائی گنوند  
 و جویند بود که از قنوات کلو گبرد که پادشاهان کیهان احداث نموده بودند  
 و هنوز هستند آب بانجا جاری می شد و چون از شهر دور بود و عبور از رود  
 خانه بکنستی بود و مردم باین سبب زحمت میکشیدند و دارای اکبر  
 نهر داریان را ابتدا و دارا این دارا تمام نمود و آب از میان شهر بصحرائی  
 عسکر جاری ساخت و نفوس اشجار و زرع صیفی پرداخت و این قبل  
 از ظهور اسکندر ذو القرنین بود و امروز ایام رود خانه عمیق شد و آب از نهر  
 منقطع گردید و باغات که بعمل آورده بودند خشک و مزارع واریاب دیم شد  
 و آن قنوات هم بایر شد و اینها در عهد ملوک طوایف بودند و کسی بحال  
 آنجا التفات نمود و چند سال متوالی خشک گذشت و فقط پدید آمد  
 لاجرم ولایت خراب و مردم متفرق گردیدند و احدی از ایشان باقی نماند  
 و مدتها بدین منوال بگذشت تا اردشیر این نایک من سلسله در ممالک  
 استیلا یافت و ملوک طوایف را مقرر گردانید و همت بتجدید عمارت  
 شوشتر گذاشت و مردم را از اطراف بانجا کوچانید و امر نمود که خانه بسازند  
 و در این باب تسدد بسیار نمود و منظور داشت که پایین دهنه داریان بعضی  
 رود خانه شاه روانی بنا نماید تا آب مرتفع و بنهر داریان جاری شود و آن  
 زمان رودخانه مخصوص در ممالکیان بود و قبل از اتمام شادروان اردشیر وفات

بهاپ قدیم  
شوشتر

در داریان از  
نهر توپخانه  
نعمه سلسله  
جاری بوده  
ست

نادران قهر  
مهن پل بزرگ  
ست

یافت و هم چنان همانند قانقیر او شاهپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن هرمز بن شاهپور بن اردشیر جلوس نمود و در آنوقت بحسب سن کودک بود و طایفه عرب از بادیه حرکت نمودند و آن حدود را الی اطراف خراسان بتاخند و انواع خرابی در آن بلاد بظهور رسانیدند و چون شاهپور بعد کمال رسید اولاً بمواخذة و تادیب عرب پرداخت و خلقی بسیار از ایشان اسیر فرموده بود که شانهای ایشان را سوراخ و ریسمان گذرانیده در دو بیگ دیگر بسته بودند و همراه اردو می گردانیدند و باین سبب او را ذوالکفاف گفتند و او را بعمارت شوشتر عنایت عظیم بود و چون بر قیصر تسلط یافت و او را محبوس ساخت گفت اگر نجات خود می خواهی باید شادروان شوشتر را ببندی و چنان کنی که در زمین نزدیک شهر مزارع صیفی پیدا شود و زرع مائی نتواند کرد قیصر چون بوجان خود ایمن گشت کس فرستاد تا مفاص و مهندسان زبردست از روم بیامدند و مال و خزاین بیارزدند و چنان کردند که ابتدا رود خانه کر کر را از زیر کوهی که الحال بقعه سید محمد کبک خور بران واقع است الی بند قیر حفر نمودند و هنوز آثار کاذب بر بعض اطراف آن نمایان است و آب را بان طرف سر داده این طرف را خشک نمودند و بسنگ و ساروج بند زیر پل را ساختند و قیصر بفرمود که هر روز پس روز دو هزار گوسفند روانه کنند در گردن هر یکی قدری زر یا فقره یا آهن یا سرب یا ارزیز چنانچه هر دامداد هزار گوسفند و هر شب هزار گوسفند میرسید و بشهر گوسفند نوره و گل تر می کردند و بکار می بردند و سنگهای بسیار بزرگ که جز بجر الثقیل حرکت نتوان داد در دو بیگ دیگر می بستند و بطوقهای آهنین و سرب بهم می چسبانیدند و در کار می نهادند و بعد ازان رود کر را که شکافته بودند بهمین دستور مستور نمودند و آب را باعمال بردند و باغ و بوستان

مجدداً بساختند و گویند شاهپور قیصر را الزام نموده بود که گایکه در این کار صرف می شود باید از خاک قسطنطنیه باشد و قیصر مردم خود را امر نمود که از خاک قسطنطنیه بخراده آن قدر بیاوردند که بعد از اتمام کار آنچه فاضل مانده بود در خارج شهر ریختند و این قلها که الحال هست و کوزه گران از آنها استعمال می کنند از آن است و قعر رود خانه را از دهنه مافاریان الی بزیل پل بیک ترازو بسنگ و ساروج فرش نمودند تا مرور ایام دیگر باره عمیق نشود و از این جهت بند میزان گویند و بعد از آن او را مامور داشت که بالای شادروان بر رود قدیم پلی عظیم جهت سهولت تردد انسان و حیوان بساخت و او را مرخص نمود و چهار دانگ آب تخمیناً برود قدیم از زیر پل جاری بود و دو دانگ از آنها رچرخابهای عبدک و دهکی و فرجهای بند و خلل ها که بمروز ایام در آن راه یافتند بود برود کوثر لهذا دهی که بکنار این رود در دانگ و آن را که بکنار آن رود بود چهار دانگه نام نهادند و این رود از منبع آن که در جبال بخنیا ری است الی مدینهی که دریای عمان است واصله ما بین عراق و فارس است •

## فصل دویم

مورخان در وصف شادروان شوشتر مبالغه بسیار نموده اند و گفته اند که در عالم بقائی از آن محکمتر نیست و مسهور است که چون کار گذاران و مسئولیان قیصر شروع بکار و برآورد خرج نمودند دیدند که خزاین قیصر وفا با تمام آن نمی نماید و عمله و کار کفان از آن کاه پر آزار نیز در زحمت بودند و هرگز نوری که یک روز آنجا کار کرده بود روز دیگر طاقت کار نداشت و هر چند اجر ترا بمضاعف می نمودند رغبت نمی نمود آخر الامر رای بر آن قرار دادند که جهت انتعاش مملوب و تحریک رواعی

شوق کار کندان و تخفیف مؤنت مفرحی مرکب از بعض فواکه و اجزای حیوانی و معدنی و نباتی ترتیب نمایند که این هر دو فایده از آن حاصل تواند شد و حکیم حائق فکرت اجزای آن را باین نحو نسخه نوشته

## نسخه

برگ گل رخسار یک طبق - ورق نقره پیشانی یک صفحه - گل شمشیرک ابرو دو شاخه - بادام چشم دو دانه - زنبق بینی یک جزو - یاقوت زمانی آب دو دانه - پسته خندان دهان یک دانه - مروارید ناسفته دندان بیست و هشت دانه - عذیر اشهب خال لا اقل یک جزو - سیب ذقن یک جزو - توزج غبغب یک جزو - سفید الطیب زلف در دسته - انار بن پستان دو دانه - صدف سیئه یک لوحه - خمیره صندل شکم یک قرص - نافه مشکین یک جزو - گل غنچه ناز یک جزو - یاسمن سرین یک بغل - ماهی سفید قوزساق و ساعد چهار جزو - قصب الدریره انگشتان بیست عدد - عناب سرانگشتان بیست دانه - قند مکرر عشوه آن قدر که اجزا را شیرین کند و قیصر بفرمود تا مرکب اجزا را بالتمام از شاهندان فرنگی گلخوار و دلفریبان طنز عشوه کار با انواع باده و نقل و مره و طعام خوشگوار بر سر کار آماده و حاضر داشتند تا آخر روز که عمله از زحمت کار می آسودند بومال آن دلبران و هم آغوشی آن سیمبران خوش وقت میگردیدند و مجمع آن ماه پارکان کنار رود خانه بود و از این جهت آن رود را ماه پاربان گفتند و بآن هوس کار کن بسیار از اطراف و جوانب فراهم آمده روز بروز آنچه را برسم اجرت باز یافت می نمودند شب بشب بان غارت گران عقل و هوش میبرسانیدند تا آن کار با تمام رسید و رومیان ببلاد خود مراجعت نمودند و بعضی از ایشان را از آب و هوای شوشتر خوش آمد و رخصت حاصل نمودند از قیصر که در آنجا سکنا نمایند و بعضی از امور غریبه و منذبح عجیبه از ایشان

بمردم آذربایجان رسید از آنجمله معدن فقره قنبر نموده بودند در خارج شهر نزدیک چشمه آب گرمک و چون کیفیت بعمل آوردن آن را بهمه کس تعلیم ندادند شیوع بهم نرسانید و الحال موضع آن معلوم نیست - دیگر حیانت دیباج از این کرمی که در فصل پاییز در جوزق قابلسب بهم میرسد که بمراتب از حریر خالص لطیف تر میباشد و آنرا بطراز زر و سیم و نقوش و الوان مختلفه مزین می نمودند و در روزگار پیشین البسه و عمامه ملوک همه ازان بود و دیباجی شوشتری مثلرد جمیع شعرا و ادبای زمان بود و عبدالواسع جبلی ۵۸ از نصحای شیرین گفتار بود در مدایح سلطان سنجر و غیره همه جارنگینی بهار و طراوت رخسار یار و زینت مجاس پادشاه کامکار را بدیبای شوشتری تشبیه نموده و در مدح سلطان عبد الصمد گوید : \* شعر \*

گوید در آفرین تو هر روز مدحتی      آراسته بگونه دیبای شوشتری  
و در موضع دیگر گفته .      \* شعر \*

که از سبیل حجابی بر فراز پوزیان پوشد

که از عاجر نقابی بر طراز شوشتر بگذرد

و چون اختراع این نوع لباس در عهد شاهپور واقع شد دیر نیست که سایرین در بعض احادیث اهل بیت علیهم السلام مذکور است و فقهاء بقیاب مفسوبه شاهپور تفسیر نموده اند همان باشد و الحال مدتهاست که آن هم مفسوخ و علاج زشتی آن را نمیدانند و از بعض معمرین استماع شده که آنرا با بعض ادویه طبخی نمیکرده اند و شوشتری بهم رسانید - دیگر دولاب رومی که در کمال سهولت آب را از حوض زمینی باوج برین میرساند و الحال متداول است - دیگر عمل انسبازی که در شبهای نوروز سلطانی معمول است چون رومیان را عادت آن بود که در شب سال نو که ابتدای تقویم اول ایسان است این رسم را معمول میداشتند - القصه بله قیصر بحال خود

برجا بود تا در زمان دولت بنی امیه که شبیب خارجی خروج نمود و شوشتر را پای تخت ساخت و حجاج بن یوسف ثقفی که از جانب عبد الملک بن مروان بن الحکم والی عراقین و خراسان نمود و مدتهای در دفع او گوشید و فایده ندهشید و شبیب همه روزه با سپاه خود از شهر بیرون میرفت و با عساکر حجاج مبارزه می نمود روزی وقت خفتن بشهر مراجعت میکرد اتفاقاً آب سیل طغیان نموده و شبیب بکنار پل اسپ میراند و بتماشای آب مشغول بود و شخصی سوار مادیان پیشاپیش میرفت و اسپ شبیب بزبان بود چون بمادیان نزدیک شد میل کشید شبیب بدهن آن زده خود با اسپ برود خانه پریدند و غرقه سیلاب فنا گردیدند - روز دیگر حجاج داخل ولایت شد و مردم را برجا دادن شبیب معاتب ساخت و ایستاد معذرت خواستند که ما را از آمدن شبیب خبری نبود و در شب قاریک دفعه خود با سپاه از راه پل داخل شهر شد و ما بندگان را قدرت بیرون کردن او نبود حجاج این معذرت را قبول و از مواخذه ایشان در گذشت و بفرمود که پل را خراب کنند و مردم بدستور قدیم بکشتی عبور نمایند تا دیگر احدی ناگاه داخل ولایت نشود و از آن قرار معمول گردید تا فتح علی خان آن را تجدید نمود چنانکه مذکور خواهد شد \*

## فصل سوم

آب و هوای شوشتر بسیار سازگار و با اکثر امزجه موافق است و مردمان غریب در هر موسم که وارد آنجا بشوند کمتر بیمار می شوند و مرض طاعون هرگز معمول نشده که در آنجا واقع یا از بلاد قریبه سرایت نموده باشد و عوام شوشتر گویند که این ببرکت دعای حضرت امام رضا علیه السلام است که در چین مسافرت از مدینه بخراسان وارد آنجا شده و این دعا

در حق ایشان نموده و امراض و بای نیز بسیار کم است و غالب در اکثر امزجه صحیف است و امراض کثیر الوقوع حمیات سهلة العلاج است و همینکه مرض مفارقت نمود بزودی رفع نقاهت می شود و در اکثر فصول اغذیه غلیظه در آنجا معتاد است و بسبب سلامتی آب و هوا منشأ انحراف مزاج کمتر میگردد - و اصل رود آنجا چشمه کَرَن است که از حوالی زنده رود اصفهان میجوشد و همه جا مابین کوهکیاو و بختیاری تا شوشتر جاری است و از این هر در آبهای شور و شیرین بسیار داخل آن می شود و رودی عظیم میشود که در خوزستان بآن عظمت نیست و پایین بقدر قیر رود دزفول بآن می پیوندد و مجموع را دجیل اهواز گویند و اثر اوصافیکه اطباء در مدح آب تعداد میدمایند از کثرت و غزارت و بعد منبع و شدت جریان بر صخور و جهال و سفای لون و سبکی وزن در آب شوشتر وجود است و در تابستان بسیار گرم بانگ نسیم شمالی که بران بوزد بسیار سرد می شود و معتاد است که در آن فصل وقت نماز دیگر آبها را بکوزههای سفالین در موضع مرتفع میگذارند تا حرارت آفتاب آنرا زیاده ناطیمی بدماید و بمجرد غروب آفتاب و هبوب شمال بمرتب سرد و لذید میشود که بجرعه واحد سیر نتوان خورد و هر چند زود تر بآفتاب بگذارند سرد تر میشود و هوای آنجا حار رطب است که در هر در کیفیت موافق روح حیوانی است و رطوبت آن باعبدال است لیکن در بعض سنوات حرارت آن در فصل تموز بعد افراط میرسد - و سابقا معمول بود که مذمان اندرونیهای گلین بسیار مرتفع میساختند و درها و روزهای متعدد از اطراف جهت منفذ هوا قرار میدادند و گاهی اشترخار نیز بشیابیک آن میردند و آب میپاشیدند و این قسم اندرونرا گلستان گویند و در اوقات شدت حر آنجا می غفوند و سایر الناس بشکافهای رودخانه دود آنکه و سایه غرابها دفع آسیب گرما می نمودند و در بعض خانها قذات بود که از



مافاریان آب می آورد و در زیر زمین صفها و مجلسهای وسیع بدور آب میساختند و مردم هر محله بکاریزی که داشتند اکتفا می نمودند لیکن الحال مدتهاست که قنوت همه بایرو اکثر چرخابها نیز بر طرف شده و بزمی خانه گلین منسوخست و عمارات جدیده بسنگ و آجر پخته و کچ ساخته میشوند و این معنی باعث زیادتیی اشتداد حرارت هوا گردیده است لاجرم طنازانیکه تاب گرما ندارند شوادان را اختیار نمودند و کار بجائی رسیده که کم خانه ایست که شوادانهای متعدد نداشته باشد و هوای بهار آنجا بغایت معتدل است و در فورگل و لاله و ریاحین خدا آفرین در صحراهای آنجا بعدی است که وصف نتوان نمود و شعرای سلف بهار شوشتر را ضرب المثل و تشبیه بهار سایر بلاد بآن نموده اند و نشاطی در طبیع خاص و عام آنجا دران فصل پیدا می شود که اکثر اوقات را بسیر و تفنن و باغ روی میگذرانند و بفعل طبیعت ظرافتها و حرکات طفلانه چند از ایشان بظهور میرسد که در سایر اوقات از ان قسم شوخیها کمال تعاشی و استنکاف مینمایند و بهار نارنج آنجا بسیار معطر و گل سوری نیز از گل اکثر بلاد ممتاز است و هرگاه در کشیدن عرق آنها بی پروائی نکنند از گلاب و عرق بهار سایر گرمیسرات امتیاز ظاهر دارد و هوای زمستان آنجا نیز معتدل است و به آتش کردن بخاری و نشستن کرسی خانه کمتر احتیاج میشود و برف بسیار نادر است و در مدت العمر راقم حروف که از پنجگاه سال متجاوز است یکدفعه برف باریده و الحال بعنوان قاریخ مذکور میشود و باران در سنوات مختلف است و اکثر زرع آنجا الحال دیم است و چون اراضی پر برکت و هوا معتدل است بسه چهار باران که در تمام زمستان بشود محصولات حسب الخواش بعمل می آید و در بعضی اوقات اتفاق شده است که بدو باران کامل زراعات نهیو بعمل آمده اند : چنانچه چند سال مقواتی بسبب کمی بارش یا سایر اوقات زراعات دیم

طایع شوند این معنی باعث ضعف یقین زارعیین نمیشود و در اساس قوکل ایشان هیچ نوع خللی راه نمی‌یابد بلکه باعث زیادتیی امیدواری ایشان بمرحمت رب العالمین است و این حالت مکرر مشاهده شده و حیل و مکر و شیطنیت بطبع مردم شرشتر کمتر وجود دارد و پرهیزگاری ایشان از حقوق الناس بیش از اهلای اکثر بلاد است و مسامحه در امور و ترک قاسف مافات از حالات جبلی ایشان است و شجاعت و دلادری در ایشان غالبست و در حسنی اعتقاد بسلسله سادات و علماء و مشایخ و عباد در مرتبه اعلی میباشند و بسبب ائصاف بمجامع صفات حمیده آنچارا دار المؤمنین گویند .

## فصل چهارم

در دار المؤمنین شوشنر مساجد و بقاع الثغیر بسیار است و قدیمترین مساجد مسجد جامع است و آن در ایام خلفاء بنی عباس بنا شده و بر دیوار قبلی سوره پس را یکسطر بخط کوفی کجبری کرده‌اند و در آنجا کتابها بخطوط کوفی نوشته اند مشتمل بر آسامی خلفا و غیره و آنچه الی الان از آنها موجود است کتابه چوبین است که بطرف راست منبر بالای سطر بس نزدیک سقف هفت سطر منقوش است مورخ بتاریخ خمس و اربعین و اربعمائه و کتابه چوبین ایضا که بر محراب چوبین بالای منبر نوشته است و کتابه بر طبع مغربی منبر و کتابه کجبری دور محراب پایین و کتابه کجبری ایضا بالای محراب پنج سطر و کتابهای دیگر بوده که بمرور ایام مفترض شده و از مجموع اینها مفهوم میشود که المعتز بالله محمد بن جعفر المتوکل آغاز بقای آن فهاده و او خلیفه سیزدهمین بنی عباس است و در سال نویست و پنجاه و چهار در زمان حضرت امام حسنی عسکری علیه السلام بتخلایف نشسته و اسم او در چوبیکه بزیر منظر بود نوشته بود

و مدتی خلافت او سه سال و شش ماه و سه روز بود و بعد از او کسی متوجه اتمام آن نشده تا خلیفه بیست و پنجم القادر بالله احمد بن اسحاق المقتدر و اسم آن بچوب کتابة نوشته بود که کنیده بود تا مقبر و این در چوب العال بر طرف شده اند و مدت خلافت او چهل و سه سال بود و آن نیز تمام نکرد و در سال چهار صد و بیست و دو وفات نمود و از او خلیفه بیست و هفتم مقتدی بامر الله ابوالقاسم عبد الله ابن القائم بن القادر شروع بکار مسجد نمود و مدت او فوزه سال و پنج ماه بود و قبل از اتمام ایضا وفات یافت و اسم او در محراب چوبین بالای مقبر نوشته است مورخ بتاریخ شهر رمضان و تخنه چوبیکه اسم سال بران مکتوب بود افتاده بود و بعد از او خلیفه بیست و نهم المستر شد بالله ابو منصور فضل بن المستظهر بن المقتدی دران باب کوشید و با تمام رسانید و اسم او در گچکاری بالای محراب نوشته است و مدت خلافت او هفتده سال و هشت ماه بود و از این تواریخ معلوم میشود که آنچه فیما بین عوام شوشتر مشهور است که حضرت امام رضا علیه السلام در این مسجد نماز گذارده است از شهرتهای بی اصل است زیرا که آغاز بنای مسجد مدتها بعد از زمان آنحضرت بوده لیکن محتمل است که حضرت در آنحوالی که دران زمان صحرا بود نزول و دران مکان نماز گذارده باشد و بعد ازان بسبب این شرافت بنای مسجد را در آنجا اختیار نموده باشند و منشاء این شهرت این باشد و مسجد در اصل چوب پوش بود بهمین شاه چوب هندی که مذکور و منظر ساخته اند و چند اصله از آنها در صفوف پیشین مابین ستونها کشیده است و ستونهای قدیم آن باریکتر و مرتفع تر بود مساوی گلدسته و چون اکثر آن چوبها بمروار ایام بشکست و خرابی دران غالب شد جمعی از خیرمندان که سرخیل ایشان حاجی فتح الدین خیاط بود تجدهد صارت آن باین هیئت که هفت نمودند و خواجه

طالب ابن خواجه اسمعیل ابن خواجه افضل صراف تاریخ آنرا بدینگونه  
گفته • •

• شک نیست که بانی مساجد • در هر دو جهان بود سرافراز  
• هرکس توفیق ساختن یاست • گردد بجهان ز خلق مهتاز  
• فتوحاً بفسود افتحاش • بادا برخش در جهان باز  
• طالب تاریخ ساختن ساخت • از صاحب سر و محرم راز  
• برخواست یکی از این میانه • گفتنا مسجد شده خداساز

و مزار گویند با اصل مسجد ساخته نشده و بانی آن سلطان اویس ابن  
شیخ حسن یونانی است و اسم او بکتابه جلی بر سنگی که بالای در زیر  
گلدسته است مذکور است تاریخ شهر نوی حجه سده اثنین و عشترین  
و ثمانمائه و ابن مزار از غرائب انبیه است و مزار باین ارتفاع کمتر دیده  
شده و چند سال قبل از این قفسه آن شکستی خورده مشرف باهدام بود  
و آنرا تا بعد مقرنس خراب نمودند - و جمعی از ثقات که خود مشاهده  
نموده بودند استماع شده که در ایام و اخستو خان پهلوانی بازیگر بشوشتر  
آمده بود که انواع هنرها از او بظهور میرسید از آنجمله کاکل بسیار درازی  
داشت سنگ دست آسی سنگین بکاکل می بست و میخ آهنی که طول  
آن یکوجب و نیم بود بمزار میکوفت که بدموجب آن بمزار می نشست  
و یکوجب بیرون میماند و بالای آن میرفت و می ایستاد و میخ می  
بهمان فرار بالا تر میکوفت تا هرچا دست او می رسید و دست بآن  
میکرفت و بالای آن میرفت آنگاه انگشتان پا را بآن بند می نمود و سرنگون  
آویز آن می شد و با چکش میخ اول را برون میآورد و راست میدند و آنرا  
بالا تر میکوفت و بالای آن میرفت و آن سنگ بکاکل او بسته بود و همین  
قسم تا قفسه مزار بالا میرفت و از راه فرودبانهها پایین میآمد و از این مقوله

کارها بسیار میکرد و در خارج دروازه کرکر سوراخ آسیابها بدست چپ سنگ آسیای بزرگی افتاده است که میگویند آن پهلوان آورده و چون بصیاری از عوام الناس فریفته او شده بودند خان او را اخراج البلد فرمود - و قبله مسجد جامع را سخت و درست ساخته اند و کمترین بدایره هندی و سایر اعمال ریاضی در کمال دقت احتیاط آن نموده در نهایت استوار و استقامت یافته و محاریب اکثر بلاد را که ملاحظه نموده از خراسان و آذربایجان و بعض بلاد فارس و عراقین و قری نجد و حجاز بغیر از مسجد کوفه هیچیک را بآن اعتدال ندیده و قبله مسجد میر شکار بر وفق آن بی زیاده و نقصان اعتبار شده و اینکه مابین عوام بلده بعض خواص شوشتر نیز شهرتی داشت که در قبله مسجد جامع اذک تیممی هست و باین سبب در نماز تیسر می نمودند و مساجد جدیده را نیز متیاسر ساخته اند شهرتی بی اصل است و از بغای قدیم مسجد الحلال بغیر از دیوار قبلی و قطعه از دیوار شرقی مابین گلدسته و مغار چیزی باقی نیست و در مسجد سنگها مفصوب است که بعض حکام و ارباب اختیار تاسیس بعض امور خیر یا رفع بعض بدع بصیغه لعنت بود نموده اند و بسنگها نقش نموده بدیوارها چسبانیده اند و اسامی ایشان همه مکتوب است \*

## فصل پنجم

قدیمترین مزارات شوشتر مزار برای بن مالک انصاری است و او از کابر صحابه حضرت رسالت پناهی بود و در شان او روایت شده رب تعالی اغفر ذبی طمرین لایوبه به لو اقم های الله لا یور منهم الیوار مالک یعنی بسا ژولیده موی گرد آورد ژنده پوش گمنام که اگر خدا را سوگند دهند حق تعالی قسم او را راست کند ازان جمله است برای بن مالک و او

همراه لشکر بود که در ایام خلافت خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بفتح بلاد عجم آمده بودند و مردار کل سعد ابن وقاص بود و حضرت امام حسن نیز همراه ایشان بود و در آنوقت پای تخت ملوک فرس شهر مداین بود که شاهپور بعد از فراغ از مهم شادروان شوشتر در کنار رود دجله بنا نموده بود و سایر پادشاهان عجم بعد از او بر عمارت آن افزوده بودند و نوشیروان ایوان ساخته بود و پادشاه وقت یزدجرد بن شهریار و او در روز سه شنبه بیست و دویم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت جاوس نموده بود بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی بچند روزی و چون آن حضرت از زوال دولت فرسیان و انتقال آن باهل اسلام خبر داده بود مسلمانان باین مزده دلگرم و صادق العزم و فرسیان مشوش و مضطرب حال بودند و مع هذا در حین عبور لشکر اسلام از شط دجله احوالی چند رخنمود که فرسیان یقین بمغلوبیت خود حاصل نمودند و دانستند که با مشیت الهی معارضه و مقاومتی نمی توانند کرد بالضرورة یزدجرد از مداین فرار بر قرار اختیار نمود تا در مرد خراسان مقتول شد و شهر بانو دختر اوست که بشرف فراش حضرت سید الهدایا علیه السلام رسیده و مادر حضرت سید الساجدین است و حضرت امام حسن قاصد مداین بالشکر مرافقت نمود و سعد لشکر را برگرفته تا حدود خراسان مفتوح و بعد از فتح شوش متوجه شوشتر گردید و مردم شهر چون بشنیدند قبل از رسیدن لشکر خارهای سه پهلوی آهنین بسیار بساختند و در صحرا پاشیدند چون قشون خالی الذهن بآن احوالی رسیدند خارها بدست و پاهای ایشان نشست متعیر گردیدند و مدتی در آنجا توقف نمودند تا آنکه شخصی از اهل بلد خفیه بیرون آمده از عساکر اسلام امان گرفت و ایشانرا براهی دیگر بلدیت نمود که تا سر پل رسیدند و گویند پیر بلندی که مزار او در شوشتر معروف است آن شخص است و مردم شهر بتیر و سنگ و فلاخن مدافعه می نمودند تا آنکه یکی از

سران سپاه نزد برآه آمده گفت که من از حضرت پیغمبر در حق تو چنین شنیده‌ام و حدیث مذکور بر او خواند و گفت حال اگر خواهی ای ولایت مفتوح شود دعا کن که البته مستجاب خواهد شد آنگاه برای روزی بجایب آسمان کرده گفت که پروردگارا بحق جاه جلال خودت این قوم را منکوب و مقهور و عساکر اسلام را مظفر و منصور گردان و سپر برو کشیده بروی پل درید و دلیران لشکر متابعت و یورش نمودند و در جنگ در دروازه قائم شده تا حوالی مغرب داخل ولایت شدند و هرمرزان حاکم آنجا را که عمزاد یزدجو بود دستگیر نمودند و برای درانواقعه هشتاد زخم برداشته بود و فشان مدت یکماه بسبب او توقف نمودند تا وفات یافت و در همین مکان که الحال معروف است مدفون شد آنگاه حرکت نمودند و هرمرزان را مقید و محبوس بمدینه نزد عموفریسزادند و هرمرزان سابقا با عساکر اسلام صلحی نموده و وفا بآن نمودند و عمر او را ملامت نمود که عاقبت غدر را دیدی و مرارت ثمره آنرا چندی هرمرزان گفت سابقا نه عرب و عجم با یکدیگر محاربه می نمودند و خدای تعالی با هیچیک از ایشان نبود زیرا همه کافر بودند همیشه عجم غالب و حاکم و عرب رعیت و زبردست بودند اکنون که بپرست اسلام حقتعالی با شما است غلبه شما بآن سبب است ند بقوت این سپاه کون برهنه بی استعداد آخر الامر مسلمان شد و او را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخشید و آن حضرت او را آزاد نمود و دهی در حوالی مدینه داشت پنج نام بآنجا فرستاد که متصدی و ضابط باشد و فرمود چون هرمرزان حکومت کرده است بریه امر و نهی و سیاست رعایا و زار عین را نیکو میداند و در آنجا بود تا ابولولوه که با با شجاع الدین گویند و او از اسرای عجم بود عمر را مقتول نمود و حفص بن عمر بتهمت اینکه این امر بذهریک هرمرزان بوده بیذبح رفت و هرمرزان را مقتول ساخت و عمر هفوزرمق حیاتی داشت چون بشنید

و وصیت کرد که هرگاه بعد از من خلیفه اسلام شود حفص را بتخون بهره‌مزان  
فصاص نماید زیرا که آن قہمت موجب قتل نهمزان نبود و از جمله مطاعن  
است بر عثمان کرده اند یکی این بود که عملی بآن وصیت ننمود تا آنکه خلافت  
در حضرت امیر المؤمنین علموات اللہ علیہ رسید حفص بگریختن و نزد معاویہ  
بسام رفت و در حرب صفین مشغول شد و مدتی شوشنر در سال بیستم از هجرت  
بود \*

## فصل ششم

در بعضی کتاب تواریخ از ابو موسی اشعری منقول است که چون  
بسام اهلام شوشنر را مشغول نمودند در آنجا قانونی از سرب پادشاه  
ممنوع دان بود و کیست از بی با او بود که در امور کائنات و در احتیاج  
از آن بزرگان و بزرگان عرض و پیدایش و چون نوع احتیاج سده بود آن عمل نمود  
و بجای خود پیدایش و امر بدون سبب تاخیر نموده بود بپادشاه شد  
این امر بزرگان را متعجبانه که در مدینه بودند شرف نمودند و معاندان در جواب  
نمودند که این عمل حضرت کائنات است و امر نمودند که در دین نمایند  
و "الحق" مدین در دیال در شوشنر و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب  
است که در بعضی کتاب معاندان بزرگان سده اند مردم شوشنر از سرب بزرگان  
آنکه وقت حضرت امام علی کائنات علموات اللہ علیہ تکالیف نمودند و آن  
حضرت فرمود این سده است که ما خواہی حضرت دایال را شما  
دین بگردانید و شکرگاه است شوشنر ای امیر اللہ جبری عفتسف پادشاه  
سرب و سرب می نمود و انسان بآنها معاونت و استخوان را دین نمودند و بزرگان  
مناطق کردند تا چون شوشنر نظام است خورشید و شوشنر از دواغ آن معدود



بود صاحب قاریج این واقعه را در احوال شوشتر مدنیور ساخته باشد . و ایضاً  
 در احوال محمد بن جعفر الطیار رضي الله عنه ذکر نموده که در فتح شوشتر  
 شهید شده و در آنجا مدفون است و الحال مدفن محمد بن جعفر در حوالی  
 درهول معروفست و فریه جعفر آباد که از اعمال عربستان معدود است من  
 جمله موفوفات آن سرکار بزرگوار است و هم چنین فریه شرف آباد  
 درهول و واقف این هر دو شرف النساء بیکم عبیده شاه طهماسب بن شاه  
 اسمعیل صفوی است و در روز ایام از تصرف مباحثین موفوفات بیرون رفته اند  
 و اکنون آنچه اسم وفیقت بر آن باقی است همین قطعه زمین برج است  
 و آن هم در تصرف اختیار و جبری از آن آید آن سرکار میگردان و در بعض  
 آن مدینه شهر بطاس در جوار شوش مذکور است و محامل است که  
 زمین شهر درهول باشد که در بعض نوارج رعایش گفته اند و الحال موعی را  
 خارج شهر در کنار رودخانه نهل درهول رعایش میگویند و آن رودخانه را در  
 گویند درهول در لغت معنی باغ و بعضی معنی موشی باغ گفته اند  
 و چون است و آن باغ و موشی آن در آن بلد زیاده از سایر بلاد معدود  
 است موسوم این اسم شده باشد . و از جمله مزارات قدیمه بقعه امام زاده  
 عبد الله است و نسبت او بدین وجه است عبد الله ابن الحسن الداعی  
 بن الحسین الاصغر بن ابن العابدین علی بن الحسین عمایه السلام و گویند  
 سر او سم که در شوشتر مدفون است و باقی اعضای او عضو عضو  
 در بلاد مشرق در دید و چون مخالفان او را شهید نمودند و سر او را بر سر  
 درهول وائی چوید بردند و در ایستان شوشتر او را در خانه بویکا زالی نزل  
 نمودند و چون شب بخسپیدید و آن عمیده جهت مهمی تان اندرین  
 که سر را گذشته بودند داخل شد دید که سقف اندرون شکافته و بوی چند از  
 آسمان بر زمین میآید و لشکری چند که آثار زحایت بر ایستان غالب

بود در آنجا بسته‌اند و آن سر بریده بایشان متکلم است از مسائله این امر غریب بعایت متحیر گردید پسری داشت نوجوان ابراهیم نام در اندرون دیگر خمیازه بود روت و او را بیدار نمود و بآنجا آورد چون ابراهیم بدید مادر گفت که این شهید از جمله ذریه حضرت امیرالمؤمنین و برگزیدگان رسالت است زای آن است که او را تهنیت نموده دهن کنیم مادر گفت که از دست این مخالفان چگونه خلاص توایم شد ابراهیم گفت سر مرا ببر و بجای این سر بگذار که ابدان ببرد و چنان دردد و ابراهیم سر بخش که دعه او در جوار امامزاده معروف است همان است و بنامی اصل عمارت امامزاده المناصر بالله خایفه عباسی است و بعد از آن سادات عالی درجات مرعشی شوشتری در دست برادرزادگان آن سرگوازد و حکام کرام آنجا و سایر صندان بران افروخته اند و از دماغ مسهورند همه شیخ محمد سوار در جوار مسجد اخوند ملا محمد نجار و بعد سپهری بن مجلس سنتی که این شهر در از کبار مساینه طریقت بوده اند و خاند سهل این عبدالله و مادر او در این شهر و صحرای کرد که معروفند و بقعه سادات از دماغ معروف است و بعضی دیند عبدالله فتح است که پسر پسر حضرت امام جعفر صادق است لیدن ثابت دوست و این عمارت که احوال شمس بقای حاجی عالم کاندی است که از مهارت این خبر بود و زانو زدن آنرا بدینوجه گفته \* \* شعر \* این روضه مذوره در سرورغ وین طاعت در او یافت چه الله اکبر است تعمیر کرد حاجی خوش خلق بیدان عالم که خاندی ز معجزان این در است زایو نری مصریح نازیم سال او بر رسید از خود که سهو کار باور است اسرار عقل سر زامل چه در گرفت گفتا گوی مرود و زید جعفر است و عبدالله با نوبه بعضی گویند پسر حضرت امام حسین است و اینم ثابت بیست و از اخوند ملا میرزای سیاه بد شیروانی که در ایام فتح علی خان

شوشنر آمده بود منقول است که از مسایخ صوفیه است و بسبب تسنن  
 و تصوف او را مردود داشت و بزیارت قبر او زلفت و تصحیح نسب سید  
 محمد بازار و سید محمد ماهر و قریب دروازه کرکر هر دو بحضرت امام موسی  
 کاظم علیه السلام نمود و مدافن جابر بن عبدالله انصاری و عبدالرحمن  
 بن عوف و سعد و سعید که همگی از مشاهیر صحابه اند در شوشنر معروفند  
 و هیچیک ثابت نیست و در جوار بنده جابر جمعی کثیرند که خود را  
 غلامزادگان جابر میدانند و نزدیک باغ دهکی بقعه ایست که او یس قرنیه  
 گویند و آنچه در کتب معتبره مذکور است آنست که او یس قرنیه در کنار  
 شط موات اواز طبل شنید و از حقیقت آن استفسار نمود گفتند صحابه  
 علی ابن ابیطالب است تا معاویه می افروز بمعسکر شاه مردان ملحق شد  
 و از آن حضرت رخصت مبارزت طلبید و چند نفر از شامیان بغالی رسانید  
 تا مغلول شد و نقل چند او از صفین بشوشنر بسیار مستبعد است والله يعلم  
 و در محله ما هفتو بنده ایست که مقام حسین گویند و همیشه جمعیت  
 طایفه قریبش که درن جوار می باشند خصوصا جماعت چرکس در آنجا  
 میباشد و در ایام عاشورا مراسم تعزیه و مرثیه خوانی و سایر رسومی که  
 در بلاد شیعه معمول است در آنجا بعمل می آید و چند سال قبل از این  
 مردم آن محله امداد و مستجدی در آنجا بنا نموده اند هرچند چندان  
 وسعی ندارد نهایت در کمال فیض و صفا و معنویت است و در آن حوالی  
 نیز مراری است که سید صالح گویند و مدولیان آن او را صالح بن الحسن  
 المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب سلام الله علیه می خوانند  
 و مقامی دیگر است مشهور به پیر فتح و گویند سلطان محمد علمدار است  
 که در روز فتح شوشنر بابوا بن مالک بود و بنده دیگر نیز دران جوار می باشد  
 مشهور بصالح شهید و بقاع دیگر بسیار است که الحال حقیقت آنها معلوم

بسیار و مردم شوشان بسبب مزید صفای اعتقاد و نهایت ارادت که با اهل  
علاج و شدای دارند نالک کرامتی که از احدی مسأله نموده باشند بعد  
از موت بید و بازگاه و وصایا و دروز و موهومات مخصوص ساختند و مدافن  
و جماعت خاندان فرار دادند و بمرز ایام چگونگی مجهول گردیده.

## فصل هفتم

شهر شوشان احوال دو محله است سنوا و درگز و شرنک مستعمل  
اند بر محلات جریده معدوده و بوجهی دیگر محله را که درنگ درزب عسکر  
است سنوا گویند و از امام صاحب ناموس مسندک مینویسند که سنوا اسم  
قصیه شهر است و سنوا لفظ عربی فصیح است و اندک بعضی خاص  
دست انداز و شدای آن عینک بوند و بی نویسنده اشتباه است و غالباً بعضی  
مردم در آغاز روز خود اندک خاندان داشتند که بر حسب نموده بودند و آب  
از رودخانه می آمدند و این سبب آن محله را درگز گفته باشند و با روی  
شهر ازین طرف رودخانه است و از سایر اطراف حتی ای عظیم است که  
نوارهای بزرگ داشته و سابقاً سدهای عمده کفرایش در آن نوارها بود و بعد  
شوان و قلعه سنوا مستحکم است و از آن قلعه سلسل کونند و گویند سلسل  
اسم تلاقی بود و این فارس که بعدی این قلعه عامور گردیده و با روی  
ولایترا بطول رود دارند دیده بفره و بنگه دارین معجزه خندقی در پای حصار  
فرارگاه و محرابی بسیاری داخل حصار کردند که در اوقات حنیاج مردم  
دهانت را حیوانات و دوات مغز نوادی نمود و منتول است که سلسل  
بعد از اندام قلعه و حصار و جمع ذخایر و دوات بی روی نعمت خود یابی  
شده و در آن جا نظامت بیرون بهاد و والی فارس با جمیع عساکر مدوجه او  
شده مدت سه سال پیمان صورت او شد و هر چند معاصی جمیله و انواع تدبیر

و حیلہ نموده موثر نیفتاد تا آنکه عزم ارتحال ازان مقام نمود و چون سلاسل  
بر این معنی واقف شد دران نیم شب شمشیر بگردن انداخته خود را به  
ولی نعمت خود رسانید و بپوشان تضرع عرض نمود که مدعی غلام از این  
عصیان بغی و سرکشی نبود بلکه مقصود آن بود که حسن خدمت این  
کمینه و استحکام معاهد این فلعه و حصار بر اولیای دولت روشن گردد  
و ولی اینمدررترا تحسین نموده اوز بناوخت و بناوخت آن بلد سرافراز  
ساخت و در قبلی شوشدر بقلیل فاصه شهر عسکر مکرم بود که اکنون  
خراب است و بعض آثار قدیمه و نلهای مرفوع ازان باقی است و گویند  
منوم اسم یکی از اموی عرب است که به تسخیر شوشدر آمده و درانجا  
بعسکر ساختند چون مدت توقف ایشان زیاده طوای بهم رسانید خانه و بازار  
بنا نمودند و چون ایشان برفتار مردمان مدبرانه از اطراف و جوانب در انجا  
جمع شده در انجاها سنگها نمودند و بعسکر منوم موسوم گردید و غالب  
محصول انجا نیکو بود و شوشدر بعسکر مکرم شهر دو از اعلام سوم اند و در  
زیجات طول شوشدر را یعنی بعد ازا از مبداء عمارت از جانب معروف بسند  
و چهار درجه و سی دقیقه بعد نموده اند و عرض اوز یعنی بعد از مبداء  
عمارت از جانب جنوب سی و یک درجه و سی دقیقه و عرض عسکر مکرم سی  
و یک درجه و پانزده دقیقه است چنانچه بافرده دقیقه جنوبی نواخت و در  
طول باشوشدر مساوی است و اعساده آثار قدیمه مشهور میسود که پادشاهان  
سلف را بسپهرشو شتر عذایات عظیم بود و در عمارت اطراف و نواحی ان اهدامه  
زیاد می نموده اند و در اعلی بودخانه مساوی شادوان و حسر بندها و ان  
گردانها از ملوک و غیرهم بسیار است ازان جمله نالدران بند میران بندی  
از سنگ و ساروج بود که بقوز قدیمی ازان در وسط بودخانه نایست مسهور  
که بقدر دختر که از طرف مسبق آب بودستان راد غذایی می بود و از طرف

مغرب بیچم محمد علی بیگ و از رودخانه الی اوایل چم نهری هشتاد که  
 اثر آبراه بسنگ و ساروج ساخته‌اند دیگر پائین بند میزان آخر شهر بندی  
 ایضا از سنگ و ساروج هشتاد انهم الحال خلل یافته مسهور به موسوم بند  
 برج عیار ده از طرف شهر آسپاها و چرخابه‌های متعدد از آن دایره بود و باغ  
 بر جمعیت و بلا کردن و کلانی و سالم آباد که در میان شهر بودند با باغچه‌ها ده  
 در آن معطلات بود همه بآن چرخابه‌ها معمور بود و در اکثر خانه‌ها آب جاری  
 بود و از طرف جنوب باغ بلبل و باغ خواجه فیض الله لشکر نوس و طاش  
 علیا و سفلی همه مسجید و معمور بود و گویند منشأ ساختن این بود ضعیفه  
 بود که درج عدد خود را به روخت و ابتدا نمود و بعد از آن سایر ارباب صورت  
 به حسب عقیده نامام رسانیدند و در جوار بند آسپاها ایست که مقام  
 علی گویند و آن در مقبره‌هاست و در دجا باغچه بسیار باکلاف  
 بود که در حیدر بن عبد شریف الدین حسین بن میر سید علی ابن  
 میر اسد الله عدد غرس نموده و اشجار فایز بسیار بعمل آورده بود و آن زمان  
 سدکاه عقور اهل شوشتر اینجا بود و در آن محله فرقه از اهل نفر ساکن  
 اند که ایشان را عبادت گویند و دین ایشان مابین بهودیت و نصرانیت است  
 و در این و عبادت ایشان بسیار است و ادعیه در کتب معتبره از مدح عاده بنظر  
 رسیده با آنچه در الدین ابن طایفه گفته‌اند مشاهده می‌شود و آنچه مسایم  
 انسان در مورد می‌نمایند عبادت و معاصرت تمام دارد و اثر ایشان جاهل  
 نبی می‌بودند و ساختن بوز کفره دارد که بر تاجیر ایشان در مدح باطل خود  
 دلالت تمام دارد و در یکفره ساختن شهر بندی است خدا آفرین از سنگ خارا  
 که شکازگاه مذهب است مسهور به بند مذهب و در اطراف آن آثار  
 چرخاب بسیار است و اکنون در طرف شهر آسپاها است که بسبب  
 در آثار اعراب اثر آنها خراب است و در هفت هفت و ساختن بند دارد است

و آنچه الحال ازان موجود است همه ساروج و آجر پخته است و در طرفین  
 آثار انهار عظیمه است و پائین تر بند قیو است که یکی از سلاطین\* سلف  
 جهت استحکام بعوض سنگ و ساروج قیو ریخته بود و پادشاه بعد از او آنرا  
 نه پسندیده و گفت این کارها ابدقدر قابلیت ندارد و بفرمود که دو فرسخ  
 پائین آن رودخانه معظم را بخاک بستند و بعد از اینها بند اهواز است  
 که انهار آن از هر دو طرف هنوز نمایان است و آن از بلاد عظیمه دنیا بود  
 و ملوک و خلفا آنجا را سلمه انخیر و مجمع المال نامیده بودند و مزارع  
 و جنگلهای آن همه شکریستان بود و باین سبب خلق آنجا بکمال ثروت  
 ممتاز بودند و بمضمون ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی همواره در خلفا  
 و امراء طریق طغیان می پیمودند و باین تقریب فتنه و فساد دران بلاد بسیار  
 واقع میشد و علی بن محمد منجم مشهور بصاحب الریح درانجا خروج  
 نمود و مدتها با اولیای دولت بنی العباس معارضا و وزید و خلائق بسیار از اهل  
 آن دیار بعضی بموافقت و بعضی بمخالفت او مقتول گردیدند و بعد از  
 تسکین آن فتنه چون علماء را عمارت آن ولایت رغبت باقی نماند و اماندگان  
 آنجا از عهد ضبط آن همه بیدار و ادای مالوجهاات دیوان بیرون نتوانستند  
 آمد لاجرم اکثر جلای وطن نمودند و بسبب خرابی خانها و مزارع مقرب  
 جراره که از مواد ارضه خاره متکون میگردد بسیار بهم رسید و بتیغه خلق باین  
 تقریب بجای دیگر نقل نمودند و اکنون از عمارات آنجا همین قلعه موجود  
 است که شیخ ناصر بن حمیدان آنرا حصار کشیده مشتمل بر چند خانوار  
 رعیت دیمکار نهایت آثار عمارات قدیمه بسیار و در نظر اعتبار شاهد  
 بی نیازی حضرت آفریده کار است هر آجر پاره بقضای دنیا اشاره و هر تخته  
 سنگی لوح مزار آواره هر سفال شکسته از تذکره ایوانی پشانی و هر نانگ

چغدی از احوال گذشتگان داستانی و هرپوته خاری شمع مزار گلعداری و هر  
شاخ گیاهی نشانه خوابگاه زرین کلاهی \*  
\* بیت \*

هرده آمد این جهان بیوفا را دید و رفت  
پاره برستی عهد جهان خندید و رفت  
کس از این ویرانه ده یکدانه حاصل بر نداشت  
هرده آمد پاره نخم هوس پاشید و رفت  
گلعداران بسکه در زیر زمین خوابیده اند  
همچه شنبم میتوان بر روی کل غلطید و رفت  
دار دیدی سازوان زندگی را منزلی است  
کار بار خویش را فرزاده ناید دید و رفت

## فصل هشتم

در معرای شوشگر بقاع الخیر بسیار است از آن جمله در مغربی  
شهر بنعه ایست که الف علی گویند و نامی آن حاجی طهماسب ملازم  
اسفندیار بیگ میباشکار است و در آنجا باغچه بسیار خوب مشجر نموده بود  
و آن از شهر داریان بود و چون آن شهر نابود شد چاهی حفر نمود  
و مداری فرار داد و سعیها نمود که باغچه خراب نشود آخر الامر بتواتر حوادث  
زمان و فقرت و قن در آن اوان از پیش برفت و الحال محل باغچه فله کار  
است نهایت عمارات آن بر قرار است و در محل حسام آباد بنعه ایست  
که شعیب گویند و آن تل خاکی بود از قدیم که کسی حقیقت آنرا  
همی دانست و چند سال قبل از این شخصی از رعایای آنجا بظواب  
دیدند کسی بار گفت که این تل را سگاف که حضرت شعیب و دختران او  
هر دو اینجا میباشند و بنعه بر ایشان بسیار گفت مرا مانی نیست که صرف



ساختن بقعه نمایم گفت مالی ضرور نیست در این ضلع این تل آجر پخته در زیر خاک قدری که کفایت بجا نماید هست و دران ضلع بقدر احتیاج آهک پخته هم هست این خاکها را بردار و مصالح را بیرون ببار و بمصرف برسان چوبه از خواب بیدار شد و این رؤیا را حکایت نمود همه کس بار استهزا می نمود و اعتقاد بهیچکس ننموده خود با اهل و اولاد بستگافتن آن تل مشغول گردید تا آنکه مساوی سطح زمین شکافت میبندی دید در نهایت طول قامت و عظمت جنه که جمیع اعضای او بحال خود برقرار و در پائین او در وضعی بهمان دستور که مطلق از اعضای ایسان چیزی نریخته بود و اطراف دیگر را بستگافت و آجر و آهک را بهمان نحو که در خواب دیده بود بیرون آورد و حاجی ابوالحسن این خواجه عنایت الله این خواجه عبد الباقی که دران وقت سرشته دار آن محل بود اجرت عمله بداد و بقعه را بجا نمودند و سابقا مقام شعیب در کنار رود دزفول معروف بود و مقام بسیاری از انبیاء بنی اسرائیل دران حوالی معروف است مانند اسحاق و شمعون و یعقوب و لاری و جرجیس و روبیل که در محل سرخکان است و جمیع آنها در مرتبه شکست زیرا که مسکن ایشان در مداین و کفعمان و مصر و بیت المقدس بود و انتقال باین حدود بسیار مستبعد میبماید خصوصاً که حضرت شعیب اعمی و کبیر السن و از حرکت عاجز بود و در صحرای کرکر ایضا بقاع بسیار است و آثار عمارات قدیمه الی جبال کوفی و بعضی آثار ملوکانه اند و غالباً رود دوز آنکه در وسط شهر مصر سیل و بعد از آنکه حفر نموده اند قدری از خانها با نظرف مانده باشد و بعد از ان بمرور ایام باینطرف نقل کرده باشند و آن طرف خراب شده باشد و الحال موضعی است که سرکنج گویند که در روزگار پیشین شخصی محمود نام در آنجا کفجی یافته بود و آن افغانه مابین مردم مشهور است و در عهد

حکومت اخیر عبد الله خان ایضاً فدینه در دغار رودخانه یافته شده بود و سکه آنها خط نومی بود باسم المتمدن بالله عباسی و اکثر آنها در وزن با این اشرفیهایی منعمی موافق بود و بعضی مقدار نیم دانگ زیاده بود و بقطعه سید محمد مسهور بکایه خور در دغار آب از رفاه قدیمه است و چندی قبل از ابن حاجی محمد فلی بن حاجی حسن دندز نو جماعتخانه و بعضی عمارت توان آورده و تا بنا عثمان عابد باشد که شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در منظومه دان و حلوا بدین وجه آورده •

• دو جوانی از خواص پادشاه • میسودی با حسمت و تمکین در راه  
 • دل ز نام خالی و سر پر از شوس • جمله اسب را با نغمه پیس و پس  
 • تریکی عابد دران صحرا گذشت • دو علف می خورد چون اشو بدشت  
 • در بیان در ذکر حسی لا موت • شکر در بیان کشت عیسو دست موت  
 • دو جوان سوس خوامید و رنگوت • ای شده تا وحشیدان در موت جفت  
 • سپر کسسه چون زمره رنگ دو • ای که باید جر علف در چنگ نو  
 • شد دلف چون غنکبوت از نومی • چون کویان چغد در علف چری  
 • در چه من بودی تو خد صندار ساه • در علف خوردن دست عورت بداه  
 • پی بر کفاس کایچه وان نامدار • کت بود از خدمت شه افندار  
 • گرچه من نو نیز می خوردی علف • می بسد عورت در این خدمت قلف  
 • و مقام شیخ شمس الدین کاحسب که انون اکثر ان حرف شده است از  
 • عمارات عانیه و امکنه پرفیض بود و حال شمیم شمس الدین کالجشم الحال  
 • معلوم نیست لیکن در قطعه نظم که در بدش طاق اینجا نوشته است  
 • در طب سپهر معروف موصوف است و از آنجا معلوم میسود که بانی  
 • ان عمارت خواجه محمد دمی بوده و لفظ خواجه محمد تاریخ است و از  
 • غیر خواجه محمد است که بانی مسجد عباس است زیرا که تاریخ این

زیاده از یکصد و اند سال نیست - و قبر قدیمی بیدگ و یازمی بیدگ در صحرای کرکر است و اینشان دو برادر بودند از قزلباش جغتای شوشتر که میر قاسم بن میر محمد باقر بن میر سید علی صدر را از اعظم سادات مرعشیه مقتول نموده بودند و مردم از عرب و عجم غوغا نموده ایسان را در خانه خود مقتول ساختند و در همانجا مدفون گردیدند \*

## فصل نهم

در قصیده دلکشای عقیلی مفعله املاک محدثه میر اسد الله صدر بقعه ایست که بصران گویند و عوام الناس را اعتقاد آنست که همان بصر حافی است که در عهد حضرت امام جعفر صادق عم بوده و بدعوت آن عالیجناب یا سببی دیگر از اسباب بعد از آنکه مدتها بیدرگه کرد وادی جهالت و کمراهی و مرکب انواع فسوق و مناهی بود توبه و ادابه نموده و بمقامات عالییه رسیده و از اکابر سلسله اولیا معدود است و آنچه در تذب تعبیره مسطور است آنست که مردن بشر حافی در بغداد است و الله يعلم - و در کنار کوه بسنت عقیلی مقامی دیگر است معروف بدان کوهی و آن مناسبت دیمی را که در آن حوالی است نسیمه باین اسم نموده اند و در دار العلم شیراز مقامی ایضا موسوم باین اسم میباشد و محتمل است که یکی از این دو همان درویش باشد که مولانا رومی از بیار شعرای متقدمین در بعض مثنویات فصح او را بدینترجه نظم نموده \*

\* مثنوی \*

پادشاهی بود ملک نام او      خلد برین ملک در ایام او  
از شمع، خوبان گل باغ بهشت      داشت یکی دختر نیکو سرشت  
زهره جبینی که بیغمه گری      برده کرو از مه و از منتگری  
سوره و الشمس من روی او      آیت واللیل در گیسوی او

غمزه بفر زهون مدعان ز دین  
 حاشفی از لبش آب حیات  
 یک نظر از فرس شملی او  
 قد و رخس کرده ببستان خجل  
 تابه نهالی که چه بر خواستی  
 مثل رخس دیده دعالم دوس  
 خودسو از خاند برین منظرش  
 بود ددای و مطبوع سلیم  
 عمر بسمر برده دادوه و غم  
 از فلک دیده سوادج نام داشت  
 رفت فضا را سوی آن رهگذر  
 دیر فمانده ایستاده بروی او  
 و چه نکو گفت نکو گوهری  
 دیده از سخت دمایی بود  
 با ایچیی و دچد ایروی خویش  
 کامی من و دل هر دو دقردان نو  
 زلف چلیپای نوای گلعدار  
 چون خم زن بر زح مهوش فداد  
 شد ز فضا سوی نوا راهبر  
 شاید از احوال پویسان من  
 زهسره جبین چون مه از اوج برین  
 گفت من و نوز کجبا با کجبا  
 این چه خیال رچه قمفاست این

عسوه بتن معجز روح الامین  
 یافته زان خضر و مسیحا نجات  
 به ز جهانبانی و غوغای او  
 سرو و گل بسته از ایشان سجیل  
 جاده کجک دربی آراستی  
 دبدو احوال دیکسو آئینه بس  
 خیل ماگ طوف نغان بر درش  
 دل ز غم نکند نازس دو نیم  
 سال وی از پنجه و چل بیس و دم  
 دل بهمین خوش ده حسن نام داشت  
 دید ز جسم سپیش تک نظر  
 کارگر او داد بپله روی او  
 در عذف نظری زبان پر زری  
 خفته گر خاند جانی بود  
 کرد سوی فدا خود روی خویش  
 دیدمش در کعبه عزگان نو  
 از دل من بود شکیب و فوار  
 در دلم عمل در آنس دهسای  
 یک نظر از اطف به عالم فکر  
 رحم کفی بر دل من جان من  
 کرد نظر جاب شخص حزین  
 کی بسر خورشید نمساید سپا  
 گرنه جنون اامت چه سودا سعت این

خیز که ایفک متعاقب ز راه  
 نام رقیبان چه شنید آن فگار  
 گفت چه سازم بکنجا رو نهم  
 ای نظر جان بتو از نیکبان  
 شاه چه احوال گدا گوش کرد  
 آری از آنجا که شهان را نفست  
 گفت اگر تو آرزوی وصل ماست  
 بایدت از خلق کناری گرفت  
 فارست کار بجای که شهر  
 سوی تو از بهر دعا رو کند  
 شاه خبر یاد از احوال تو  
 من هم اگر بخت تو یاری کند  
 خیزم و آهنگ کنم سوی غار  
 عاشق بیچاره چه اینها شنید  
 کرد زمین بوس و بیه رو نهاد  
 رفت بکوه او بسه سال تمام  
 رفت و ز وصل همه نومید شد  
 گشت مجازش بحقیقت دایل  
 یافت بهر گوشه و شهر و دیار  
 شاه کزان حال خبردار شد  
 دید شویدا نظر ذوالنفس  
 خاک درش بوسه باعجاز داد  
 کای حرمت بعد از بیدای

میرسد اغیار نگرودی تباها  
 درد یکی بود شدش صد هزار  
 دل بکس با این همه آهونهم  
 تا بکشم از در خود مران  
 مهر گدا در دل او جوش کرد  
 رحم بر احوال گدا کردن است  
 گرچه تمنای تو یکسر خطاست  
 خرقه و گوشه غاری گرفت  
 از دم اخلاص تو گیرند بهر  
 قبله حاجات خود ان کو کند  
 باعث وصل تو شود حال تو  
 در دعاهای تو کاری کند  
 ترازه نوا گودی و عشاق دار  
 گفت روم چون ره دیگر ندید  
 کرد چنان کان صدم ارشاد داد  
 شد لقبش اسوهی و باباش نام  
 باعث نوه دیدش امید شد  
 شد نفسش هم نفس جبرئیل  
 طفطنه حالت شیخ افشار  
 بهر زیارت سوی آن غار شد  
 وز آن سجده بوجه حسن  
 رفت و سر خودش بیایش نهاد  
 حل شده از لطف تو هر مشکلی

نسر فلک طایر ایوان نسر  
 سوده ملک خاک دیت بر جبین  
 هست امیدم ای لطف عمیدم  
 ساعت چندی سر درویش بود  
 روت پس آنگاه به آوای خویش  
 دختر شد نیر بدستور شاه  
 دامن چندی ز رویتسان خویش  
 مخمورین سوار سخن باز کرد  
 لاله کزبان گفت ای فامراد  
 هانده عسلی تو چون شد روی  
 به رفوایم حد نگاه رسد  
 زاهدی زوشتان دل به بهر کار  
 گفت ای سرور خدایت روی  
 نسبی دو بینسان ددام جا گروه  
 عطا کردی آنچه دیدای ددم  
 چون با من زانامه ای منی  
 چه شایند این زبان چه در  
 زود تو در خانه پیش عسلی داک  
 خانه دیدی ز بر خویش اند  
 خواست یکی خورده و در دوش دست  
 جده که شهر بکوهس دواد  
 زامی گسور عاشق صادق دای  
 خبر و سلف دامن به دست نگیرد

کوی اجل در خم چوگان تو  
 در ره دین ثانی روح الامین  
 باز رهانیدم ز امید و بیم  
 ز نفسش بومی سعادت شغور  
 کرد بر حوز لقا جای خویش  
 گشت عبیر از قدمش خاک راه  
 روت پس آنگاه بدکان خویش  
 چون گل و چون غنچه دهن باز کرد  
 مزده که همت در دولت کشاد  
 آمد دام قبا نعمت پدید روی  
 بایدت از شرف و علم چسبید  
 تا جگر خسته و جان و کار  
 من به خیزت شدم از خود روی  
 در ازام از دست دینما گرفت  
 شک و گداری فمسام واجبست  
 پیسو منی بلکه خدی منی  
 گسرت بهی از خون و از دوش پر  
 نعبه زد و کرد زین حامد چاک  
 و آنگهش از عومعه بیرون فکند  
 عاشق و معسوق بهکجا نشست  
 چون نتواند به بخوابش نسا  
 بی چه حریفان دنیا غافل  
 در و دم هسل حقیقت میرو

و از استماع این گونه حکایات مفهوم میگردد که عشق صوری را در تصفیه نفس و تطهیر روح و تجرید از علایق مدخلی عظیم است و نفوس مستعدّه بسبب آن شایسته مکافات غیبی و فتوحات عظیمه میگردد و سخنان مننایح که امجاز قنطرة الحقیقة شاید اشاره باین نکته باشد \*

## فصل دهم

سادات مورعشیه شوشتر اولاد سید محمد شاه ابن مبارز الدین مانده ابن جمال الدین بن حسین بن نجم الدین محمود اند و نسب میر نجم الدین محمود در کتب معتبره بدین وجه است نجم الدین محمود ابن احمد بن تاج الدین حسین بن محمد بن علی ابن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم بن یحیی بن حسن بن محمد بن حمزه بن علی ابن حمزه بن علی المرعش ابن عبدالله بن محمد السلیق ابن العسین الدکه بن العسین الاصغر بن زین العابدین علیه السلام و ایشان از سلسله ملوک مازندرانند و میر نجم الدین از آمل بنشوشتر آمد و در آن زمان فقیب و عقندای آندیار سید ضد اندوه حسینی بود و عتب او منحصر بود بیک صبیذ او و را بصیاله میر نجم الدین داد و بآن سبب املاک و ضیاع و اقطاعانیکه سید ضد الدوله از سلاطین سلف داشت همگی بمیر نجم الدین انتقال یافت و چون بسبب کثرت فتن و انقلابات اوضاع آن حدود اختلال پذیرفت اولاد میر نجم الدین ضعیف الحال شدند و املاک ایشان روی بخرابی نهاد و سید محمد بن قاجار مشعشعی در عراق عرب ظهور نمود و باعث مزید التهاون نایره فتنه و جدال گردید و ظهور او در سال هشتاد و دو بیست بود و در آن وقت والی بغداد اسپند میرزا ولد قرا یوسف ترکمن بود و والی فارس سلطان عبدالله بن ابراهیم میرزا بن شاهرخ بن تیمور و او در شیراز بود و شیخ محمد جوزی

شاهمی در دولت از مملکت مدار بود و شیخ ابوالخیر پسر او حاکم شوشتر بود و اسم او در سنگ بزرگی که نزدیک در مغربی مسجد جامع منصوب است نوشته است و سید محمد با اسپند میرزا و شیخ ابوالخیر جنگها نمود تا بر واسط و حویزه و بعضی خوزستان استیلا یافت و شیخ ابوالخیر بگریخت و نزد پدر خود بسیراز رفت و در این فقرات احوال سادات زیاده اختلال بهم رسانید و اولاد سید محمد شاه سه برادر بودند میرزین الدین علی و میر نور الله و میر مانده چون از اوضاع ولایت دلگران شدند میرزین الدین علی و میر نور الله بسیراز رفتند و میرزین الدین علی از شیراز بهندوسقان رفت و میر نور الله در آنجا بوقف و بدستیل علوم و انساب و ضابط اشتغال ورزید -

و نسب سید محمد مداور در کتاب مجالس المؤمنین چنین وجه است محمد بن ولاح بن سعید بن الله بن الحسن بن علی مرتضی بن عبد الحمید بن سنان بن مختار بن احمد بن ابی العزائم بن حسن بن محمد ابن ابی ابراهیم بن محمد بن صالح ابن الامام موسی الکاظم علیه السلام و وفات او در سال هشتصد و هفتاد و در اواخر حال مولی علی پسر او اختیار را از او گرفته بود و او مردی بیباک بود و در نهب اموال و قطع طرق و سفک دمار خودداری نمی نمود تا آنکه در دوازده خانه دودستان بدهان روزی بعادتیکه داشت غسل میکرد و بیدارداری که در همین او بود او را بقیروزده هلاک نمود و حل و هاند امور بار دیگر بنیضه اختیار سید محمد شد و چون سلطان محمدپس بن سید محمد خلیفه شد تمامی خوزستان او را مسلم گردید و فتنها فرو بست و این قلعه محسنیه و شهر جدید حویزه از آثار اوست و او سلطانی عادل دیدار نمود و در حفظ شعایر دین و اقامت خاموس شرع مبین نهایت اهتمام داشت و مردم در دولت او در عهد امن و امان بودند و صیحت مکارم او باعتراف مندر گردید و پسر این عهد میر نور الله



از شیراز بشوشتر معارفت و صدیقه خواجه حسین شوشتر را که از معارف  
 نجبا بود بحکیماله خود در آورد و اولاد خواجه حسین شیخ عبد الله  
 و شیخ محمد و شیخ حسن در حجر قربیت آن جناب نشوونما یافتند  
 و سلطان محسن و بعد از او سلطان علمی ولد او را با آنحضرت نهایت ارادت  
 و حسن اعتقاد بهم رسید و در جمیع امور کلبی و جزوی موافقت رای او را  
 التزام نمودند و در توقیر و احترام او بسیار کوشیدند و املاک و رقبات مرغوبه  
 باو بخشیدند و شیخ عبد الله مذکور صدر آن دولت بود و در دولت صفویه  
 قاضی شد و هنوز این منصب در اولاد او باقی است و شیخ محمد وکیل  
 الدوله و از آثار اوست طاق سنگی برابر رواق امامزاده عبد الله و بر کتبه  
 او این شعر نوشته است \*

تمام گشت بحمدالله این بنا بی شین

بسعی صاحب اعظم محمد ابن حسین

و شیخ حسن سپهسالار بود و چون میر نور الله دران دولت قوی حال  
 و مهسوط الید گردید در ترویج و تسبیح مذهب اثنی عشر و نسیم مذاهب  
 مخالفه کمال سعی و جد معمول داشت و اولیای دولت به متابعت او همت  
 گماشتند تا ظهور شاه اسمعیل صفوی و مهتاد آن در سال نهصد و چهارده  
 بعراق عرب آمد و سلطان علی مذکور باتفاق برادر خود سید ایوب و سایر  
 سادات مشعنع بسبب اتفاق در نسب و حسب و مذهب باو پیوستند  
 و در وقت یورش بغداد بقصر یک میر حاجی محمد و شیخ محمد رعذلشی  
 که معلم زاده اولاد سید محمد بود ایشان را مقتول نمود و چون بحویزه  
 آمد سید فیاض بن سلطان محسن اشکر کشیده در مقام مدافعه در آمد  
 تا آنکه خود با سپاه بالذمام مقتول گردیدند و بعد از فتح حویزه شاه اسمعیل  
 بشوشتر آمد و در آنوقت میر نور الله در عسقرسین و از قوت سمع و بصرعاری

گردیده بود و باین سبب از استقبال مومکب جلال و اقامت مراسم خجدمت عاجز مانده بود تا آنکه حسب الامر مقرر شد که او را در محفله نماندند و بمجلس پادشاه حاضر نمودند و چون وفور سعی او در ترویج مذهب معلوم پادشاه شده بود او را بغایت معظم و محترم داشت و املاک و رقبات قدیمه و جدیده بار را گذاشت \*

## فصل یازدهم

میر نور الله را دو پسر بود میر شریف و میر حبیب الله و میر نور الله ثانی صاحب مجالس المومنین و احقاق الحق و مصائب الفواصی و عشرة کامله و کشف العوار و دیگر مصنفات که بهندوستان رفت و در لاهور قاضی و در آنجا شهید شد پسر میر شریف بود و اولاد او در هندوستان اند و چندی قبل ازین از ایشان بنجف اشرف آمدند و در آنجا ساکن اند و میر شریف سه پسر دیگر داشت میر اسمعیل و میر قطب الدین و میر محسن و میر حبیب الله را سه پسر بود سید قاسم و میر شمس الدین محمد و میر عطاء الله و اولاد ایشان همه در شوشدر اند و تولدست از امزده عبد الله و احتساب شوشدر تا ایشان است و میر مراد در پسر داشت میر محمد طاهر بلا عیب و میر عقیق الله و او را دو پسر بود میر عبد العفار و میر عبد الخالق و الحال بقابیت طریقت تا اولاد ایشان است و میر زین الدین علی را یک پسر بود میر اسد الله که در دولت صفویه بصدارت رسید و قبل از او میر عیث الدین منصور شیرازی دشتکی سردر بود و چون بسعایت مفسدان فیما بین او و شیخ علی بن عبد العالی شتاق بهم رسید روزی در مجلس شاه طهماسب بینهما مکالمه واقع شد که بتخطی و تعجیل کشید و پادشاه تقویت جانب

شیخ نمود و میر غیاث‌الدین باهانت از مجلس بیرون رفت بعد از  
 چند روزی استعفا و رخصت معاودت شیراز حاصل نمود و تصدیق شیخ علی  
 منصب صدارت بمیر معز الدین اصفهانی و بعد از او بمیر اسد الله مرجوع  
 گردیده و او را دو پسر بود میر سید علی صدر که آخر الامر از صدارت استعفا  
 و اختیار تولیت روضه رضویه نمود و میر عبد الوهاب و ایشان در ایام حیات  
 والد ماجد و بعد از آن در تعمیر املاک موروثی و احداث املاک جدیده از  
 زیاده کوشیدند و در محل احشام عقیلی و اراضی جلکان و شاهولی و چمچه  
 کران و لپانستان انهار متعدده از رودخانه برداشتند و باراضی موات جاری  
 ساختند و رعایا و زارعین از اطراف جمع نمودند و قلعهها و دهکدهها و بنوارها  
 ساختند و مسابین و باغات مرغوب بعمل آوردند و مالوجہات همه اینها  
 حسب الارقام سلاطین بسیمورغال ایشان مقرر بود و از همه جهت معاف و مرفوع  
 القلم بودند و هر یک از حکام و عمال که با این سلسله علیه در مقام معارضه  
 و نجس فحشی پی در آمدند بمضمون حدیث سخن بنو عبدالمطلب ما  
 عادانا بیت الا و خرب و لا عارانا کلب الا و جرب مذکور و مخذول گردیدند.  
 و هر چند روزگار غدار خائف زندگان ایسان را از آن استعداد انداخته و املاک  
 و ضیاع ایشان برونق سابق نیست و مدلول الناس بر ما بهم اشبه منهم  
 بآبائهم از انکساب بعض فضایل و ادراک مرتبه رفیعہ ابا و اجداد متفکرانند  
 و رغبت ایشان بسیر و شکار و فنون سپاه گبری بدست است لیکن نجابت  
 ذاتی و فطرت اعلی و همت و فرزاندگی ایشان بحمد الله خلل پذیر نیست  
 و اهالی این حدود از برکت وجود ایشان بانواع فیض مستفیض اند و از  
 اعظم معارف ایشان الحال میرزا عبد الله بن میرزا شایه میر بن میرزا عبد الله  
 بن میر سید علی بن میر محمد باقر بن میر سید علی بن میر سید  
 اسد الله و میرزا عبد العالی بن میرزا محمد بن میرزا جعفر حیدر سابق الذکر

که در دمان بزرگهرا مشعله افروز دیدی مکرمترا طراز اند و میر عبد الوهاب در سفر ایوان در خدمت نواب گیتی سدان شاه عباس بود و بعد از فتح بلد آنچه در آن یورش کتاب بدست آمده بود پادشاه همکیرا بآنجذاب بخشید و آنجذاب کتب را حیازت نموده از دست قشور استغناک نمود و بعد از فو نشستن عبار فتنه مردم آنجا را طلبید و کتابها را بایشان نشان داد هرچه صاحب آن بهم رسید بصاحب تسلیم نمود و آنچه بیصاحب بماند نگاه داشت و بانضمام کتبی که از خود و از ابا واجداد ترام داشت همکیرا وقف نمود و مجموع دوازده هزار جلد بود و وقف نامه مشتمل بر تفصیل اسامی این کتابها با جمیع خصوصیات از خط و کاغذ و رنگ جلد و تاریخ کتابت و غیره و شرطیکه در متن وقف اعتبار نموده بود قلمی و اندرونی بسیار وسیع از عمارات خود جهت کتابخانه معین و از املاک خالصه خود همه سانه وجهی معتدیه جهت تعمیر کتابخانه و مرمت کتابها و وظیفه متولی آن وقف گردیده قرار داده بود و امروز ایام همه آن سر رشته مختل و کتابها متفرق و اکثر بلاد بعیده افتاده و این فقیر در بلدة بیروغ آذربایجان از کتب وقفی میر عبد الوهاب حاشیه میر سید شریف بر شرح شمسیه بدادم که بنسب و خط و مهر میر عبد الوهاب شناختم و از مرحوم والد خود شنیده ام که در مکه معظمه بدکان کتبات فروشی که نزدیک باب السلام است جلدی از کتاب دیده بود و کتاب فروش میبفتت از شخصی مصری است که از مصر آورده و فلیلی از آن کتب الحال بود طلبه این بلد ناقدی است و آنچه از اینها بنظر آمده همه نسخهای خوشخط صحیح مذهب معشایی که طبع را از مشاهده آنها مضایق و ذهن را از مطاعه آنها نهایت اذیت حاصل میگردد و بمضمون آن آثار با فزل عایدنا فانظروا بعدنا الی الآثار هر یک از علوشان آن عالمیان نشان میدهد و آنحضرت را صورت و فتوت در طبع

غالب بود و جهت حفظ ناموس ظاهر و پیش رفت بعضی امور متعلق باخلاق حکام و امراء بود و نقره‌خانه و دورباش و سایر امور بمارت را فرو گذاشت نمی نمود و جمیع امور شرعی و عرفی این ولایت حسب الحکم سلاطین وقت برای رزین و حکم متین از منوط بود و هیچ احدی را مجال مخالفت و عصیان نبود و در رفع بدع و تعصبات و ترفیه احوال ضعفا مساعی مشکوره مبذول و در جمیع موارد سخن او مسموع و مقبول و در ایام سلطنت شاه طهماسب ماضی مدتی حاکم شرع و عرف و ز قول بود \*

## فصل دوازدهم

سادات نذر بسید عبد الله بن موسی الکاظم علیه السلام نسب می‌رسانند و اسلاف این سلسله همگی از معارف اهل معرفت و حقیقت و کبار منایض طریقت بوده اند و سید احمد ملقب بشیخ ناغز از نجف اشرف بشوشتر آمده و از اراغی احشام عقیلی را از مالکان شرعی آنها نموده و به موجب صریح الاملاک سادات مرعشی بعضی اراضی مزبوره را اولاد و احفاد منتشر الیه بمردم اسنکی و بدیل و غیرهم فروخته بودند و بعضی دیگر در تصرف ایشان باقی مانده بود تا آنکه در سال نهصد و اند می‌راسد الله صدر همگی را از منتشر الیهم خریداری و بخود منتقل ساخت و چیزی که در تصرف سادات ناغز باقی مانده همین محل است که الحال بکوشه ناغز معروف است و هفت نفر از بزرگان این سلسله در آنجا مدفون اند و آنچه از بعضی آثار قدیمه و پروانجات سلاطین سلف معلوم میشود آن است که دران سربکار موقوفات و زینات بسیار بود که همگی بر ایشان معارف و مسلم بود و تولد آن‌ها دستم بدست بدون مزاحم بایشان تعلق داشت و خدمه

و زارعیین آن محال از طایفه شالو و مالو و سایر طوایف بوده اند که الحال  
در محال دیغا ران فیما بین دو هکیلو و بختیاری سکنا دارند و اخلاف ایشان  
الی الان طرق زادت این سلسله علیه را زینت رقبه احوال خود میشتارند  
و همه ساله که سادات بعنوان سرکشی وارد خانهای ایشان می شوند  
هر یک بقدر وسع و استطاعت از خالصه خود چیزی برسم شدیه بسرکار  
ایشان میدرسانند و باوجود قدرت حوادث و فتن که در اعصار لاحق در همه  
جا خصوصا دران سرحدات سnoch یافته و انقلاب دلی که در همه اوضاع  
بظهور رسیده در استمرار این وظیفه بهیچ وجه خللی زو نداده است و چشمه  
فیلاستان که دران محال واقعست از قدیم از متعلقات آن سرکار است و در  
رقم امضای شاه ظهرا سب ماضی مورخ بسال نهصد و پنجاه و دو که باسم  
سید محمد ناعری مدور یافته و درانجا میرا سد الله تصحیح سب ایشان  
مموده است چسبه فیلاستان منجمه موفورات معدود شده و اینکه الحال  
مذمر شده بیولداران همه ساله وجهی از انجا باز یافت می نمایند از  
جمله بدع حادث است و در پورانچه قدیم باسم سید عزالدین و سید  
شهاب الدین احمد نه الی الان باقی است مورخ بسال شفت صد و بیست  
و شش عصر خاده و سائین و فوی و مزارع بسیار تفصیل یافته که الحال  
اندر آنها معدوم و بهیچ وجه حقیقت آنها معلوم نیست و از اکابر این سلسله  
سید محسن ناعری است و سب سید محمد مهدی به الحال سلاله  
اندو مان است بر این وجه است سید محمد مهدی ابن سید شاه محمد  
بن سید نعمت الله بن سید شاه محمد بن سید مخیر الدین بن سید محمد  
بن سید محسن بن سید زاج الدین علی بن سید شمس الدین محمد بن  
سید مخیر الدین علی بن سید شرف الدین محمد بن سید مخیر الدین علی  
بن سید قطب الدین عبد الله بن سید نصیر الدین احمد بن سید عز الدین

داود بن سید رکن الدین خداداد بن سید شهاب الدین حسن بن سید شرف  
الدین حسین بن سید شهاب الدین احمد بن سید شمس الدین محمد بن سید  
صدر الدین علی بن سید شهاب الدین احمد ابن السید عبد الله بن موسی  
الکاظم علیه السلام و سید رکن الدین خداداد در محله دشت خروج مدفون است  
و این مقابر که در آن حوالی مجتمع شده بسبب مجاورت آن بزرگوار است  
و در تذکره مدافن بسیاری از ایشان در قریه کور مذکور شده و الحال  
حقیقت معلوم نیست و محتمل است که شیخ شمس الدین گل چشم که  
سابقا ذکر شده سید شمس الدین محمد ثانی از همین سلسله باشد چه  
ناظم قطعه تاریخ او را در اعداد سادات معدود نموده است و هم چنین سید  
قطب الدین که در حوالی عبد الله بانوبه است و محل قنبر از محل  
مرغوبه این بلاد است که بحسب آب و هوا و فیزیکی محصولات خصوصا  
قنباکو کمال امتیاز دارد و مکان آن بسبب احاطه جبال بغایت حصین  
است نهایت بسبب کثرت تغلب و تعدی اولی الامر و ضعف سادات  
آنجا از رفیع بیحسابات اکثر اوقات خراب و بیرونق است و قریب از اکراد و الوار  
که در آن جور می باشد مزید علت شده محصولات از آنجا بعمل نمیآید  
و باین جهت احوال سادات بغایت مختل و در امور عیشت خود معطل  
اند حق تعالی فرمان فرمایی عادل و کرامت فرماید که حق را بمستحق  
ایصال و ظلمه و متعابان را قلع و استیصال نماید بمنه و جوده رسادات تلغوا  
با سادات حسینی قرابت سببی است و نسب ایشان بدین وجه است  
سید صادق بن سید محسن بن سید قاسم بن سید حبیب الله بن سید  
شمس الدین بن سید رضی الدین بن جلال الدین بن قنبر بن اسد الله  
بن جلال الدین بن رضی الدین بن اسد الله بن هاشم بن رضی الدین علی  
بن هاشم بن علی بن حسین بن ابی الحسن بن توحید المدنی بن الحسن

بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی ابن زید بن قاسم بن علی بن موسی  
 الکاظم و سید حسین بن ابی الحسن از کبار سادات و اصحاب مقامات عالیه  
 بوده و بازگذا او در شوشدر در حوالی باغ برجعیار معروف است و کرامات  
 بسیار از او بظهور رسیده که فیما بین اهالی آنجا مشهور و در السفه و افواه  
 مذکور است و این سلسله را با مشایخ میانات و واصلات و قرابت سببی  
 است و شیخ محمد شفیع بن شیخ محمد الدین بن شیخ خاف بن شیخ  
 محمد الدین که الحال از اشراف زمان و چراغ افروز اندوهران است از بطن  
 صبیغه قدسیه سید قاسم مذکور است \*

## فصل سیزدهم

در سال فصد و سی و دو مهدیقلی سلطان وادی فذقرا سلطان به حکومت  
 شوشدر آمد و مدت ده سال حاکم بنا لاسنتقال بود تا آنکه برادر او سوزدر  
 بیگ او را خایع نموده یکسال حکومت کرد و بعد از او فچیل افسار دو سال  
 حاکم بود و در بهصد و چهل و پنج حیدر قلی سلطان حاکم شد و سه سال  
 مدت او بود و سید محمد عرب هفت سال و اولاد و املاک او هنوز در  
 نواحی را میسر باقیست و بعد از او ابوالفتح سلطان سه سال بود و در  
 پنججاه و پنج القاص میرزا ابن شاه اسمعیل بسوشدر آمده و حسن بیگ  
 قاصی حاکم بود و چون القاص میرزا از برادر خود شاه طهماسب زرگردان  
 بود مردم شوشدر دعوت میر عبد الوهاب مذکور او را سپهر راه ندادند  
 و دروازه را بسته اسباب حصار آمده کردند و چون دیدند کاپی نمی تواند  
 کرد توفف نموده روانه از قول شد و در آنجا نیز راه نیافوده روانه دلاپ روم گردید  
 و در پنججاه و شش سید بیگ حاکم شد و چهار سال مدت او بود و بعد از  
 او رستم سلطان ارسلو سه سال و سیف بیگ دو سال و امیرخان توکمان یکسال



و قاسم علی سلطان ایضا یکسال و منصور خان ذو القدر ایضا یکسال و محمد سلطان برادر خلیل خان افشار سه سال و قوچ بیگ دوملو دو سال و محمد سلطان دوملو ایضا دو سال و حسین قلیخان سلطان شاملو یکسال و سید جماز عرب دو سال و هفوز اولاد و املاک او در اینجا باقیست و قیاس سلطان استجلو یکسال و عیسی خلیفه ایضا یکسال و ابغوت سلطان دو سال و میرزا علی بیگ یکسال و در هشتاد و پنج میر رشید الدین بن میر عبد الوهاب سابق الذکر حاکم شد و مدت او یکسال بود و بعد از او دهمدار سلطان چند روزی و شاهوردی سلطان کندز لو یکسال و علی سلطان ولد خلیل خان افشار سه سال و احمد سلطان افشار دو سال و خسرو و سلطان افشار ایضا دو سال و شاه دیردی خان کندز لوهنت سال تا آنکه مراد آقای جلودار باشی آمده او را مقتول و چند روزی حکومت کرد تا ورود غیاث بیگ نایب فرهاد خان و او هم چند روزی بدین نبود و در این بین سید مبارک خان بن سید مطلب والی حویزه بتصرف یک سادات و اعیان شوشتر لشکر کشیده به باغ و قفق خارج درب عسکر نزول نمود و اکثر مردم ولایت بمذابعت سادات سر تسلیم پیش نهادند و محدودی از خواص در قلعه محصور گردیدند و عریضه مستعمل بر چگونگی احوال بصحابت میر جهانگیر کنوندی بخدمت نواب گیتی سدان عباس انقاد نمودند و امیر جهانگیر در عرض چهار روز از راه بخدیاری باز در رسید و مراتب را بالمشافهه نیز عرضه داشت نمود و حسب الامر الاعلی موازی هفت هزار نفر از قسون رکاب بسر کردگی مهدی قلیخان شاملو جهت دفع سید مبارک خان و تنبیه اهل شوشتر روانه شدند و موعده هفت روز وارد گردیدند و شب بیخبر در صحرائی سرکشی گزار رودخانه نزول نمودند و خیمه کشیدند و همه خیمه‌های ایشان زنگاری بود علی الصبح که سید مبارک مطلع شد فی الفور قسون خود را

بر گرفته رزانه حویزه شد و مهدی قلیخان با سپاه از آب عبور نموده داخل قلعه شدند و اهل قلعه را هر یک فراخور حال نوازش نمودند آقا علی که کاتب عریض بود وزیر شد و شروز این منصب در خاندان رفیع الینیان اهسان باقی است و ملک سبر آب باقطاع میر جهانگیر داده شد حتی اسناد جمال بنا را که در قلعه رخنه‌گیری می نمود معمار باشی و اراضی جمال آباد را که الی الان در تصرف اولاد اوست اقطاع نمودند و سرخواجه عزیز دلان نر و خواجه نجم الدین ددخدای بلد مواخذه و مصادره بسیار واقع شد و چون حسب الامر الاعلی مقرر شده بود که مردم را تیغ بدهند و بی نصیری ضعفا و رعایا معلوم مهدی فلی خان شد با استدعای مستشار ایبه نسق ایشان برپیش تراشیدن قوار یامت و سیور غال سادات تا هفت سال منطوع گردید و این وفایع در سال هزار و دو بود و مهدی فایمخان شش سال در شوشتر بود و آثار خیر بسیار از او باقی ماند ازان جمله عمارت فلبلی امامزاده عبد الله و فرید مهدی آباد که وقف آن سرکار است و حمام زاده مسجد و دکان رنگخانه که وقف سرکار رسید معتمد بازار است و معتبرین و نفیسه مهر جمیع قضات و معتبرین عصر دیده‌ام و عمارت بزرگ بن مالک و عمارت سوان عثلی باخیابان دارفج و حرص دوری و قابوی بیروبی فاعه و طرح بازار شوشتر و ساخان دکالین باین هیئت و کاهری احدات نموده بود که از رودخانه ما فاربان بدین مفتی میسند و این کاهری در زمان و اخستوجان مسدود شد بتدریب اینکه مار بازی از لوسدان میلی آمده بود و مارهای بسیار بزرگ و کوچک داشت و ازان جمله مار بزرگی داشت که باریک آغ بود روزی در بازار و معرکه نمود و ابتدا با مارهای کوچک فدرب بازی کرد و بعد ازان مار بزرگ را از جوان بیرون آورد گاهی دشت خود را تا دازو بدهن او میگرد گاهی پارا

نازانو گاهی هر دو دست تا آنکه هر دو پا را بدهن آن داد مار او را کشید  
 بیک قلاج تا ناف او فرو برد مارگیر مضطرب شد هر چند دست و پا زد که  
 خود را بیرون کشد نتوانست شروع به فریاد کرد و مردم گریختند بیک قلاج  
 دیگر تا سینه او کشید تا تمام او را فرو برد و بدرخت کفاری که در آنجا بود  
 خود را تنگ پیچید که آواز شکستن استخوانهای او بگوش حاضران رسید  
 و از آنجا بکاهریز سرازیر شد می الفوز مردم جمعیت نمودند و بچوب  
 و خاک راه کاهریز را مسدود ساختند و بایر شد و اندک از نفس مار خشک شد  
 و درین واقعه شوشتر خواجه عزیز از کلانتری معزول و بالاخره بحاجی  
 محمد تقی بن حافظ شمس الدین مرجوع گردید و هفتوز در سلسله اینتان  
 باقی است و در سال هزار و هشتت محمد سلطان جغتای حاکم شد و مدت  
 او درازده سال بود و بعد از فوت او علی سلطان برادر او پانزده سال و در  
 عهد او پل خواجه شاهعلی بنا شد و لفظ خواجه شاه علی تاریخ است  
 و بعد از او طهماسب سلطان ولد محمد سلطان مدوره سه سال حاکم بود  
 و در ایام او بنای پل کرکر بنام رسید و قبل از آن مردم از روی بند میران  
 تردد می نمودند و باقی پل ملا حسینی مردمی درویش بیروزگار پریشان  
 حال بود و چون این اراده کرد بهم که اظهار نمود او را تمسخر و ملامت  
 میکردند تا آنکه بطرف اعتداده دهر عزیمت بر میان دست و توفیق الهی  
 امداد نموده باتمام رسانید و ذبح خیر او بیروزگار باقی ماند و گویند روز اول  
 که تصمیم عزم نمود برسم نیازمندان طبقی از گل و نقل بدست گرفته بود  
 که خود را بصاحبان مروت عرض و استمداد نماید چون حاجی محمد تقی  
 کلانتر از هر جهت یگانه عصر بود برسم تیدمن ابتدا به مجلس او در آمد  
 و بدعا و ثغالب بکشود و طبق را پیش او بدهاد چون بر مدعا واقف شد  
 او را بسیار تحسین و یک، منت گل و یک منت نقل از طبق برداشت

و یکنواز بینی فلوس بجای آن گذاشت درویش از مشاهده اینفعال بسیار بشکفت و انواع مدح و ثنا بگفت و روی بهمرآهان خود نمود که انشاءالله فذخست و فال ما خیر است و کار ما پیش است و آنچه را حضرت شهبازی کرامت فرموده است برکت نیکه و وسیله رو سفیدی ما خواهد بود و شکر کفان بیرون رفت کلاذر در جرو دس بتعاقب فرستاد که تقنیش گفتگوی او نماید معلوم شد که چون ازانجا بیرون رفتند بود زیاده از آنچه در حضور سناش نموده بود دعای خیر میگفت و مطلق سخن منافی از او ظهور نرسید شهبازی گفت که عرض من استعلام حقیقت حال درویش و امدهان او بود که آیا در عزیمت خود رسوخی دارد و این کار دشوار از او مدهسی می تواند شد یا نه معلوم شد که می تواند ابتگاه از خالصه خود مبلغی نامی که لایق صورت او بود فرستاد و سایر ارباب توهیق را ترغیب و تحریک نمود تا با تمام رسید و مبلغها از اخراجات داخل مانند که ملا حسینی طواحین و دکابین بساخت و املاک بخزید و تاریخ بنامی پل را بدینوجه گفته اند \*

\* مصرع \*

این پل از چند حسینی شد تمام

و در ذیحجه هزار و سی و هشت شبلی سلطان چوکس حاکم شد و بعد از شش ماه و هفت روز و اندک و بر روی سلطان پسر او حاکم شد و چون کودک بود عم او بهروز بیگ نهبان او سه سال پسر بود و بعد از او پسر سلطان پفجماه ناب و ولید بود و بهروز بیگ مدتی در حکومت آمد و طول نکسید \*

## فصل چهاردهم

در ربیع الاول چهل و دو در اجستو سلطان غلام خاصه شریفه حاکم شد و بعد از آن شسپر قورچی بود و تا آخر دولت صفویه آن منصب در سلسله

ایشان بود و او برادر منصور خان و ذوالفقار خان بود و گویند چون بحوالی شوشتر رسید در خارج شهر نزل نمود و سادات و اعیان ولایت بن خدمت او شتافتند از آخوند ملا افضل ابن عبد الله صراف که در جمیع فنون کمال خصوصا ریاضی و احکام نجوم سرآمد بود استفسار ساعت سعد جهت دخول بلد نمود و خواجه اختیار طالع عقرب با سایر خصوصیاتیکه در آنوقت مراعات آنها ممکن بود نمود و سلطان در همانجا چند روزی انتظار آنوقت مختار کشید و آخوند گفته بود مقتضای این ساعت آنست که سلطان زیاده از صد سال در ولایت حاکم باشد و این حکم بر وجهی مقرون بصواب اتفاق افتاد و در زمان او کرکین بیگ کرجی و ایلدرم بیگ چرکس با نوابعین به شوشتر آمدند و ارقام پادشاهی در خصوص مواجب و مرسومات ایشان صادر گردید و کرکین بیگ میر شکار باشی مسار الیه گردید و قبل از او میر شکار باشی طهماسب بیگ بود که قلعه طهماسبی از آثار اوست و ریش سفیدی قسنون و حل و عقد امور ولایت با سلسله جغتای و سایر طوایف قزلباش بود و مهتر ایشان نوروز خان بیگ که دافع زهر دروازه عسکر از آثار اوست و واخسنو خان نایب و زمین و آبادی و تکثیر زراعت و اشجار و توفیق رعایا سعی بسیار نمود و در الوجهات دیوانی توفیقات کلید بهم رسانید و این خدمت از او مستحسن طبع پادشاه افتاد و چون بسفر قندهار مامور گردید و در آنجا نزد ذوالفقار خان برادر خود که والی قندهار بود خدمات نمایان بتقدیم رسانید در حین مراجعت که در اصفهان بتصرف بساط بومی رسید بخطاب خانی سرافراز گویید و مواجب و ملازم بدستور سایر خوانین عظام مقرر شد و در آنوقت مردم شوشتر را وقت بسیار خوش بود و روزگار بفریانت می گذرانیدند و همه کس ب فکر تحصیل معرفت و کمال بود و در آنوقت صلح مابین سلاطین روم و ایران منعقد و سنوز بین الدولتین بسته

شده بود و آنهایی خوزستان از تشویش آسیب مجساورت رومی ایمن شده بودند و تمامی اوقات را بتقنی و تکلف و کسب آداب مستحسنه مصروف میداشتند و شیخ الاسلام آنوقت شیخ عبد اللطیف جامعی عاملی بود که مسلم فضلی آفاق بود و در سال هزار و پنجاه و فات نیافت و مقارن فوت از شیخ جوان کاظمی که در حویزه بود بسوشتر آمد و هنوز فتاوی و سجات و اجازات آند و مجتهد بی نظیر در دست مردم هست و بعد از آن شیخ الاسلامی بسینج معنی الدین بن شیخ عبد اللطیف و از اربعی محمد عیسی بن میر صدر الدین قرار یافت و قاضی عبد الرضا نبیره قاضی عبد الله سابق الذکر قاضی بود و از اعظم سادات عالی درجات میرزا عبد الله بن میرسید علی ابن میر محمد باقر بن میرسید علی صدر و میرزا ابوطالب و میرزا هاشم ابن میرزا جعفر بن میر محمد باقر و میرزا حیدر بن میر شرف الدین حسن بن میرسید علی صدر و میرزا کاظم بن میرزا طاهر بن میرزا محمد بن میر عبد الوهاب و از معارف فضلا آخوند خواجه افضل مذکور و باغ عبد الله بن را که در اصل از خالصجات دیوان بود باقطاع او داده بودند و هنوز در تصرف اولاد او باقی است و اخوند ملا عبد الرشید بن ملا نور الدین طهیب که باغچه اخوند از آذر اوست و او مردی زاهد مغزوی بود و در مبدای حال نهقدوستان رفته بود و باسید نظام الدین احمد شیرازی هجاری داماد قطب شاه والد سید علی خان شارح صحیفه و با هولانا برج الله در فوای که در اینجا نه است شهرت و اعتبار داشت مربوط بود و از ایساک استفادله سرمایه زندگی نموده مراجعت و مدتی در شیراز توقف نمود و در اینجا جمعی از اکابر حلقه ارادت او را بگوش کشیدند لاجرم مرادنا همواره تابستانها در شیراز و زمستانها در شوشتر بسر می برد و مریدان در هر دو بلد بدضاءت اخوند تجارت می نمودند و منافع و ارباح آنرا بسرکار

او میرسانیدند و او بفراغت روزگار می گذرانید و از هدایا و صلوات اهل دنیا امتناع می نمود و منقول است که مولانا شبلی وعده میبمانی با میرزا عبد الله داشت و طرف مغرب ابرو باران شد و آخوند را بسبب شکستگی و ضعف باصبره حرکت متعذر شد آدم بتخدمت میرزا فرستاد که عذر خواهی و وعده را منفسخ نماید میرزا گفت هرگاه آخوند از آمدن متعذر است پس التماس آنست که امشب دران سرکار طعامی طبخ نشود که ازینجا خواهد آورد و چون عادت آخوند را میدانست که بعد از نماز عشا بلا فاصله عشا تناول می نماید خدمه سرکار میرزا در بردن طعام و افشیره بمنزل آخوند تعجیل نمودند چون مولانا از نماز فارغ شد طعام در نماز خانه حاضر بود چون افتتاح بملح سنت است و اتفاقا نمکرا فواموش نمودند آخوند بچاربه امر نمود که نمک بیازد رفت و بغایت دیر کرد و هرچند او را آواز دادند جواب نشنیدند خاتون برخواست که ببیند بر سر چاربه چه آمده او هم رفت و نیامد و جواب نداد آخوند متحیر شده از عقب ایشان برخواست کرده چند درانجا بود که هر لحظه بر طعام هجوم می آوردند آخوند احتیاط نمود اطعمه را از نماز خانه بوثنای دیگر که نزدیک بود نقل نمود و در را به بست و بطرفی که ایشان رفته بودند برفت دید که چاربه و خاتون نمک برگرفته می آیند و مقارن این حال نماز خانه که در کنار بود خانه بود منهدم و اساس آن بآب رفت شکر کنان بوثنای دیگر نشستند و طعامرا تناول نمودند و قرآن آخوند که در نماز خانه بود از صدمه افتادن عمارت بانطرف رود خانه پریده بود علی الصبح مردی که از صحرا بشهر می آمدند آنرا دیده شفاخند و بصاحب رسانیدند و آنجا بپسری بود ملا محسن از شاگردان ملا محسن کاشی شهر باخوند فیض و در عذوقان شباب در ایام حیات پدر وفات نمود و متروکات آخوند بهمشیره زاده او ملا

محمد شریف رسید و از او یک پسر مادم ملا هادی که بجزوانی فوت شد  
 واحدی از او مخلف نکردید و گویند روزی مولانا و شیخ علی بن سلیمان  
 بحرینی در مجلسی مجتمع بودند و این سخن بزبان شیخ جاری شد  
 که مردم شوشتر در اصل عرب بوده اند و بسبب مجاورت عجم عجم شده اند  
 و اهل بحرین بعکس مولانا گفت بنابر این ما و شما از جمله مسو خاتیم  
 و از مصنفات آخوند شرحیست بر استبصار و کتاب سوانح البدال منضم به  
 نثریم افکار آنجناب از فزون علوم و شعر و انشاء و غیره و از آنجا مبلغ فضل  
 آن حضرت معلوم میسود \*

### فصل پانزدهم

وزیر در عهد و اخشنون خان حاجی محمد شریف بن آقا قاسم، این  
 آقا علی بود و او مردی بعایت سعید و خیرمند بود و آقا هدایت الله  
 ابن آقا نعمت الله از اقارب سببی او ملالی از او بهم رسانید و به اردو رفته  
 با ولپای دولت عرض نمود که وزیر شوشتر نا بنیا شده و امور وزارت مختل  
 است و رقم مطامع باسم خود صادر نمود و در مراجعت بخونسار که رسید  
 آزار چشم او را عارض شد و بشوشتر که رسید نابینا شده بود و او در مپادی  
 حال به بدوستان رفته بود و با او رنگ زیب پادشاد هند نهایت اختصاص  
 و تقرب داشت و در همین توخص و عده مراجعت کرده بود و چون بسبب  
 توری از وفا بان عده و معاودت شدند عاجز بود و لاجرم در شوشتر توقف نمود  
 و او رنگ زیب او را یافتن نموده مکتوبی در کمال ملاحظت باو بدوشت  
 و وجهی معتد نه از نقود وامتنه جهت نذارک احوال او فرستاد و بحضور  
 طلبید و آقا هدایت الله این رباعی باو فرستاد \*

• • رباعی •  
 ز خاک مرا دهفد تا کپدم بدو شد دیده ام از مسنت پشیمانی کر  
 حب الوطنم کسید ورنه هرگز • عاقل نروند بیامی خود زنده بگور



و این رباعی نیز نوشته \*

\* رباعی \*

اورنگ نشین هند یادم کرده      وز لطف خطاب خانه زادم کرده

چون نجام جهان نماست دل شاهانرا      دافد که زمانه نامرادم کس کرده

و اوشا عری بی نظیر بود و اکثر اشعار او رباعیات است و این رباعی نیز

از اوست \*

یارب تاکی بهار و دی خواهد بود      سال و مه و هفته پی بپی خواهد بود

تاکی کافر بعیش و معمن بعباد      اینروز قیامت تو کی خواهد بود

و این رباعی را در وقت سمرات گفته \*

پیمانه چه پرشد بضروری رفتیم      بن وادی محضت بصوری رفتیم

عمری گذرانیدیم چه روشن خردان      صد حیف که عاقبت بگوری رفتیم

و ملا محب علی کاسبی شاعر نیز در آن عهد بود و او مردی درویش قانع ظریف

زیرک سخنور حاضر جواب بود و بکسب جولائی مدار میگذرانید و با میرزا

صایب ملک السعری عصر ظرافتها و سخندان شیرین داشت که مابین

مردم مشهور است و در مدح و اخستو خان و هم چنین علی پاشا بن

افراسیاب دیری والی بصره و حسین پاشا پسر او قصاید بسیار دارد که

در دیوان او مذکور است و منجم در آنوقت ملا عیدی محمد بود که بعضی

تقاویم کهنه و آثاری که از او مشاهده شده دلالت بر کمال قوت او در فن

استخراج و احکام دارد و از او یک پسر مانده بود ملا اموالفتح که بقندهار

رفت و در آنجا سکنا نمود و خبر او منقطع شد و کلان تر در آن عصر حاجی

محمد تقی سابق الذکر بود و او مردی بغایت کریم الاخلاق بود و حق تعالی

با او عنایتی خاص داشت و تمامی امور این حدود برای و صوابدید

او انتظام پذیر بود و بسیار معمر شد و از آثاریکه از او در میان است حقیقت

حال او معلوم می تواند شد و بشراکت و اخستو خان احداث قریه نجف

آباد نمود و آبرو از حوالی شهر باراضی چغزبیک که شش هفت فرسخ  
 میشوند چاری ساخت و آن اراضی را که موات و از بایرات قدیم بودند احیا  
 نمود و بلطایف الحکیل طوایف عرب مهدیه و معامید و غیرهم که در آن  
 اراضی صاحب ید بودند بیدست و دست تعدی و تطاول ایشان را کوتاه  
 نمود و قاعها و بنوازهها ساخت قلعه پایی و افزونی و فیلی ساخت و رعایا  
 از اطراف جمع نمود و در آنجا سکنا داد و بدر و حیوان و سایر ادوات زرع  
 از خود بایشان داد تا از خود قدرت بهم رسانیدند و در رقم پادشاهی که  
 در خصوص رخصت آن صادر شده باسم فتح علی بیگ نوشته اند و باین  
 سبب فتح علی خان با اختصاص دین سایر برادران متصرف گردید و ملا  
 کاسبی قزیم آنرا بدینوجه گفته \*

اندر ایام شاه عرش سوری  
 از سلیمان دوم کنش زیبد  
 معدن فیض و وفا و اخست  
 با محمد تقی نیک نهاد  
 ساختند این ده و نامش کردند  
 کاسبی سال بنسایش جستم  
 کرد نظاره سراپایش و گفت

شاه عباس سکن در تمکین  
 قاف تا قاف جهلان زیر نگین  
 کس بود اطف ازل یار و معین  
 شد شریک از جهت آب و زمین  
 نجف آباد ز مهسر شاه دین  
 از خرد قرد و ارباب یقین  
 نجف آباد به از خلد برین

و گویند دهغه نهر را ابتدای فوات از بالای بند ماهی بزان برداشته بود  
 و چون مکور انبوه میسد و یک دوعه چندین نفر انسان و حیوان زیر انبوه  
 بنلاف رسیدند و الاثر در علاج آن متحصیر بود و این معنی شهرت کرد مولی  
 خلف اعمی برادر سید مبارک خان سابق الدکر بانی شهر خلف آباد  
 چون بشنید پیغام فرستاد که در ایام شباب باحوالی بشکر آمده ام + گر دهغه  
 نهر را از سرکشی هتابل بقعه نوح جبر دارند باراضی چغزبیک آب بسهولت

جاری نمیتواند شد و از تصدیع همه سال تغذیه قنوات فراغ حاصل خواهد بود و چون این پیغام بکلانتر رسید اهل خجیره را در آنجا حاضر ساخت و بنظر دقت ترازو و تحسین این رای نمودند لاجرم دهنه جدید از آنجا احداث و کوره‌ها را دست برداشتنند و آثار آنها را هنوز موجود است \*

## فصل شانزدهم

آخوند ملا حسن علی شوشقروی در ایام و اخسنتوخان بود نهایت اکثر اوقات را در اصفهان می‌گذرانید و در مسجد شاه امام جمعه و جماعت بود و او پسر آخوند ملا عبد الله حلوائی بود که شیخ بهاء الدین محمد و میر محمد باقر داماد و مولانا احمد اردبیلی و سایر مشایخیر آن عصر فضیلت او را مقبول و مسلم داشتند و نواب گیتی سنان شاه عباس مدرسه ملا عبد الله را نزدیک قیصریه اصفهان باسم آن حضرت ساخت و بدعوت آنجناب موقوفات چهارده معصوم را که تا آخر آن درایت مستمر بود قرارداد و در آنوقت در باب تحقیق مذهب مذاعه و مجاذبه فیما بین پادشاه ایران و سلاطین روم و ازبک در کار بود و پادشاه ازبک به نواب گیتی سنان ایلچی فرستاد که علماء ماوراء النهر را از حقیقت مذهب شعبیه اطلاعی وافی فیست چنانچه از علمای آن مذهب احدی روانه این دیار شود که چگونه را حسب الواقع اعلان و موافق اختلاف بین الفریتهین متحرر شود آنگاه باستصواب یکدیگر تدبیر دلائل از کذاب و سنت و نظر در تحقیق حق و ترجیح را جمع نمایند ممکن است که سبب رفع اشتباه و وضوح حق تواند بود و همگی "فضلی عصر جهت این مهم اهم آن حضرت را تصدیق و اختیار نمودند و باعزاز و احترام تمامتر روانه دیار ازبک گردید و چون ببلد بخارا که پای تخت سلاطین ایشان بود رسید علماء و امرا و اعیان مراسم استقبال

و تعظیم بتقدیم رسانیدند و به مجلس پادشاه در آوردند و در همان مجلس اول چند کلمه با او مکالمه و فوت فضیلت او را معلوم کردند و دانستند که مفاظرة با او بی صرفه و باعث خجالت و رسوائی اینتان خواهد بود لاجرم طلبه جمعیت نموده دفعه در مجلس هجوم و بقلم تراش و مشت و لگد آن حضرت را شهید نمودند و این واقعه در سال هزار و بیست و یک بود و قبل از اشتهار حال مولانا افضل فضلی شوشتر آخوند ملا عبد الواحد که در او آخر حال بمسجد مقدس انتقال و میر نورالله نانی شاگرد بیواسطه او بود و در زمان و اخشتوخان سید رشید الدین در فوای به شوشتر آمد و خانه و املاک بساخت و او خوش نویس بود و فتح علی خان و ملا محمد تقی غسال و ملا محمد طاهر خورده فروش و حاجی عبد الله باقلائی و سایر خوش نویسان آنوقت همه شاگردان او بودند و سید خلف پسر ار داماد حاجی محمد تقی کلانتر بود و باین نسبت بعد از انقراض اولاد ذکور حاجی محمد تقی منصب موروثی بسید محمد صادق بن سید خلف رسید و بعد از او بخلف او سید نعمت الله و اکفون یا سید محمد حسین بن سید نعمت الله است و از معارف ایام و اخشتوخان حاجی شرف بیگ بود که کاروانسرای بازار از آثار اوست و او بالا عمل شاگرد جولائی بود که از اساد کار و کثرت انظار به هندوستان رفت و در آنجا ترقی بسیار نمود و ثروت بی اندازه بهم رسانید و از پادشاه و امرای هند قبول تمام یافت و در آنوقت ایلیچی از ایران بهند رفته بود و نقود بسیار همراه برده بود که از اولیای دولت آنجا اقامت و انعام قبول نکند و چون این معنی بر طبع پادشاه و امرای هند گران آمده مدتهای مدید در آنجا توقف فرمودند و بتقریب ضیافت و غیره اخراجات زیاده از حد بر او لازم آوردند تا جمیع آنچه همراه داشته بمصرف رسیده و بی نهایت مضطرب گردید چون

شرفاً بیگ مطلع گردید تعصب نموده خود را باو رسا نید و تمام آنچه داشت بلا مضایقه باو مبذول و کمر خدمت بر میان بسته انواع بندگان معمول داشت تا آنکه با اتفاق ایلیچی معاودت نمود و این خدمت مستحسن طبع نواب گیتی ستان افتاده انعامات و اکرامات فرمود و نقاره خانه باو بخشید که در صبح و شام بدستور خوانین عظام نوبت دولت می گرفت و وارث او یک صبیبه بود که در حباله با داده بیگ بن و اختیوخان بود دیگر پیر انجیری را از ندهای مخصوص نواب گیتی ستان و بسبب او خانه فرول از شوشتر رفع شد و رقم اقدس بقید لعنت بود صدور یافت که عساکر منصوره که وارد شوشتر شوند در خارج شهر منزل نمایند و ضعفا و رعایا را از زحمت آسوده داشته باشند و باغ شاه را که در اصل از خالصجات بود باقطاع پیر انجیری بداد و هنوز در تصرف اولاد اوست و از معارف ارباب خیر در آنوقت خواجه عزیز سابق الذکر بود و قنوات حمام مسجد الی رودخانه داریان از آثار اوست و قبل از آن آب از چاه میکشیدند و چون چندین سال است که آب از داریان منقطع گردیده و بسبب کم آبی مردم زحمت می کشیدند حاجی علی بن شیخ محمد بن حاجی علی بن حاجی محمود جزایری و حاجی محمد علی ابن حاجی رضا بن حاجی عنایت الله کرکری با اتفاق یکدیگر مبلغی کلمی اخراجات و چاه قدیم حمام را که امروز ایام بایر شده بود قفیه نمودند و به نیک نامی این صدقه جاریه فایز گردیدند - دیگر حاجی عبد الله بن حاجی ولی که تکیه حاجی در صحرای کرکری از آثار اوست - دیگر حاجی عنایت الله مذکور و حاجی قطب الدین برادر او که از آن زمان الی الان شجره طیبه ایشان مثمر انواع محامد و مناخر و ناصیه احوالشان نقش پذیر مصدوقه کم ترک الاول الاخر است و از معارف قریبانش بعد از فوز خان بیگ سابق الذکر حاجی

میرزا قلی بیگ بود و تا اواسط ایام فتح علی خان معمر شد و مدت حکومت و اخشتو خان سی و هفت سال بود و در سال هفتاد و هشت در محل کرب که از املاک بیلاق او بود وفات یافت و اکثر عمارات قدیمه قلعه بفاهی اوست و بولی گاه صحرائی کرکر ایضا از آثار اوست - او را پنج پسر بود فتح علی بیگ و اسلمس بیگ که در اواخر حال خطاب اصلا نخوان یافت و کلب علی بیگ و باداده بیگ و عباس خان بیگ و غلامان بسیار داشت مثل طهماسب آقا و بهمن آقا و جمشید آقا و بهود آقا و کرکین آقا و هرمز آقا که هر یک در حد ذات خود امیر عظیم انسان بودند و اولاد و احفاد بعضی از ایشان هنوز در شوشتر اند \*

## فصل هفدهم

بعد از وفات و اخشتو خان حکومت شوشتر بفتح علی خان پسر مهتر او مرجوع شد و در همان سال حسین پاشا بن علی پاشا والی بصره از عساکر سلطان محمد عثمان بلوهراسان شده بگریخت و بهمد رفت و اهل جزایر که اعوان او بودند متفرق شدند و بعضی بیگ و حاتم آقا که از مخصوصان اقارب او بودند بشوشتر آمدند و عبد العفور بیگ بن یحیی بیگ الحال در هندوستان و محمد سلطان حاتم بذر عباس پسر حاتم آقا مذکور بود و او را در بصره و نواحی آن املاک بسیار بود که الحال در تصرف اغیار اند و سید نعمت الله جزایری نیز در این قریه بحویزه آمد و سید علی خان بن مولی خلف والی حویزه با او رابطه بسیار داشت و او را باقامت حویزه تکلیف نمود و حسب الاستخاره بنابر بانذقال بشوشتر گذاشت و میرزا عبد الله سابق الدهر کمال معرمت و مراعات بمسار الیه معمول داشت و فتح علی خان غریبی اهل کمال بود و اسلمس بیگ برادر او که در آنوقت

نایب، الایاله و کارگذار بود نهایت ارادت و حسن اعتقاد بآنجناب بهم رسانید و اسباب زندگی از هر جهت بنحوی که لایق ارباب مروت بود هرانجام نمودند و مسکن در جوار مسجد جامع معین داشتند و حاجی محمد تقی کلانتر کاروانسرای دران محله ساخته بود آنرا جهت مدرس سید و مسکن تلامذه مقرر نمود و تمامی اهالی آنحدود حلقه ارادت آن بزرگوار را بگوش و غاشیه متابعت او را بدرش کشیدند و سلاطین و صدور و حکام جمیع مفاصل شرعیه آن بلد و سایر بلاد قریبه را از شیخ الاسلامی و نیابت الصدراة و تدریس سرکار امامزاده عبد الله و تدریس مسجد جامع و امامت جمعه و جماعت و امر به معروف و نهی از منکر بآنحضرت مسام داشتند و از هر جهت مطاع و مقبول گردید و مولد آنجناب در قریه صباغیه جزایر در سال هزار و پنجاه بود و در دارالعلم شیراز مدت ده سال بنحصول علوم مستغول بود و از شاه انوالولی و میرزا ابراهیم بن ملا صدر او شیخ جعفر بن کمال بحرینی و شیخ صالح بن عبد الکریم و سید هاشم احسانی و شیخ عبد العلی خویزی و سایر فضلا که در آن عصر در شیراز مجتمع بودند استفاده و اجازه حاصل نموده و بعد از آن در دارالسلطنة امفهان مدت هشت سال از خدمت آقا حسین خونساری و مولانا محمد باقر خراسانی و مولانا محمد محسن کاشانی و مولانا محمد باقر مجلسی و سید میرزای جزایری و سایر مشاهیر بانواع فیوض بهره مند گردیده و آن حضرت بسیار کریم الاخلاق بود و به اقارب و ارحام همواره طریق مواسلت و مواسات می پیمود و اکثر ایشان در شوشتر بآنجناب ملحق گردیدند و مواعظ و ارشادات او بغایت مؤثر بود و بآن سبب محاسن شرع در شوشتر رونق یافت و مردمان او بهنامی مساجد، رفعت میافزود و آنجناب در هر محله یکی از اعظم تلامذه را بامامت جماعت معین نمود چون آخوند ملا محمد بن علی الذبحار و ملا

محمد باقر بن ملا محمد حسین سید محمد شاهي و حاجي عبد المحسن  
 بن خواجه کلب علي کراري و قاضي نعمت الله بن قاضي معصوم و همه  
 ایشان از برکات و انفس شریفه آنحضرت استفاده نموده بودند و از آن وقت  
 الی الان جمیع علمای این نواحی بواسطه یا بدون واسطه نسبت تلمذ بآن  
 جناب میروسانند و نسب آن حضرت بدین وجه است واسطه نعمت الله ابن  
 السید عبد الله ابن السید محمد ابن السید حسین ابن السید احمد ابن السید  
 محمود بن السید غیاث الدین ابن السید مجد الدین ابن السید نورالدین  
 ابن السید سعد الدین ابن السید عیسی ابن السید موسی ابن السید عبد الله  
 ابن الامام ابي الحسن موسی کاظم علیه و علی آئانه السلام و این چنین  
 نسب قلیل الوسایط را علما آنساب عالی گویند و آنحضرت را مصنفات  
 بسیار است شرح کبیر تهذیب الاحکام مشتمل بر دوازده جلد و بعد از آن  
 تصرفات و بعض اختصارات نموده و شرح صغیر را ده الجال معمول علمای  
 حدیث است در هشت مجلد ترتیب داد و شرح استبصار سه جلد  
 و شرح عوالی اللزالی دو جلد و الانوار النعمانیه دو جلد و نوادر الاخبار در جلد  
 و ریاض الابرار سه جلد و زهر الربیع در جلد و قصص الانبیاء و شرح توحید  
 صدوق و شرح احتجاج و شرح عیون الاخبار و شرح روضه کافی و شرح  
 صحیفه کبیر و صغیر و حاشیه شرح جامی و شرح تهذیب النحوی و شرح  
 مغزی اللبیب و رساله منتهی المطلب و هدیه المومنین و منبع الحیات  
 و ممکن الشجون و کذاب مقامات الذجاة و حواشی قرآن که آخوند ملا محمد  
 نجار در سه مجلد تدوین نموده و حواشی نهج البلاغه و بر اکثر کتب  
 حدیث و عربیت و اصول و تفرقة نوشته و اکثر کتبی که در ایام  
 اشتغال درس خوانده بنویس و حواشی همه بخط شریف آن حضرت  
 است و در لیلۃ الجمعة ثالث و عشرین سال هزار و صد و دوازده در منزل



جایدر نیلی بریاض رضوان شفاف و بارگاه او در آنجا معروفست و والد اکبر او سید نور الدین در جمیع مراتب موقومه قایم مقام و نعم الخلف گوید \*

\* بیت \*

زنده است کسی که در دیارش ماند خلفی بیادگارش  
و همه آنسر و شتها را منتظم و مضبوط داشت و در حلالت تعبیر و فصاحت  
گفتار یگانه روزگار بود و در شوشتر از والد ماجد و در اصفهان از فضلی عصر  
استفاده نموده بود و در سن طفولیت که بزیارت مشهد مقدس مشرف شده  
بود بخدمت شیخ محمد حر رحمة الله رسیده و آن عالی حضرت تفرس  
فهم و ذکاوت حسن عاقبت از ناصیه او نموده و اجازه عامه بخط شریف خود  
جهت او نوشته و از مصنفات آنجناب است شرح قسم طهارت باطن  
نخبه و ترجمه آن اخلاق سلطانی که حسب الامر نواب مالک رقاب شاه  
سلطان حسین در سلک تحریر کنیده و رساله طهوریه ایضا حسب الامر  
و رساله شکایات نماز و ترجمه حدیث وصیت هشام و ترجمه قصص الانبیا  
و رساله فروق مستعمل بر فواید و نکات بسیار از علم لغت و بلاغت و او را سه برادر  
بود سید حبیب الله که در صغر سن وفات نمود و سید شفیع قاضی و عقب  
از او اناث است و سید جمال الدین و یک پسر از او مخلف شده سید  
مجد الدین که الحال در هندوستان است و تولد سید نور الدین در سال  
هشتاد و هشت بود و در ذی حجه یکصد و پنجاه و هشت در شوشتر  
بفردوس برین رسید و قاضی مجد الدین بدینوجه تاریخ گفته \* رباعی \*

در فوت مقرب خداوند غفور

شیخ الاسلام فخر سادات و صدور

با غایت حزن سال تاریخ آمد

شد محکمه و مسجد و مدرس بی نور

وله ايضا

از واقعه سيد فرانس مقام  
بر اهل بقاع ارض شد مامم عام  
رو داد چه فوت بهر تاريخش شد  
با آل عبا رفیق شيخ الاسلام

و حسب الوصیت در جوار مسجد جامع مدفون گردید و بارگاه او در آنجا معروف است و او را هشت پسر بود از آن جمله در حیات والد وفات نمودند  
سید فرج الله در حویرة شهر ذیقعدة چهل و شش و سید نعمت الله در  
پیساور هند پنجاه و یک هر دو بلا عذاب و شش دیگر موجودند عبد الله  
مسعود ابن صفحات و سید حسین الحال در نجف اشرف ساکن است  
و سید محمد و سید مرتضی و سید طالب که در شوشتر اند و سید رضی الدین  
که در همدوستان است و سید مرتضی امام جمعه و جماعت است و این  
ضایع الارفات را الحال ده پسر است سید ابوالحسن و سید جواد که در  
همدوستان اند و سید عبد الهادی و سید بهاء الدین و سید عبد الرحیم و سید  
علی اکبر و سید عبد المهدي و سید ابوتراب و سید محمد امین و سید  
عبد السلام و آنچه الی الان نامداد نوییق ربانی در سلک قالیف کنیة  
رساله مدینه الذهب است و حاشیة اربعین حدیث حسب الامر والد  
و رساله فارسی در تحقیق قبله شوشتر حسب الاشارة مرحوم اسفندیار  
بیدک و رساله در تحقیق قبله حویرة و بعض فواید دیگر حسب الاشارة والی  
حویرة سید علی خان بن سید مطلب و رساله التحفة الفوریة باسم والد  
و آن ده مسئله است در ده علم و شرح صحیفه اسطراب در ایام اشتغال  
شیخ ابراهیم بن عبد الله بن ناصر که الحال در دار العلم حویرة مقتدی و امام  
جمعه است و شرح مفاتیح الشرایح موسوم بالدخیر الرابع و آن کتابی جامع

است. یک مجلد ازان ببیاض رسیده و مقبول فضلی عصر گردیده و اکثر ایشان در ظهر نسخه اصل بخطوط شریفه خود تصحیح نوشته اند. و میر قوام الدین سیفی قزوینی از منظومات خود این قطعه نوشته \*

\* قطعه \*

بحسبک ذخیر السیدا الموسوی \* فی بیان مفاتیح الشرایع کافیا  
 فغیه تمام الکشف عن مشکلاته \* بطرز انیسق جاء للمی شافیا  
 و اشرق نور الدین منه بفضله \* من الله ابدی کل ما کان خافیا  
 و جبلیه اولی و آن رساله ایست مشتمل بر جواب هفتاد مسأله از نفوس  
 متفرقه رسایل سید علی فهانندی است و جبلیه ثانیه مشتمل بر سی مسأله  
 از سید علی مذکور رساله علویه مشتمل بر جواب مسایل شیخ علی حریمی  
 و رساله احمدیه مشتمل بر جواب مسایل مولی احمد بن مطلب برادر  
 سید علی خان مذکور رساله در تحقیق فاعده استخراج انحراف در جمیع بلاد  
 و کتاب طلسم سلطانی مشتمل بر فواید کثیره از علم هیات و نجوم و طلسمات  
 حسب الاشارة ابو صالح سلطان ترشیزی و کتاب تحفة السفیه فی شرح  
 الذیجة المحسنیه حسب الاشارة آخوند مولانا علی ابن علی النجار برادر  
 آخوند ملا محمد سابق الدکر و آن کتابی دقیق است و سیاق آن مخالف  
 سیاق شرح والد است و آن کتاب الحال مطرح افطار مشغلین این دیار  
 است دیگر حاشیه مدون بر مقدمات وافیه و حواشی غیر مدونه بر مطول  
 خصوصاً بدیعیات و مدارک و مسالک و بعض کتب حدیث و رجال و معنی  
 اللبیب و خلاصه حساب و غیره \*

## فصل هیجدهم

فتح علی خان مردی صاحب عزم بود و انشای آثار عظیمه نمود  
 از جمله محل شاه آباد با آن عمارت پادشاهانه و باغات و بساطین و میدان

و حمام و عصار خانه و گویند این محل در روزگار قدیم شهر دقیوس بود و مقامی در کوه نزدیک هست موسوم بهفت نژان و مشهور است که ایشان اصحاب کشف اند لیکن در کتب قصص مسطور است که مقام اصحاب کشف در فلسطین مغرب است والله يعلم دیگر محل علی آباد متصل بآن باغ بی نظیر و محال دولت آباد و فتح آباد و علاءه دیگر باغ خواجه که اصل آن طرح خواجه فصیح غلام بود و فتح علی خان عمارات متعدده و شبستانها و حمام بساخت و خیابانها در کمال تکلف از سر و نازنج قربیت داد و اشجار کرمسیری و سرد سیری از بلاد بعیده بآنجا آورد و ثمار بسیار ممتاز خوشگوار قربیت نمود و حوضها و فوارها و داربستها جهت سیرگاه مردم که در موسوم بهار نازنج بباغ میرفتند قرار داد و آب آن بدولاب رومی جاری میشود و در هیچ بلد باغی بآن وسعت و زینت بنظر نرسیده و حکام بعد بر عمارات و زینت آن بسیار افزوده بودند اکنون همه آنها خراب و آن زمین غله کار است دیگر باغ خان علی قلی و طواحین ماهی بازان و عمارت حسام آباد و حمام خان و اکثر عمارات قلعه و پل قیصر را که چنانچه سبق ذکر یافت خراب شده بود تجدید نمود بنقریب آنکه شاهویردی خان بن منوچهر خان فیلی و یوسف خان بن خلیل خان بخنیری با عساکر بجهت تمسیت عربستان وارد شوشتر گردیدند و در حین عبور جمعی کثیر از رؤسای فیلی در کشتی اژدهام نمودند و هرچند کستیبان تضرع نمود که عبور این همه بدعه واحد ممکن نیست مسموح نداشتند چون بواسطه رود خانه رسیدند کشتی غرق شد و همگی بسیلاب فنا بتلف رسیدند و باین سبب فتح علی خان همت بتجدید پل گماشت و چون زیادتی آب مانع بود امر نمود که در بند میزان رخنه بشکافند که زور آب بطرف رود در دانگ منحرف شود تا احساس پل قدیم متکشف و بالای آن کار توانند کرد در آن وقت جمعی از

معمورین و مردمان هوشمند او را از شگافتن مضع نمودند و هم چنان بر عزیمت خود اصرار نمود و در عرض چهارده سال پل با تمام رسید و بعد از آن بانداک زمانی او را باردوی معالی طلبیدند و دیگر بشوشتر مراجعت نمود و فرصت مسدود نمودن رخنه پل نیافت و بمور ایام و تمامی سفین و اعوام متزاید گردید و حکام بعد بسبب اختلال اوضاع روزگار و کثرت عزل و نصب از عهده انجام آن بیرون نتوانستند آمد و چندین دفعه حال خرابی ولایت و شکستگی بند را بفواید مانگ رقاب عرض نمودند و مقرر شد که مهندسان و اهل خبرت از فارس بیامدند و ملاحظه و بر آورد نمودند و بجای نرسید لیکن حکام آن سلسله همه ساله بقدر مقدور آب بندی می نمودند که آب بالمره منقطع نمی شد و قلیل حاصل صیفی بعمل میارزیدند و فتح علی خان اراده نموده بود که قنات کلو کرد را تغذیه و اراضی جویند را فاریاب نماید و مدتی اوقات مصروف آن داشت و نهر را که بمور روزگار مطموس شده بود حفر نمود و سرکاران کدا علی بیگ یوزباشی بود و چون با تمام رسید و آبر را دادند آبخور در آنجا بهم رسید که آب بزمین فرو میرفت و همزعه نمی رسید هر چند علاج آن متعذر نبود نهایت خان التغات فیه نمود و بسعی کدا علی بیگ تغها از پیش نمیرفت و هم چنان ناقص ماند و در ایام فتح علی خان درویشی غریب میر باقر نام وارد شوشتر شد و او را با سید نعمت الله ارادتی بود و همه روز بخانه سید حاضر می شد و نستعلیق را بسیار خوش میفروشت بدالان خانه سید برابر در بکتابه بسیار جلی لفظ یا کافی المهمات بدیوار بر روی کج نوشته بود روزی خان بدیدن سید آمد چون آن خط را بدید تعسین بسیار نمود و از کاتب آن استفسار نمود و او در مجلس سید نشستند بود خان او را نیکو پرسش نمود و چون از مکالمه او حسن تقریر و لطف ضمیر معلوم کرد او را تربیت کرد و آخر الامر ندیم مجلس

خاص و منشی سرکار شد و در شوشتر اقامت نمود و یک پسر از او متخلف گردید غیر سید محمد که بقصد تحصیل باصفهان رفت و بعد از استكمال روانه بلاد هندوستان و در آنجا ترقی بسیار او را داد و بصفتی محترم خان خطاب یافت و شش سال قبل از این بایلچی گری بایران آمد و چون معارف نمود وفات یافت و اولاد او در زمول اند و در عصر فتح علی خان از اعظام سادات میوزا شاه میر و میوزا مومن ابن میوزا عبد الله سابق الذکر بودند و میوزا حسین و میوزا محمد ابن میوزا حیدر و میوزا سلطان حسن و میوزا جعفر ابن میوزا ابوطالب بن میوزا جعفر بن میر محمد باقر و میوزا حبیب الله بن میوزا هاشم و میوزا شاه ولی بن میوزا کاظم و میوزا حسن خان بن میوزا شریف و میر رشید الدین محمد و از معارف اهل فضل و امل آخوند ملا محمد علی ابن ملا جاکیر ابن حاجی خضر موکبی و او از اهل زهد و ورع بود و در شیراز و اصفهان تحصیل فنون کمالات نموده بود و در مبادی حال بهندوستان رفته بود و چون اوضاع آنجا مستحسن طبع مشکل پسند آن حضرت نیفتاد بسرعت مراجعت نمود و مدتی او در جوار مسجد جامع است و فاضل متجدد الدین دزفولی تاریخ وفات او را بدین وجه گفته \*

• رباعی •

دیگر روز فزیده و مات آخوند • رزق بمناس تقوی و علم نماند  
تاریخ چه جستم ز خرد گفت انداد • تاج از سراسر اسلام ز فوت آخوند  
دیگر آخوند مولانا فیض الله عصاره و او در فن طب و نجوم مسلم بود  
و رساله طب الاثمه را با ذهبیه حضرت امام رضا علیه السلام حسب الاشارة  
فتح علی خان ترجمه نموده و مبلغ کمال مولانا از آن ترجمه معلوم میشوند  
دیگر آخوند مولانا فخر او در اصفهان بخدمت آخوند ملا محسن کاشی  
تحصیل نموده بود و قاضی دران عهد قاضی معصوم بن قاضی عبد الرضا

بود و از مردی خوش صحبت نیکو معاوَره بود و در دستها طبع و قوت ذهن و سرعت جواب و حسن بدیهیه نظیر نداشت و اشعار او خصوصا قطعات تاریخ مقبول شعرائی عصر بود و این رباعی از اوست \*

با این همه ظلم نفس مظلومی تو \* با یک دوزخ گناه معصومی تو  
دین رفت و نکنت حاصلت دنیائی \* قاضی چه عجب یلس و معرومی تو  
وله

از عیب کسان هر که پیرهیز کند \* خود را بهر عیب ناچیز کند  
سازد معیوب تیور کز صورت خویش \* چون بر کجایی تیر نظرتیز کند  
وزیر دران وقت میرزا محسن بن حاجی سراج الدین بن آقا علی بود  
که از استخیای روزگار و بزرگان فرخنده آثار بود و از معارف فرزندان حاجی  
بیچن آقا همشیره زاده و خلیفه حاجی میرزا قلی بیگ مذکور و زال بیگ  
بن کرکین بیگ میرشکار ناشی و باغ زال بیگ بورگی از آثار اوست و بعد  
از اوستم بیگ پسر او و از معارف کدخدایان حاجی زمان و حاجی رضا  
ابن حاجی عنایت الله سابق الذکر و مسجد عبد الله بانویه از آثار اینان  
است و حاجی عبد الفی ابن خواجه عزیز و حاجی صالح عراقی  
و حاجی عبد الله قبادچی و طاحونه و فقی مامی بزان از آثار اوست \*

## فصل نوزدهم

در ذی‌حجه صد و پنجم شاه سلیمان وفات یافت و در محرم صد و شش  
شاه سلطان حسین جلوس نمود و اعلان خان دران وقت قولدر آقاسی بود  
و او را بقندهار فرمودند و فتح علی خان او را از شوشتر طلب نموده بجای او  
منصب ساختند و حکومت شوشتر بکلمب شای خان تفویض شد و بتاریخ  
دوازدهم شهر جمادی ثانی وارد شوشتر گردید و دران بین سید فرج الله

خان والی حویزه مامور بفتح بصره شد و دران زمان بصره در تصرف شیخ مایع ابن مغامس منفق بود که از اولیای دولت رومیه گرفته بود و کلب علی خان با سایر خوانین این حدود بموافقت سید فرج الله خان مامور بودند لهذا در شوشتر چندان توقفی نذمود و دران سال آب سیل طغیان نمود و رخفه بند میران زیاد شد و آب که بیرون دو دانگه زور آور شد بند مقام خلل پذیرفت و آسیاها و چرخابها که درانجا بود همه نابر شد و باغ بر جمعبار و سالم آباد و بلا گردان و کلابی و سایر باغچهها که درانجا آب میخورند همه بر طرف شد و مانع عظیم دران سال آمد که تمام اشجار و ثمار و محصولات بتلاف رسید و این مقدمات ابتدای خرابی شوشتر بود و بعد ازان سید فرج الله خان یاعی شد و عم از موای هیبه بن خلف بحکومت حویزه آمد و او مردی عاجز کبیر السن ضعیف بود و از عهده تمسیت عربستان بیرون نتوانست آمد و ترکنازان اعراب تمام بلوکات رسید و خط پرسیایی بر پیشانی اهالی انجا کشید و در تاریخ صد و یازده عیسی خان بن ذوالفقار خان حاکم شد و او مردی ضابط بود و بعمارت ولایت و ترویج حال ضعفا رعیت زیاد داشت لیکن آن مهلت بیافت و در صد و سیزده عبد الله خان بن اعلان خان حاکم شد و مدت یازده سال حکومت کرد و او مردی سخنی الطبع عیاش بود و اکثر اوقات را بسیر و شکار و لهو و لعب مصروف میداشت و در تاریخ صد و چهارده اعلان خان حاکم کوهکیلو شد و شوشتر آمد و در باغ خواجه نزل نمود و چون کوهکیلو رفت عبد الله خان با تمامی سادات و اعزّه شوشتر بجای خالی بر رفتند و ایشان را نوازشات نمود و بعد از کوهکیلو حاکم امیر آباد شد و عبد الله خان نزد او باستر آباد رفت و بعد از وفات اعلان خان بچند روزی معاشرت نمود و دران وقت محمد علی بیگ این اعلان خان در شوشتر فایب بود و این در سال بیست و یک بود و در



همان سال میر ویس افغان قلیچی در قندهار باغی شد و در کین خان والی بخارا بکشت و کینخسرو خان کرجی با سپاهی کران از کل ممالک محروسه مدافعه او برفتند و ازان جمله پنججاه نفر از قشون شوشتر بسر کردگی حاجی حسین بیگ بن حاجی بیجن آقا و قشونات شکست خورده کینخسرو خان مقتول شد و دفعه دیگر قشون بقندهار فرمودند و عهد الله خان از جمله مامورین بود و در رفتن تساهل نمود و در سال بیست و چهار صفی قلی بیگ نایب کوهکیلو دفعه وارد و او را در باغ خواجه گیرانید و بقلعه آورد و اموال او را سونگ سرکار دیوان نمود و معصوم آقا بن بهبود آقای غلام را که دایب و ناظر وکیل بود با خواجه حسین مستوفی و آقا هادی ابن خواجه عنایت الله ابن خواجه عبد الباقی که مستوفی خاصه بود ایضاً محبوس نمود و بعد از یک هفته که روانه شد اینسان را مرخص و عهد الله خان را بقلعه کلاب فرستاد و محمد زمان بیگ را که میرشکار باشی کوهکیلو بود بزیارت شوشتر گذاشت تا چند روزی که خبر حکومت بیجن خان بن فضل علی بیگ بن فتح علی خان رسید و او حاجی شاه نظر بیگ بن حاجی بیجن آقا را نایب نمود و جمیع امور دولت خود را باو مفوض داشت و دران سال عربستان بسوزید و سید عبد الله خان بن سید فرج الله خان را که والی باستانلال بود سادات مسامع بقی اعمام او باتفاق مستایخ عرب گیرانیدند و قتلها برپا شد و عوض خان از اردر جهت تدبیر آن امر بعهوه آمده و روز بروز غلیظ تر شد و در همان سال بختیاری هم برهم خورده بود و حاتم خود محمد علی خان بن یوسف خان را گیرانیده بودند و علی مردان خان بن حسین خان بن شاهپوری خان فیلی باتفاق بیجن خان مامور بتمسکت این امور گردیدند و اجتماع ایسان در دزفول دست بداد و کاری از پیش نرفت تا آنکه محمد علی خان معزول و حکومت بختیاری

سعید خان بن حقیق خان قزاق گرفت و بسبب شدت حرارت هوا در آن سال  
 فشوون بیلگی ضعیف شدید و ربائی در ایشان افتاده هر روز جمعی بتلف  
 می رسیدند و باین سبب علی مردان خان بولایت خود مراجعت نمود  
 و در ماه رمضان بیست و شش بیچری خان معزول شد و حکومت ثانیاً به  
 عبد الله خان انتقال یافت و آقا محمد میر اخور را نایب نمود و در شهر  
 نمی فعدده خود وارد دزفول شد و دستم بیگ با اولاد و معصوم اما و سایر یاران  
 که بمنسبت مقدس رفته بودند در مراجعت بمولب عالی ملاحظه شده  
 برافات آمدند و عبد الله خان در خارج شهر دزفول خیمه زده ناانتظار  
 علی مردان خان که ناامان بتادیب و تندیبه اعراب پیروزانند و حاجی  
 حسین بیگ و حاجی شاه نظر بیگ با رعنا که بحویزه رفته بودند مراجعت  
 دزفول و در دوازدهم محرم بیست و هفت وارد حضور نواب عالی شدند  
 و چون حسب الامر الاعلی نواب خان بگیران ایلان مامور نمود خدمه  
 را نامتثال امر اقدس امر نمود ایسان سرکشی نمودند و از جاده انقیاد  
 و اطاعت که شارع نجات است قدم بیرون نهادند و جنگ در گرفته  
 حاجی حسین در همانجا مقتول و حاجی شاه نظر بیگهای منکر برداشته  
 بعد از سه روز وفات نمود و چون علی مردان خان بحوالی دزفول آمد  
 عبد الله خان و سعید خان بختیاری باو پیوستند و سعید عبد الله خان  
 از حویزه حرارت دموده در صحرائی دویوق بایسان پیوست و اعراب را  
 که سمت رود عماره زده بودند تعاقب نمودند تا آنکه در شهر جمادی الاول  
 سنه مذکوره دلاوی موذین شده اعراب عالی آمدند و سعید عبد الله را  
 گرفته در خانه عبد العالی بن عبد النخان بن فریح شیخ السلطان محبوبوس  
 نمودند و علی مردان خان و عبد الله خان و سعید خان فرار نموده هر یک  
 بولایت خود رفتند و در آن راه سعید بیگ میرشکار باشی مقتول شد

و اسفندیار بیگ ولد او خلیفه او شد و در سال بیست و نه نواب مالک رقاب  
 بودند آب کرن بفروح آباد اصفهان تصمیم عزم نمود و آقا کمال ناظر سرکاران  
 امر بود و چون بر سر کار حاضر شد بعضی خان بن یوسف خان حاکم بختیاری  
 او را خدمت نمود و با استدعای او حکومت شوشتر بیدستی خان مفوض شد  
 و در ماه رمضان سنه مدنوره میرزا محمد حسین بقیابنت آمد و مدت  
 از سه ماه بود \*

### فصل بیستم

در شهر ذی قعدة بیست و نه مهر علی خان ابن کلب علی خان  
 حاکم شد و در صفر سنه و نورد ولایت شد و حاجی محمد خان برادر او  
 نائب بود و چون از بیروت میر عبد الصمد سوری نائب شد و در سال سی  
 و دو ثالثا عبد اللہ خان حاکم شد و بساخلو حویزه مامور بود و چون دران بین  
 ولی محمد بیگ بن محمد زمان بیگ دلی از جادب لطف علی خان  
 سپهسالار نذیبیه اشرار شوشتر آمد و مردم هراسان شده فتنه تسدید یافت  
 عبد اللہ خان از سبد محمد خان والی حویزه چند روزی جهت تسکین  
 دایره فتنه مرخص شده در ماه رمضان شوشتر آمد و بعد از طی آن مقدمه  
 در ماه شوال روانه حویزه شد و در آنجا بود تا و هات نمود و مسجد خان در  
 جوار قلعه از آثار حکومت اول اوست و بعد از و هات او حکومت برادر او  
 محمد رضا خان مفوض شد و قبل از ورود شوشتر معرول شده حاج محمد خان  
 بن کلب علی خان حاکم شد و بد زبول رسید که محمود بن میر و پس قشوق  
 ناصران کسید و در ماه جمادی الاول سی و چهار در منزل کلون آباد جنگ  
 سلطان واقع و فزایش معلوب گردیدند و محمود بفروح آباد نزول و اصفهان  
 را محاصره نمود و در ایام محاصره حکومت شوشتر بمهر علی خان ایضا  
 مرجوع شد و محمد حسین بیگ پسر مهتر او بقیابنت آمد و در چهاردهم

معظم سی و پنجم محمود داخل اصفهان شد و طهماسب میرزا ابن شاه سلطان حسین ۵۵ در ایام محاصره از اصفهان بیرون رفته بود در عزه صفر در دار السلطنت قزوین جلوس نمود و محمد علی خان مین صلان خان مملکتمدار بود و در همان وقت رقم حکومت کوهکیلو باسم بیجن خان و حکومت شوشتر باسم پسر او ابو الفتح خان صدر یافت و ایشان هر دو در ذوق بودند و حکومت ایشان دو سال مسود در این بین شخصی مجهول الحال در بنخیزی ظهور نمود که خود را بنیوت منسوب بنواب می شمرد و صفی میرزا نام خود می گفت و محمد حسین خان بنخیزی حقیقت حال او را مصحوب جلودران باردوی معلی که در اذربایجان بود عرض نمود و قبل از ورود جواب سرخیلان بنخیزی باستصواب محمد حسین خان مصلحت خود را در تمکین و اقتدار او دیدند و بساط فرمان ورمائی جهت او چیدند و اعمال و اعیان شوشدر را بانجا طلبیدند و ابو الفتح خان نیز بانجا رفت و چند روزی بدین منزل بود که جلودران از اردو مراجعت و رقم اقدس مشتمل بر تکدیب آن شخص و عاری بودن از لباس نسبی ۵۵ ادعا می نمود از رده و روم تجدید حکومت باسم ابو الفتح خان نیز همواره داشتند الاجرم صفی میرزا در بنخیزی محبوس و ابو الفتح خان بدوات معاودت نمود و ثانیاً سرخیلان بنخیزی را بر سر دادن صفی میرزا زای فرار گریخت بر وفات خواجه اسمعیل بنخیزی در شهر ذی حجه سی و هفت وارد محال اوئی شوشدر و ابو الفتح خان با سپاه و سادات و اعیان باستقبال او رفتند و بکوتجه تمام تو داخل شهر شدند و در قلعه فرود آوردند و چند روزی داین موار گذشت تا ابو الفتح خان بمسورت یوز باشیان و بعض سادات او را کهرانیده محبوس نمود و ملین اسمانیکه در آن چند روز از بابت پیسنسی های مردم در سترکار او بهم رسیده بود همواوقان تقسیم کرد و این

معنی موافق رای سایر الناس نبود ایشان غوغا نمودند و خان در قلعه محصور شد و درقول هم باین سبب برهم خورد و مردم شوریدند و مهر علی بیگ نایب را بیرون کردند و ولایت را بشیخ فارس بن مساعد بن ناصر بن خلیفه نامزد نمودند و روز بروز آن فتنه غلیظ تر شد و اختیار بدست سفها و جهال افتاد و مشایخ عرب جمعیت نمودند و ابوالفتح خان ضعیف شده بسر دادن صفی میرزا تن در داد و چون او را از قلعه بیرون آوردند و هواخوانان بوجود او قوی حال شدند ابوالفتح خان از شهر بیرون رفت و اختیار توقف درمیان عرب نمود و آخر از آنجا هراسان شده بجبال بختیاری منحصن شد و صفی میرزا مقتدر گردید و جمعی از سرخیلان کوهکیلو در شوشتر بخدمت او رسیدند و بسا فتنهها از وجود او برپا شد و مردمان بیگناه بقتل رسیدند و اجامه و ایرانش دست یافتند میرزا محمد باقر ابن شاه میرزا میر و حسین قلی بیگ ابن زال بیگ میرشکار دران فتنهها مقتول شدند تا در شهر رمضان سی و ششست بسمت کوهکیلو حرکت نمود و مدت در سال در آنجا صاحب دولت بود و انواع فساد بظهور رسید و خاندانها برافداخته شد تا بقتل رسید و مردم از شوار واریغ گردیدند و در ایام صفی میرزا حکومت شوشتر با شیخ فارس بود و تمشیت بکفایت اسفندیار بیگ منوط بود و او مردی دانستمند صاحب هوش خیر خواه نیک نفس بود و با عموم خلق بوجه احسن مملوک میداشت و باموری که منضم ضرر عباد الله باشد هرگز رضا نمیداد و طریتی بسیار عالی داشت و همواره همت بر امور عظیمه می گذاشت و توفیق رهایی معارف و مدد او می شد و رای او در حل و عقد امور رزین و فکرش در ملاحظه عواقب متین بود و حدیثش صائب و سخاوتمند در جلدش غالب و پیوسته افرادگان را دستگیری و یاری نو محضت زدگان را

موااسات و غمخواری می نمودند و بعضن تدبیر او معاهد مشکلات منحل  
و نظم احوال بلاد و عباد میرا از هرگونه خلل بود و حق تعالی سعادت  
احوال او را بحسن عاقبت منتقم و نیک نامی دنیاوی او را بتوفیق تدارک  
اخیرت مشفوع و منضم گردانید تا در اواخر حال از جمیع مهام دیوانی  
استعفا و توبه نمود و بقدر مقدور خود را از حقوق الناس بری الذمه  
ساخت و مسجد و مدرسه و موقوفات بقا نهاد \*

## فصل بیست و یکم

وقفنامه مدرسه و مسجد استفندیار بیگ میرهکار باین

صورت ارتسام یافت

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع بقدرته عوالم الوجود - و افاض على ساكنيها  
صنوف النخيرات بما سبيل من ينابيع الجود - و كرم منهم الانسان فحكمه على  
كل موجود - وجعله في الارض خليفة و امر الملائكة له بالسجود -  
وانتخب نبيه المصطفى و ادم بين الماء و الطين - و شد عضده بنجية الانزع  
البطين - و جعلها كلمة باقية في اعقابه الطاهرين - و فضلهم على ساير الثقيلين  
من الاولين و الاخيرين - صلوات الله عليهم على ما شئوا عن ساق الاجتهاد في  
تعمل اعباء الرسالة و الامامة - و ادبوا انفسهم في ارشاد اهل سواد و الصد  
عن مهاذر الجهالة و الوحامة - مادامت دلائل الهدى التي مسارع الفجأة  
سابقه - و بقيت الاثار شاهدة بكمال قيودها ناطقة - عبارات ديكر مقدمه  
كتاب كه موقوف عليه ساير اصول و ابواب است درود و شياس و ستايش  
بي قياس صانع است حكيم و قادري عليم كه نسخة جامع عالم امكان را

که مخزون اسرار ربانی و مظهر قدرت سبحانی است از فنون مختلفه کایفات و امور عامه ممکنات و اشکال اربعه عناصر و مقولات متذوقه اعراض و جواهر بحدی متقن و مضبوط و اجزای آن را بنظم طبیعی مرتب و مربوط فرموده که هر یک بر اتقان حکمت الهی حاجتی قاطع و دلیلی مسلم و در نظر حق مظهر چون مراتبی افکار و مقطوعون مراتب انظار بر کمال فضل و وثافت تدبیر و تفرد از مماثلت مانند و نظیر استوار تر از برهان سلم است و فی کل شیئی له آیه تدل علی انه واحد قانون کلی نوع انسان را که مقصد اول این کتاب و محل معرفت خطا و صواب است بمناطق معرف اسرار و قول شارح فذایع افکار و جوهر نفس مدرکه معانی و مقولات عسره حواس و مناسع انسانی که خاصه این ماده و فصل آن از سایر اجناس و انواع است اختصاص داده و بر رابده خواران رسم مقرر حیات ابواب فتوحات و هیوضات کساده و ابواب سعادات امانده و اجزای استعدادات منتظم هدایه تا بقوت استعداد نفس والا طرت مصباح متجدد فکرت افروخته در خلوت غیب از تامل آیات محکمات لا ریب بمراد کلی و مقصد اصلی واصل و از تتبع آثار معتبره رجال موثقین و بصرف افعال قلوب عبارت اخروی شک و یقین و ملاحظه ترکیب جمل عناصره متعاطفه و ترتیب افعال قلوب احوال منداخله و مزیادفه و حقیقت افتقار فعل بفاعل و اختلاف حرکات معمول بحسب اقتضای عامل و کیفیت تعلق مسند بمسند الیه و ارتباط صله و موعول و عائف و معطوف علیه و معرفت نسبت مبتدا و خبر و اشتقاق امثله مختلفه از اصل واحد مصدر و سایر مقدمات اختیار و فنون اعتبار نامل بنا و حقیقت معنی منتقل و در مجامع ظهور و مدارس شهر و حضور بقوت محاوره و تعبیر و امداد بیان و کلام و حدیث و تفسیر بمذاهب و تقریر آن مشغول گردیده فاضل اوقات را

بمصارف شایسته حمیده و اعمال صالحه پسندیده بفکوری که موافق شرط  
و مقتضی جزای او مؤسس این اساس بوده باشد صرف نمایند و بجهت  
کمال نعمت و انعام حجت صاحب کذاب و شفیع روز حساب و کساف  
طریق عواب و جامع جوامع حکمت و فصل خطاب هادی سبیل و عقل  
دل ختم رسل را علی الله علیه و اله بر مسند عبادت و بوقری و وساده  
سیادت و سروری بدقیق مقامد حکمت و شرح هدایت و توفیق موافق  
معرفت و درایت و ترقیب مبدی رسول و تهذیب معالم اصول و تمهید  
واعد شرح منیف و احیای موات دین حقیق و تسهیل تکالیف شرعیه  
و تلخیص زواید احادیث و توحید و اثنای وظایف مقدره عبادات و ملتزمین  
عزادات معین و مخصوص و اشرف اصحاب و برگزیده ان عالیجناب  
و خواجه منیر و محراب و راز دار اسرار الی من العلم الف من باب بذفتح  
من کل باب الف باب سرور عبودة طاهرة مخصوص بخطاب ادت اخي  
بی الدنيا و الآخرة باب مدینه علم و شرف معلم قدسیان ملاء اعلی حضرت  
مقتضی و سایر شایستهگان این دوده سزده را بمقتصد رعیه امامت  
و خلافت و مميزات سفیه کرامت و شرافت و توضیح شرایع الاسلام  
و تذمیم احکام حلال و حرام و امارت مسائلک اهل علم و تفصیل جمل علوم  
و تکمیل آداب و رسوم و اقامت حدود و سیاسات و سایر مقون ریاسات  
دامود و مخصوص فرموده آورده اندما یزید الله لیدهب عنکم الرجس  
اهل البیت و بطهران نظهیراً از عصمت و طهارت و عاشقان و مدلول  
ان هیفا اهل البیت بی کل خلف عدد لا مرتبه سیادت و امامت تا پیام  
وامت حق مختص ایسان است علی الله علیهم و علی ارواحهم  
و اجسادهم و بارک و سلام مؤبدت الانوار و النظام و اشغل کار علی عام  
و جبری علی وجه التواطس و العلم \*



اما بعد بر سبکی دوزیان مدارس دانش و نینش و متحققان مقاصد حکمت آفرینش که از تصور مقدمات عرفان بتصدیق جتن و عمل ارکان نتیجه ایمان یافته و از مطالعه مصنفات بدیعه عالم الغیب و التمهاده بقوت اجتهاد نظر و استفاده روش مسائل معضله حقایق دانی و اصول معالم مشکله دقایق معانی را از هم شگافده اند صورت این معنی در مراتب وضوح نمایان و صدق این دعوی در محضر عقل نکته دان ثابت و مسلم البرهان است که حضرت یزیدان جلالت قدرته پیکر انسان را بمضمون و بدا خلق الانسان من طین از عنصر جماد و ماده سایر موالیید عالم نون و فساد ایجاد و تکوین فرموده در اصل جسمهوت و لوازم یا باقی اجرام و اجسام مسازک و مساهم است و بعد از افاضه نفس حیوانی که صفت حیات و امیاز از بعضی ترکیبات مانند جماد و نبات پیدا نموده غذاء آثار ارادیه بی لاند بود در اکل و شرب و نوم و وقاح و سایر لوازم حیوانیت مساوی و مسارق سایر ادواع است و بافاضه نفس مدرکه معقولات استعداد و استعلام معقولات و اندقال از ادله بمدلولات و از علل بمعلولات یافته ترتیب افکار و خیالات بتصرف در وجوه دلالات و فزون کمالات و کیفیت افتتالات و استعمال قزی و آلات میتواند نمود و در این مرتبه اوزا بر جمیع عالم مزینت ثابت و مسلم و بنص محکم انی جاعل فی الارض خلیفه بر سایر عالمیان سرور و محکم و بمودای و لقد نورمنا بنی آدم شایسته شریف و تکریم و مصداق لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است و بشهادت مقبوله فطرت و تصدیق تصور و فکوت نفس ناطقه انسانی از قوتین نظریه و عملیه مزج و ترکیب و این معجون کبیر بدست قدرت حکیم خبیر از این دو جزء مناسب تخمیر و ترتیب یافته که بنوت نظریه ادراک علوم و معارف عقلیه و سمعیه و بقوت عملیه امتثال تکالیف و آداب شریعه

نموده بسعادت علم و عمل از سایر مکفونات علوی و سفلی ممتاز و یوم یاتی  
 دل نفس تجادل عن نفسها بدعوت یا ابتها النفس المطمئه الرجعی  
 الی ربک راضیه مرغوبه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی دستوری  
 یافته در حظایر قدس و معجام انس باشارة اولئک مع الذین انعم الله  
 علیهم من الصبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا  
 منار الیه و تقربف و یلبسون ثیابا حضرا من سندس و استبرق سوافراز  
 کردند بلذه اقوی وجوه ظاهره و اوضح حکم باهره در امیختن جان و تن  
 و برشم بدن جوهر نورانی نفس را پیکر ظاهری بدن همین حصول تمکن  
 تام و تصرف عام و قدرت بر استعمال موت عملیه و اقامت طاعات و عبادات  
 بدنیه و انتظام مصالح شخصیه و مدینه است که وظایف اعضا و ارکان  
 و وجود آلات و جوارح معروف علیه است و چون این استکمالات  
 و حصول این کمالات مسرور و نامحال اجلی است که خروجیها از قوه  
 بفعل در آن میسر تواند شد و مدت حیات عبادت ازان است بالضروره  
 در مدت مزبوره شارع حکیم جهت بنای شخص و فروع و مع الم شهوت  
 و کسر سورت قوای حیوانی بعض لذات جسمانی را مانع اکل و شرب  
 و نگاه بر قانون مندر شرع اندر مباح فرموده تا از فذائل آنها چاشنی گرفتار  
 نموده لذات حقیقی عالم دین و بساده و بیها ما لا عین رات و الاذن سمع  
 و لا خطر علی قلب بشرشنا ساند و هر یک که مودین مزبورین را باطل  
 و معطل و استعداد اعلی را غایب و معطل کرده فطرت ذاتیه خود را  
 معطل و همگی همت را مصروف شهوات حیوانی و درست ساختن  
 مشرب و منعم و مائل داشته باشند مصداق اولئک کالانعام بل هم اضل  
 و نعلت دعوی انسانیت بحسب شکل و صورت و بعضی حیوانیت  
 در باطن و سیرت داخل جمع ان المنافقین فی الذکر الاسفل خواهد بود

و فی الحقیقه غرض اصلی از بعثت انبیا و تفریل کتب سماویه و تالیس شرایع و نوامیش الهیه و تقریر ادیان و ملل همین استکمال نفس و انتظام سرپشته علم و عمل است تا ببرکت انبیا هدایت گستر در استخراج معجزولات از خطاتین هر دو سر محفوظ و بدالات اربعه متناسبه کتب الهی بجمع سعادات و حصول مرادات بهره مند و معظوظ باشند و نصوص صریحه کتب و سنت در باب شرافت و ایجاب تحصیل علم و معرفت و قیام باعمال صالحه که مسبق و مربوط بآنست از غایت استفاضه و شهرت مستغنی از ایراد و بیان است و مضمون و للمارض من کاس دوام نصیب مجالس و مجامعی را ده در این خصوص انعقاد و ترتیب یافته باشند بر سایر اصناف و نامی مسائن ثابت و ظاهر و بعقتضای شرف العکان بالعین صریح و رحمان واهم و باهر است و لهدا در جمیع اعصار ارباب ثروت و اعتبار که از جویدار توفیق حضرت کردگار سیراب و سرشار گردیده و از شریفخانه الطاف بی نهایت جناب احدیت شهد شناسائی و معرفت چسبیده در تهیه مجالس اوقات و استفادت و بقای مدارس و مساجد و مجامع عبادت جهت بوفق امر تعلم و تعلیم و اجتهاد و گرمی هنگامه تقوی و علاج و سداد سعی بلیغ بر ذمت همت واجب وجد و اهتمام در ترویج و انتظام آنها بانصی مراتب نموده اند که هم باعمق انتشار صیت و بلفدی اوازه و هم موجب نیکنامی بی اندازه و هم از بقای اثر امروز روزگار ذکر ایسان زنده و برقرار و مصداق ان الاثرنا تدل علینا فانظر و ابعدها الی الاثار بوده از مشارکت در اجر و مشورت حسنی باهر که در آنجا تردد و سکنا نماید در این امر شایسته جزای فامان اعطای و انقی و صدق بالحسنی فنیسره لیسری و یوم لا ینفع مال ولا بنون من جمله لا خوف علیهم و لاهم یحزنون باشند باین جهت از مائر

نیک بختان که اشعه انوار توفیقات یزدان بر ساحت احوال ایشان تافته  
 در ان شهر بلاد مشهوره مدارس و مساجد متعدده معموره وجود یافته و در  
 دار المومنین شوشتر صیفت عن الافاض والسرکه از منساعیر بلاد قدیمه اسلام  
 و نقد کامل عیار خالصه اشالی ان مفتش بسکه ولایت شاه مردان علیه  
 و علی اراده الصلوة والسلام است دیر مساجد عدیده و جوامع قدیمه  
 و جدیده ساخته و پرداخته گردیده و سکند انجا باقامت جمعه و جماعت  
 در رسوم دین و ادامت تهجد و اعتکاف و ادب و آیین سر آمد و معروف  
 و در السنه و افواة بوصف رجال لاتهم تجارة و لا بیع عن ذم الله مفعول  
 و موصوفد و درس و بحث و معزازه علوم دیر بخد الله بیفهم شایع  
 و مقدس و دواعی و رغبات انسان تعلیم و تعلم و علم و کثرت است نهایت  
 دزان دینار و بیض انار تا به حال وجود مدرسده و بخصوص درس و اشتغال  
 با شده باشد اتفاق بهفداده و احدی از کابر انجا بریدنا حلقه پایدار ده  
 همروز روزگار محیط دایره جمیع طلبه علم و معروف باشد بفا ففهاده  
 هر چند در مبداء و یاض بخلی و امسکی بی نهایت ادراک این قسم  
 سعادت عظیمه جاودانی و ذریافت لطف و توفیق بردانی موقوف  
 باستعداد جوهر قابلیت نفسانی و مسبق بسر نوشت روز اول و نادیو  
 بدانی است تا بعد از نمادی روزگار و انتضای دهروز و اعصار که دعفایت  
 بی نهایت اعلی حضرت داری همگی اسباب و شروط این خیر جاری  
 بوجود فایض العجود و امر السعود انیجذاب مبدای ادب سامی الناف  
 بیادت و نجاست و ابدال پناه محامد و مکارم و معالی دستگاه دقیق  
 و معارف انبیا و سعه افروز دردمان رفعت و نعت و نجات و معذات  
 مسند آرای انجمن ارادت و عظمت و مکرمات و شجاعت و الاتباری  
 که ساحت پر سعادتش مناصد طوائف هم از اقصای بلاد و سرای دولت

برایش قحط رجال عرب و عجم سوار العاکف فيه و البادکونی رفیعش  
جمع اماني و سعادات نمونه عیدگاه مني و بیت عذیقش و چهره اولیای  
زادت و من دخله کان امفا خدام کرام مقام با احترامش از فضل بیدریغ  
اقدام سعی بلیغ بدعوت حاجتمندان پویان و در قیام بمراسم میزبانی  
نمال کشاده جبینی و چرب زبانی از روی ملاحظت و فوازش و نهایت  
موق و خواهش ورد سلام علیکم طبتم فادخلوها گویان از خبز حواری  
قوان احسانش مائده حواریین رشک درده و نعمت الوان فوازش فیها  
ما تسنهی الانفس و نذ الاعین در پیشگاه تمناهای صادر و وارد غیر ممنون  
سندره سلالة الامجاد و الاعظام و الاکابر نقاوة الامائل و الصادید کابرا  
من کابو شجاعا للعر و البرعة و الامارة و الاقبال زینا للمائر و المفاخر  
الاعالی و الاجال اسغندیار بیکا احسن الله احواله و اعلم بالله و حقیق  
ی الدارین اماله صدق عالی قدر ربیع مقدار گرامی تبار مرحمت و غفران  
مذاه رضوان جایگاه المبرور المسکور المقتتل الی رحمة الله رستم بیکا  
عمد الله بغفرانه و اسکفه اعالی جفانه که همواره انتظام مصالح این دین  
سیر ادبست کار گذاری آن بوفیق اثر بفرار و حل معاند امور عموم سکفه  
ین روز و نوم بدستور ابا و اسلاف در کوار بعنده کسانی زای زین و ذهن  
متین آن سعادت یار عالی مقدار است حاضر و حاصل و نوبیق ادراک  
ین فوز عظیم مجامع احوال معظم الیه را شامل گردیده این طلسم قدیم را  
که نام سامی آن شهر یار گرامی اعتقاد یافته بود بقوت باوی نایید مغل  
گردانید و لسان حال آن ارجمند باواز بلند صدای کم ترک الاول للماخر  
مسمع ارواح ساندین رسانید و بتدر اهتمام وجد تمام در زمانی قابل سبیل  
ین مقصد جلیل را با وصف ذنوت اشغال بالانفراد و الاستقلال پیمود و این  
ذای مبارک را مستعمل بر شفقت حجرة بر مستعلین نفوس دینیه و طلب

معارف یقینیه وقف و مسبل نمود حجیره وسطین مکان مدرس و ایوان  
پیش آن مجمع تدریس و شش حجیره دیگر از یسار و یمین با ایوان محقر  
پیش هر یک از آن سائر مستغلبین است مدرسی که دانشمندان رموز لوح  
و قلم از جهات سنده عالم غیب و شهادت بقصد استفاه و استفاده بانجا  
شتابند و مدرسه که خضر و الیاس بنوار و سکون مدت الحیات باطراف  
ربع مسکون سیر نمایند مانقد آن دیدند بقائی چون و ذاق کوریمان محکم  
اماس و فضائی چون وادی ایمن تجلی گاه ابوار قدس بی اندازه  
. فایس مغه مهایش کوی از کوی ابوتواب میض بوده و از رشک  
یزان بخش جدول سلسال و اطاعت زلائس که هذا عذب ورت اب حیات  
روی نظلمات نهفته نسیم روح آفرای دل رباینس هوای وطن را از سر دور  
برده و هوای عطریسای دیرت زدایش اوسانه شمال فجد و نسیم الصبا را  
از الواح دها سوده ویش کسفرده اش از اجفحه متفی و ثلاث و رباع  
و رشکمان سدره اشیان در هم دافند و روشن پر نورش را کوی از صفای بقعد  
مبارزه پرتوی زافند دوریون درام از انجام این بفاى جنت فرجام بشوق  
بواضع و خدمتگاری سغه ان مقام منبسط و دل شان و حفظ اعمال عباد  
شکر افان که دم الوا ایوم المعاد و سکفا کوزیدان این مکان برکت نهاد  
دانشان بقدراً الیراب اناعیم دعیمهم هر بهذیت و مبارزبان جواهر گران بهای  
معادی چون قطرات سعایب بسانی از تقویر دلپذیر اینسان می بارد  
وید طولای دهر بر بی نظیر ایسان است که صور علوم و معارف بر الواح  
ذهان مستعدون می نگارد حافظ این عرم در مقامیکه آشفک مبلهات  
معابد اگر این نوا سوا بد کفجایس دارند .

• شعر •

حدیث مجلس ما معشوشک و زب کفد  
دعای ماسنت که روح الامین بهیاسب کفد

ز عطر حور بهشت آن زمان بر آید بوی

که خساک مدرسه ما عبیر جیب کفد

و چون اطراف توپه مدرسه و آن حوالی از مسجدی که مجمع صلوات  
و مقام دعوات اهل محله باشد خالی بود جهت تسهیل بر شمسایگان  
و تقابل ثواب رایگان و نظر بکمال ارتباط علم و عمل در ضلع مدرسه مسجدی  
مصدق لمسجد اسس علی التقوی من اول و مشارک آن در فضا و ممر  
و مدخل مستعمل بر ده گنبد بذا نمود توپه تلگ عشرة کامله گوئی اشاره بآن  
است و باطن و اتمها بالعسر همانا مرجعش همان است اساطینش بتعظیم  
شعائر دین مبین مانند عدول مومنین راست و باقامت شهادتین رنگاری  
نشتاین با جمع ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا موافق بی کم و کاست  
محرابش باستقبال جماعت رحمت کشاده آشوش استاده و مغبرش  
معراج الیه یصعد الکلام الطیب استوار نهاده خشت حام و پخته طاق  
میرصوت و لرایت نکند میدانی افراخته زینت رواق فغفور چین را چون  
سفال نه ربه از طاق دلها انداخته سنگ خطائی اب و رنگش در نظر  
صاحب الخیرت مستقری افزون بهتر از سنگریزه اسکندری و فذیل  
ببعدیش کمشکاه فیها مصباح المصباح وی زجاجة الزجاجه کانها کوب  
دری نقش ساده فرش انداده اش نگار قلمکار را پایمال و از ترمج دبائی  
زنگ صلمعش بر قلمون رنگ برنگ از افعال صلابی بلند آوای تلبنک  
بالایش چون آوازه دین محمدی صلعم بآفاق عالم رفته و باعلای کلمه علیائی  
لذکر الله اکبر در اوقات خمس لیل و نهار نوبت لمن الملك الیوم لله الواحد  
نقهار کوفته بر میموندش نمونه چاه زمزم ورشته مدار پایدارش پرتاب نراز منطقه  
لک اعظم برج آبیش ماء معین از اعماق زمین بجدنه صفای مشرب  
شیده و رشحات چرخ دولابش گوئی استادگان چرخ دوزابی چکیده هر

چرعه از حوض لبریزش چون سوز مزمن شفائی بیقربین و هر قطره تازه تر کن ابروی شاهدان ان الله يحب التوابین و يحب المتطهرین صفای ظهور چون سیمای پاکان از دور نمایان و کیفیت وضع ان و دیرگ میان مناسب تفریل مرج البحریین يلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان اساسش در رفع احداث صغار و کبار و تنزیه ارجاس و سواس خفاس نابکار متقن و استوار و اطرافش چون حوالی حوض کوثر مجمع متقین و ابرار خدمه چون ولدان جنان باکواب و اداریق و کاس من معین استاده و نشسته و شریک علیحده بامثال امر و طهر بیٹی للقاتمین و العاکفین و الریح السجود میان بسته حریمی با بیت الحرام یک جهت و مخصوص و جماعتی فی سبیلہ عفا کانهم بقیان مرموص از فضای پیش بعلاوه صفه طولانی پیش حاجرہا تا بعد محاذی سدون مسرقی مسجد بریسمانی متعلق مدرسه است که مکفون ضمیر مفید و ذخیره خاطر خطیر واقف مہزی الیہ آنست که درانجا بعض اشجار مٹمہ مانند فاقہای لخل و رمان که مدرج بنص قران و احادیث و آثار مستفیضہ درجام حجاب غریس و ترقیب آن متواتر و بیکران است غریس نمایند تا ان مہر ملایک آشیان فیض صوری و معنوی را مجموعہ و بمشابه ریاحین جنان جامع و فاکہہ کثیرہ لا مقطوعہ و لا معنوعہ گردیدہ سکنہ آن نزهت سرا از تناول نرکات مباحہ بیجون و چرا شیرین مذاق و دایم الانبساط و از تعیش دران ظن ظلیل عشرت افگیز و سماع هزاران خوش الحان سحر خیز همواره در وجد و نشاط باشند و از محاذی ستونہای طرفین مسجد بریسمانی بمسجد متعلق است و قدمہ کہ بمغربی واقع ست با چاہ و حوض و ممر و مدخل و فضای خلف با او پخافا کہ در انجا ست از مشہرکات است و چون مدرسه و بمسجد را مصالح ضروریہ بسیار از مرمت و فرش



و روشنائی و خادم و غیره در کار و سکنه مدرسه را نیز مرسومی که وجه معیشت ایشان باشد لابد و ناچار است و بدون این ممکن بود که در سهل و وقتی بایر و معنیهم بلکه بالمره از حیز انتفاع افتاده رسم آنها را بالکلیه بر طرف و منعدم گردد و خاطر عاظم معظم الیه باستدامت این آثار و استمرار آنها بمرور روزگار متعلق بود بذا برای جهت صرف مصالح مزبوره از املاک و مستقلات مجبوره خود که بانحصاری شرعی و وجوه صحیحه شرعیه در تحت تملک مشارالیه داخل و بدون منازع و مزاحم بر وجه استحقاق در آنها متصرف و مستقل بوده وقف موبد و جاس مخطد نمود تمامی و همگی و جمگی یک باب دکان بقالی متصل بحجره هفتمین که بانضمام قطعه زمین بیاض محل این هر دو بقا از مالکان شرعی از اولاد و احفاد حاجی فخرالدین بوز بموجب قبالیچه علیحدده مشارالیه انتقال یافته و تمامی و همگی و جمگی یک باب دکان دیگر متصل بان نه درینولا بمال و رجال خود بنا و احداث نمود و تمامی و همگی و جمگی حصه مشاعه خود را از دو حجر طاحونه یکی دایر و دیگری بایر واقعین در قریه در بندار من توابع بلدة طیبه و زفول و تمامی و همگی و جمگی حصه مشاعه خود را که نصف است از دو حجر طاحونه واقعین در زببند ماهی باز آن یکی معروف بحسن یکی و دیگری احمد یکی که حاصل و مداخل موقوفات مزبوره بعد از وضع مصالح الاملاک هر یک بعلاوه مبلغ یک تومان و پنج هزار دینار از حاصل نقد و جنس حصه معزی الیه از قریه نجف آباد و توابع که در تحت نهر کلانتری واقع است سال بسال بمصارف لازمه مدرسه و مسجد صرف شود باین قرار که اولاً اخراجات ضروریه اصل را از اندود پشمک بامها و پابست دیوارها و اصلاح ناردانها و مرمت مجالها و چاه و حوض و آلات و ادوات آب کشیدن و سرانجام روشنائی مسجد و تجدید

فرش مسجد و مدرس و مرسوم خادم بقدر احتیاج و نحو ذلك مقدم داشته آنچه اضافه بماند یک ربع آن بعنوان حق التدریس مخصوص مدرس و سه ربع آن بیمانین سایر مستغلبین بالمساوات تقسیم شود و هموایت موقوفات مربوطه بعالیجناب و ارفق مذکور و اصنام اولاد ذکور بظن بعد بطن و اکمل علمای بلد مرقبا الی ان یرث الله الارض و عن نلیها موقوف و مرجوع است و عزل و نصب و اخراج و ابقای ملایان و تعیین حجتها موقوف برای و اختیار مدرس و تعیین امام مسجد موقوف برای متولی و خوانش اقل محله و تصدیق مدرس است نه بحسب و ابلت و اقلت اختیار نمایند مقرر اندک مدرسین و ائمّه و متولیان و مدصرفان و مدصدیان و سایر مباشرین ارفاق عامه که از جانب صدور تعیین می شود مدرسه و مسجد و موقوفات مربوطه را از محال تصرف خود خارج و مستثنی دانسته بهیچ وجه من الوجوه در اینجا مدخل نام ایفد و از همه جهات قدم و فلم کوتاه و کسیده داشته بمتولی شرعی مزاحمت نرسانند و هر یک دینار و یک حبه ده بعنوان رسوم و غیره از آنجا نوع و تصرف نمایند سعادت و خون خفزی بر ایشان حرام و باز خواست آن در روز قیامت در مجمع خاص و عام و محضر سید لادام علیه و نلی اولاده الصلوة و السلام خواهد بود و محییه و وقف شرعی بر دهیم محییم شرعی بسرح و قانون مذکور بلفظ ماثور و موع یافته شرایط سعادت و سداد و نوازم تسجیل و اشهاد معمول و مرقب گردید و چون این نظامی بر ذات الدما در تمام سعادت نظام انانیت مذکوران ثویا مکان و الاشان ربیع البقیان و بعض الاممذلی مفتح الاحسان نواب مسدطاب معلی الناب ملک جناب ساری قیاب طاب ملک حکومت مو امرات و جلالت مهر سپهر عظامت و شهامت و رسالت نواب درخشان اوج سعادت و بجدت و ایالت اختر قاتان برج مفاہیت و تنجاعت و اصانت

خورشید کشور هفرمندی و دانشوری نیر اعظم عالم ضعیف نوازی و ذره پروری  
 قاییدمداری که همواره رکاب عزم جزمش در دفع یا جوج فساد سریع السیر و  
 وجهه همت والا فهمش تربیت ارباب استعداد و تهیه اسباب و امور خیر  
 است معدلت شعاریکه در عهد امانش گرگ و میش در کوچهای تنگ  
 سر بگوش یک دیگر می گذارند و غزالان شوخ چنم رفتار عشوه کار در موسم  
 بهار و جوش ریاحین و ازهار تا از روی کمال اطمینان و مراغ بعنوان تعین  
 و ترطیب دماغ بمرغزار و باغ خرامند اطفال شیرخواره خود را بیستان  
 شیر سپارند مظهر آیات مرحمت و صورت داعیه ایات مکرمت و فتوحات  
 عالیجاه عدیم الاشده ایالت و امارت و اقبال پناه مآثر و مفاخر و سعادت  
 دستگاه معالی و مناقب اکتناه زینا للجلالة و العظمة و الشجاعة و المهابة  
 و العدل و الاحسان ابو الفتح خان خائف الله اجلاله و ادام اقباله که همواره  
 همای میمنت اذتمای سعادتش ابا عن جد بمنابه فرقدان ابدی الظهور  
 بر مفارق سکنه این دیار پرتوانداز رفاه احوال اعلالی این الکا بدست  
 گرمی خورشید عنایت و هواداری لطف بی نهایت و دست پروری  
 تربیت و رعایت این سلسله علیه و الا در تقری و اهتزاز است  
 و فی الحقیقت مقیداس فاطمه ایفولا از اندکاس مسعله و روزان دولت این  
 دودمان مناعت نوامان ابرو خفگی گرفته و وقوع پدیده نواب مستطاب  
 معرفی الیه بدخوبک داعیه مسامت در این مثبت حسنی و امثال  
 فرمان و تعاون علی البدر و الذلوی قرینه الی الله و طلبنا امرنامه منور فرمود  
 که مال یک باب دکان بتالی مرمور که بسوکار دیوان متعلی می باشد بدستور  
 سایر موقوفات مسطوره در وجه مصارف مذکوره مسجد و مدرسه متور بوده  
 عمل و مبادشرین امور دیوانی از محال عمل خود موضوع و خارج شناسند  
 و بهیچ وجه متعنن نگردیده بمقولی شرعی وا گذارند و هر یک از حکام

دورزا و مهتوفیان و صاحب جمعان و سررشته داران مالیات دیوانی از  
مضمونه مسطور اذعراف ورزیده درانجا مدخل نمایند در روز فرم اکبر  
در محضر شفیع محضر رسید بشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
شرمسار و خجیل و از روی سافی کوثر حضرت امیر المومنین حیدر و سایر  
ائمہ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر سر افکنده و منفعل باد  
فمن بدله بعد ماسعه فانما ائمه علی الذین یددلونه . و قد وقع الاشهاد  
بذلک فی شهر ربیع الثانی من السنه الثالثه و الاربعین بعد المائة و الالف  
(۱۱۴۳) و الشمس فی اول العقب و الحمد لله اولاد اخرا و ظاهرا و باطنا

### فصل بیست و دویم

بعد از قتل صفی میوزا اسفندیار بیگ مذکور جهت حفظ نظام  
و حصول اطمینان و آرام با شیخ فارس مدارا و سازش نمود که آسیبی  
بر عایا و ضعا نرسید و طرق و شوارع فی النجمله مامون و مسلوک بود و در آن  
ایام شاه طهماسب بخراسان بود و ناصر علی بیگ افسار ایوزدی باو  
پیوست و خدمات نعمان بنندیم رسانید و مورد الطاف خسروانه در دیده  
خطاب طهماسب فلی خان یافت و سجع نگین او این بود . . . بیت . .  
شاید بفلک ساید از اقبال زکام . طهماسب فلی خان شده از شاه خطابم  
و اشرف شاه افغان که بعد از محمود شاه خلیفه شده بود قصد خراسان  
نموده و ایسان بهدافعه او نهضت نمودند و تمام اختیار را از هر جهت  
با طهماسب فلی خان بود اول در رشمه خوار محاربه بین الفریقین شده اعلان  
مغلوب گردیدند و روی بفرار آوردند و ایسان را تعاقب نمودند تا مورچه خوار  
مابین اصفهان و کاشان و درانجا جنگ دیگر واقع شد و شکست ایضا بر  
افغان روی داد تا آنکه محمود را باصفهان رسانیدند و بلا توقف کوچ و بنه

خود را برداشته بسمت فارس فرار نمودند و اصفهان از اوغام خالی شد و پادشاه و طهماسب قلی خان و عساکر داخل اصفهان شدند هر پادشاه در اینجا توقف و طهماسب قلی خان با عساکر بقعاقب اوغام روانه فارس شدند و چون کلب علی بیگ ولد مهر علی خان در شوشتر و کوهکیلو قلیچ قورچی صفا میرزا بود و در جانکی قتل او داخل بود و یوزباشیان کوهکیلو این خدمت را از او بپایه سریر اعلی در خراسان معروض داشته بودند و دران ایام رقم حکومت شوشتر باسم او رسیده بود نهایت چون طایفه اعراب صاحب یدو مالک تمام آن صفحه بودند این رقم ابراز کنند و جز معدودی بر مضمون آن اطلاع حاصل نموده بودند و بعد از آنکه خبر شکست افغان در رشمه خوار رسید مردم فی الجمله مطمئن گردیدند و ارقام متعدده باسم کلب علی خان متعاقب آمد و اعراب ضعیف شدند مضمون ارقام معمول گردید و کلب علی خان در دزفول مقتدر شد و اعیان شوشتر را بانجا طلبید و بقایای مداخل را که در محل مانده بود باز یافت و خود و قشون را مستعد نموده روانه اردبیل معلی گردید و قبل از او ابوالفتح خان روانه شده بود و چون در اصفهان بسرف بسا طبوسی ولی نعمت رسید او را بخدمت سردار مامور نمود و در حدود شیراز بطهماسب قلی خان ملحق شد و محمد علی خان بن اصلان خان همراة سردار و حاکم کوهکیلو بود بوساطت او حکومت شوشتر بابوالفتح خان تفویض شد و کلب علی خان حوالی بروجرد بود که بر عزل خود مطلع شد قشون را مرخص نمود و خود مخفف روانه خدمت سردار شد و چون سردار از شیراز بکوهکیلو آمد ابوالفتح خان را باستمالت علی مردان خان به فیلی فرستاد و کلب علی خان را بنحصیل هزار تومان بیضکش و ورود بشوشتر فرستاد و ایشان هر دو در اواسط ماه رمضان چهل

و در وارد شوشتر شدند و خود با محمد علی خان و عساکر مفسوره در سلخ پناه رمضان داخل شدند و طهماسب قلی خان در خانه معصوم آقا و محمد علی خان در خانه میرشکار ورود آمدند و سیورسات قشون را سه روزه اسفندیار بیگ قدارک دموده بودند و در آن سه روزه ده روزه دیگر حواله شد و بسهولت از مردم باز یافت شد که خلق چندان ستمی نکشیدند و شیخ ناصر بن حمید آن را با چند نفر دیگر که از مشایخ عرب بخدمت آمده بودند در شوشتر محبوس و همراه بردند و چون مقدمه بند میزان و خوانی ولایت را محمد علی خان سردار اظهار نموده بود مقور داشتند که اشل خیرت و مسنوفیان اخراجات تعمیر آن را بر آورد نمایند و مبلغ هزار و چهار صد و هفتاد تومان که استیفا نموده بودند بمالوجهات کاشان حواله و اسفندیار بیگ را سرکاری آن مهم مامور و حاجی محمد بن حاجی زمان و حاجی محمد علی بن حاجی محمد العسین مولا و حاجی معین بن خواجه میرزا علی و حاجی معصوم بن حاجی تقی فلاس را که کدخدایان بلد و معارف کل آن سرحد بودند بتحویل داری وجه مزبور معین نمود و بعد از نهضت نواب منار الیه سمت فیلی حاجی محمد علی و حاجی معصوم بکاشان رفته وجه را باز یافت و مراجعت نمودند و اسفندیار بیگ اهتمام تمام معمول داشته بمشورت و استصواب حاجی محمد مذکور که بفقون معرفت معروف و بجمع معتمد ذانی موصوف بود در سال بعد کار مزبور باتمام رسید و چنان شد که خلائق از بالای بند بصرای کرکر تردد می نمودند و ثمرت محصولات و ارتفاعات صیفی در آن سال بعدی رسید که مردم ادای شکر نعمت نتوانستند نمود و مقارن این حال اسفندیار بیگ از این سرای عزیزت بدار آخرت انتقال نمود و آب سیل در آن سال طغیان زیاد نمود

و قدری از کارهای کهنه و نو خلل پذیرفت و احدی در مقام سد دان در نیامد و جرات عرض مطالب بنواب سابق الذکر نمودند و روز بروز خرابی آن زیاد و باغات و بساتین را از لهب تشنگی آتش در نهاد افتاد اشجار ترنج و نارنج خشکتر از اجزای شطرنج درختان آبی و قوت از بی آبی فوت و دار بسمت تاک که نمونه ظل عاطفت کریمان بود اوهن من البیت لبعیت العقبوت سید بسبب قحط آب در آسیب نار از تاثیر اسم خود سوخته و چنار آتش در درون افروخته انواع لیمو معدوم و از ذکر انجیر جز در سوره والتین چیزی معلوم نه دلها افسرده و گلهها پژمرده انهار سراب و دهکدهها خراب صحرای میاناب که نمونه جنات تجوی من تحتها الانهار بود نمونه دشت کربلا و بازرگانان آن بلوک که همواره طریق مکرمت مسلوک می داشتند در طلب یکجریه آب متحمل هزار گونه بیکار و بلا •

دم ماهی شده در قعر کرداب • غبار انگیز چون جاروب بی آب خضر را از دم آبی نشان نیست • زمرگ خود خبر هست و ازان نیست اکنون چند سال است که محصولات صیفی لز بقول و حبوب از بلاد قریبه بانجا می آرد و محصولات شتوی را با مید باران می کارند و چون در سه سال متوالی قبل ازین کم بارشی شد پار سال که مردم بصحرای مسگر باسقسقا رفته بودند خاص و عام درانجا مجتمع شده اراده بستن بند و آبادی ولایت نمودند و روز دیگر جهت تاکید امر همگی بمسجد جامع حاضر و هر یک بقدر وسع و استعانت چیزی قبول نمودند که از خالصه خود بن مصرف برسانند چون انجا این مدعی در کارخانه تقدیر رب العالمین صورت وقوع نیافته بود در عقده تعویق افتاد و هم چنان موقوف بماند لعل الله بعهت بعد ذلک امرا •

## فصل بیست و سوم

چون طهماسب قلیخان از شوشتر حرکت نمود و بلاد فیلی و گیلان و آذربایجان را که بتصرف اولیای دولت رومیه و روسیه بود متخاص ساخت بخراسان مراجعت نمود و محمد علی خان والی فارس شد و ابو الفتح خان در شوشتر مقتدر گردید تا سال چهل و چهارم که طهماسب قلیخان باصفهان آمد و جمیع حکام و عمال ولایات را باسجا طلبید شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود بکجاوه سوار کرده بخراسان فرستاد و سکه و خطبه باسم ولد رضیع او عباس میرزا معمول داشت و محمد بیگ کنجلی خراسانی را بشوشتر فرستاده بود و میرزا زئی ابن میرزا محسن وزیر و خواجه عبد الله ابن خواجه عبد الباقي مستوفی و معصوم آقا بن بهبود آقای نایب و از کخدایان حاجی محمد و حاجی محسن و جمع دیگر را باسمه باصفهان طلبید و مؤمن بیگ قوللر آقاسی مرو را نایب الایاله و عباسقلی بیگ بن مرتضی بیگ عباس قلی بیگ بن ایلدرم بیگ سابق الدکر را وکیل مالیات نمود و علی رضا بیگ افسار خراسانی را با فوجی از سپاه باین حدود فرستاد و خود در اصفهان بود که مردم بدختیاری احمد خان بن قاسم خان حاکم خود را مقتول نمودند لاجرم بدختیاری آمد و در منزل بفوار جمعی را مقتول و تدمه را بکوچ خراسان مأمور نمود و در کمال استعجال بدزبول آمده بمحاصره بغداد برفت و علی رضا بیگ و مؤمن بیگ را باسجا طلبیده تمام اختیار شوشتر و دزبول بالاستقلال بعباس قلیخان بیگ مسلم شد و ابو الفتح خان در شوشتر خانه نشین بود تا آنکه محاصره بغداد بطول کشید و از برای ساختن کشتی جهت جسر قیصر ضرور شد؛ فرمان بعهده ابو الفتح خان صادر شد که از منبع قیصر که



در حوالي شوشتر است هر قدر که تواند شد قیوم تحصیل و بیغداد حمل و نقل نماید و ابو الفتح خان بعد از تقدیم آنخدمت برفاقت اسامی بیگ بن محمد علیخان درانجا توقف نمود و محمد علی خان درانوقت بایلچی گری بهندوستان رفته بود تا در شهر صفر چهل و شش که عثمان پاشای توپال از جانب سلطان روم باسپاه بیکران بامداد احمد پاشای بغدادی و مدافعه قزلباش نزدیک شد و طهماسب قلیخان باستقبال ایشان رفته جنگ عظیم واقع شد و شکست بر قزلباس افتاد و خلقی کثیر از ایشان مقتول و اضعاف مضاعف ان از بی بی ابی بهلاکت رسیدند و سردار بابقیة السیف قشون فرار نموده خود را بهمدان رسانیدند و رسول دود توپال فرستاده مهلت دو ماه طلبید که خود را ثانیاً مستعد و هرچه مصلحت حال باشد از جنگ و صلح معمول دارند و بقیه قشون شکسته را بولایت خود مرخص نمود که قدارک احوال خود نمایند و چا پاران باطراف فرستاد و ایلخی و رمه و اسباب سفر و قشون جدید و هرچه بهر جا بود همه را نزد خود طلبید و محمد خان بلوچ را که حاکم کوه کیلو بود اختیار کامل در تمامی آن حدود بداد و بموعده دو ماه مرخص و بکوه کیلو فرستاد و محمد خان در ذهاب و ایاب هر دو بشوشتر مرور نموده و ابو الفتح خان همراه او بود در مراجعت خیال عصیان نمودند و شهرت دادند که ثانیاً طهماسب قلیخان شکست فاحش حورده مفقود شده است و مراجعت نمودند و جلو دار از برای افشای این خبر شکست پیش فرستادند و انجلو دار شخصی دزفولی بود و چون بدزفول آمد راست انرا بگفت و مردم دزفول جمعیت نموده دروازه را بر روی ایشان بستند و ایشان از اب عبور نمود روانه شوشتر شدند و مردم شوشتر چون از حقیقت حال بهخبر و خبر شکست بذهن ایشان رسوخ یافتند بود ایشانرا استقبال و خدمت نمودند و عباسقلی بیگ نهضت

نموده بدزفول رفت و روز دیگر محمد خان و ابو الفتح خان اجلاس عام نمودند و مردم را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند و طوما و کرها مردم بایشان اظهار موافقت نمودند و شیخ فارس و بعضی دیگر از مشایخ دزبان مجمع حاضر و با ایشان همزبان بود و در همان شب رسول جهت استنالت عباس قلی بیگ بدزفول فرستادند و بعد از دو سه روز محمد خان روانه کوه کیلو شد و ابو الفتح خان در شوشتر فرمان فرما بود و عباس قلی بیگ صورت ماجری را بطهماسب قایمخان عرض و نوشته جات محمد خان و ابو الفتح خان را بهجنسه انفاق نمود و دزبان بین طهماسب قلی خان باعصاب رومیه معارضه نموده غالب آمد و توپال با اکثر پاشایان و سرکردگان سپاه رومی مقتول شدند و طهماسب قلی خان با احمد پاشا صاحب نموده بهدفاع محمد خان متوجه این حدود شد و قشون را از راه بادرا و بیات روانه نموده خود با معدودی بحویزه رفت و نجف سلطان کرد قراچور لورا بحکومت شوشتر نامزد و اسلمس بیگ را باستعالت مردم شوشتر فرستاد و ابو الفتح خان اسباب حصار آماده و اکثر خلق را با خود متفق ساخته بود و چون اسلمس بیگ بحوالی شهر رسید و رسالتها بهم دیگر نمودند اخر الامر آن عزیمت منحل و رای باطاعت قرار داد و اسلمس بیگ داخل ولایت شد و کس بطلب نجف سلطان که در محل جلکان بود فرستاد و او هم با قشونیکه داشت بیامد و در خانه حاجی محمد قلی فرود آوردند و بعد از دو سه روز طهماسب قلی خان نیز از حویزه بیامد و شب داخل شده بخانه معصوم آقا نزل نمود علی الصباح عباس قلی بیگ و کدخدایان دزفول را که بحکومت آمده بودند بنواخت و چگونگی مقدمه شوشتر را از عباس قلی بیگ و میرزا مرتضی بیوزاده که بمیزی مداخل مدتی درانجا بود بتفصیل استفسار نمود و ایشان حقیقت را معروض داشتند روز دیگر بهنمی کنیر

از سادات و اعیان را بحضور طلبید و با ایشان قدری گفتگو نمود چند نفری را که بی قصیری ایشان دران مقدمه بر او معلوم شد رعایت نمود - و مستحفظ بخانههای ایشان فرستاد و بقیه را با ابو الفتح خان محبوس و بخلیل بیگ چندهزل بسپرد و قشون را بتهب و اسر ولایت مرخص نمود نهایت در منع از قتل مبالغه بسیار کرد در ساعت طوفان بلائی برپا شد که طوفان نوح بگردان نرسید و مخدرات حجب عصمت را کار برسوائی کشید حرایر و بکار در کوچه و بازار چون اسرای یهود و نصاری به بیع و شری دست بدست افتاد و خروش این مصیبت آوازه فتنه چنگیز را بر طاق نسیان نهاد و این واقعه هایلله در یوم الاربعاء سادس شهر شعبان بود و صبح یوم الجمعة هشتم طهماسب قلی خان بسمت کوهکیلو روانه و محبوسین را همراه بود و در رام هرمز بعضی از ایشان را مرخص و ابو الفتح خان و خواجه حسین بن حاجی ناسم بن خواجه میرزا علی قپانچی را مقبول و مابقی را تا اصفهان محبوس داشت و اسلمس بیگ را بشوشتر گذاشته بود که میرزا عبدالله و میرزا سید علی بن میرزا اسحاق بن میرزا شاهمیرا با کوچ ابو الفتح خان از راه فیلی بمحال کورت کوچانید اخرا الامر بالتماس اسلمس بیگ همگی را مرخص نمود و نجف سلطان در شوشتر بحکومت ماند تا اواخر شهر شوال که از اصفهان فرمان رسید که پانصد خانه وار از رعایای بلده شوشتر بخراسان بکوچانند و نجف سلطان خانه کوچ را برداشته روانه شد و عباس قلی بیگ در امر خود مستقل گردید و بعد از دو ماه رقم حکومت و خطاب خانی باسم او صدور یافت و مدتی در سال در کمال استقلال گذرانید و درانوقت نهری از کبوتر دره ابتدا نمود که بالا دست پل منتهی بر دو خانه شود بسیار عریض و عمیق که بقدر احتیاج آب بردارد و از بند میزان رفیع احتیاج تواند شد و باتمام نرسید.

## فصل بیست و چهارم

در سال چهل و هشت پهماسب قلی خان در صحرائی موقان من بلاد اذربایجان تمامی اعیان و معارف بلاد و نلوکات ایران را مجتمع ساخت و از آن جمله از شوشتر و دزفول پنجاه و سه نفر بود و در دویم ماه رجب از راه کوهکیلو روانه شدند و در اوایل ماه شوال باره رسیدند و بنای این جمعیت بر تصدیق سلطنت او بود و مردم همگی تصدیق نمودند و محضری در آن باب مشتمل بر خط و مهر خلائق بقیود و شروطیکه خواست تمام نمود و سواد انرا بصحابت فخرعلی پاشا اباجی روز ده در آن مجتمع حاضر بود سلطان روز فرستاد و سکه باسم نادر شاه تقاریخ الخیر فیما وقع معمول گردید و جهت مصلحت رفت و استمالت سایر سلاطین و زرع اختلاف مذاهب مقرر شد که سب و لعن بعض مسایخ سلف که در دراست مفریه استمرار یافته بود موقوف و هم چنین گفتن بعض اوزار و افکار که از خواص مذهب انبی عسوی بود منورک کرد و مامورین مدت یکماه در آنجا توقف نمودند و عباس قلی خان از راه همدان روانه اردو شده بود و بسبب شدت برف و انقطاع طرق تا وقت رخصت مامورین باره نرسید و همه روزه در وقت سلام نوب اقدس استفسار احوال او می فرمود آخر الامر خواجه خان بن حاجی شاهوردی خان کرد کیوانلو قوچانی را بحکومت شوشتر تعیین و بانفاق مامورین روانه نمود و خواجه خان در شهر محرم چهل و نه وارد شوشتر گردید و مدت چهار سال در آنجا حاکم بود و نادر شاه در این مدت باصفهان آمد و در جبال بختیاری شخصی علمیرادی نام ظاهر نمود و جسته و گریخته بسیار در او مجتمع گردیدند و قطع طرق می نمودند و نواب اقدس بختیاری آمده و او را بدست آورد و مقتول

نمود و معاودت باصفهان و ازانجا روانه قندهار شد و چون قندهار را مفتوح  
 نمود بهندوستان رفت و محمد شاه پادشاه هند با سپاه بی پایان استقبال  
 و جنگ سلطانی بین العسکریین واقع شد افتاب فتح و ظفر از مشرق دولت  
 بادری ظیور تا آنکه بوساطت بعضی امرای دولین صلح وقوع یافت  
 و نادر شاه با اتفاق محمد شاه داخل شاه جهان آباد گردید و در آن واقعه  
 کلبعلی خان بن مهر علیخان که با اتفاق محمد عالی خان ایلیچی بهند رفته  
 و بعد از فوت محمد علیخان درانجا توقف نموده بود بقتل رسید و در ایام  
 خواجه خان حاکم حویزه حاجی سیف الدین خان بیات نیشاپوری بود  
 و از انوقت مقرر شد که حاکم شوشتر قول بیکی بیکلو بیکی حویزه باشد  
 و بعد از آن قول بیکی بیکلو بیکی کوهکیلو بود و حاجی سیف الدین خان  
 سردی ضابط هوشمند بود و جهت تمسیت امور مکرر بشوشتر رفت و آمد  
 می نمود و نهر عباس قلی خان را با تمام رسانید و آب جاری ساخت  
 نهایت سیلاب آن را خراب نمود و حکام بعد متوجه آن نگردیدند و نادر شاه  
 از هندوستان متوجه بلاد اوزبک و ادرکنج گردید و خواجه خان را مأمور  
 بسفر بلخ نمود و بعد از رفتن او بقلیل مدتی قاسمخان قاجار استرا بادی  
 حاکم شده دو سال و کسری حاکم بود و وکیل مالیات محمد بیگ برادر  
 عباس قلی خان و عباس قلی خان خود وکیل مالیات حویزه بود  
 و وکیل رعایا حاجی معصوم و مستوفی حاجی ابوالحسن بن خواجه  
 عنایت الله مقدمی و او از ایام حکومت عباس قلی خان مستوفی  
 شده بود بعد از وفات عم او آقا عبدالله ابن خواجه عبد الباقی وزیر  
 آقا جواد ابن آقا کلبعلی بن آقا ابوالفتح نبیره حاجی محمد شریف  
 سابق الذکر و از آمدن پادشاه بدفع عالی مرادی بختیاری وزیر شده بود  
 و وزیر سابق میرزا عالی اکبر ابن میرزا زکی بحویزه مأمور بود و در سال پنجاه

و پنج طیب خان افشار رومی بهکومت آمد و وکیل مالیات خان احمد بیگ کمره شد و در سال بعد خواجه خان سابق الذکر سرداری بصره وارد شوشتر و چند روزی توقف نموده روانه حویزه شد و طیب خان مذکور و بهرام خان حاکم حویزه و فرج الله خان حاکم دورق با تشونات و مشایخ عرب بمقابعت او مامور بودند و نواب اقدس بکرمانشاه و حدود ولایت روم بود و علما و قضات ممالک محروسه را جهت مذاکره مذهب بحضور طلبیده بود و از حویزه شیخ محمد شیخ الاسلام و از شوشتر آقا شریف قاضی بسفر رفتند و خواجه خان با خوانین و اتباع بنارنج شهر رجب از حویزه حرکت و روانه بصره گردیدند و ولایت را محاصره و قا شهر شوال توقف نمودند در این بین تقیخان ابن میرزا محمد علی میراب شیرازی قدم بر جاده خلاف نهاد و پادشاه از استماع این خبر بسیار برنجید و عنان عزیمت بمراجعت بلاد ایران معطوف گردانید و قلعه کرکوکرا که از بلاد روم مفتوح نموده بود باولهای دولت رومیه ردو با احمد پاشا بذای مصالحه را مستحکم و مهکد نمود و زقام مقعدده سردار بصره فرستاد که دست از محاصره بازداشته قشون را مرخص و خوانین را بحضور طلهد و اینشان در ماه ذیقعدده روانه اردو گردیدند و طیب خان و بهرامخان هر دو معزول شده صالح خان بیات خراسانی حاکم شوشتر و خواجه خان بیکلر بیکی حویزه شد و در محرم پنجاه و هفت داخل شوشتر گردیدند و دران وقت ابو صالح سلطان ترشیزی وکیل مالیات همه اینولایات بود و در اواخر این سال خواجه خان وفات نمود و حاتم خان کرد بعربستان آمد و چند روزی توقف نمود رقم اقدس باحضر کل عمال و اعیان و قضات و سرهنگان رسید و در شهر محرم پنجاه و هشت همگی بتفاق حاتم خان روانه اردو گردیدند و صالح خان مذکور روانه اردو گردیدند و صالح خان مذکور نایب عربستان و محصده رها بیگ

ابن اسفندیار بیگ نایب شوشتر بودند و بسهل فاصله صالح خان حاکم  
بالاصالة و بهرام خان سابق الذکر حاتم شوشتر و بعد از دو سه ماهه قبل از  
رسیدن شوشتر معزول و حکومت بمحمد رضا خان افشار فرخلوا بیوردی  
برادر علیرضا بیگ سردار سابق الذکر تفویض یافت و در دوازدهم ذی قعدة  
داخل شد و در اوایل ذیحجه قشون او زنگ داخل شوشتر گردیدند و انواع  
زحمت و بلا و قحط و غلا بر وقوع پیوست و در شهر شعبان بفرجگاه رنه  
محمد خان واد سرور سلطان قراچور لو بحکومت حویزه و عباس قلی خان  
بوکالت مالیات اینجا آمدند و در شهر ربیع الاول سال شصت مقارن  
رجعت مریم در عقرب مولی مطلب خان بن سید محمد خان بن سید  
فرج الله خان حاکم دوزق بموافقت مشایخ عرب و عباس قلی خان طبل  
طغیان کوفته محمد خانرا محبوس نمود و ابراهیم خان ابن بابا خان حاکم  
خیلی چون مطلع گردید بدون انتظار فرمایش پادشاه تمام ایلعجاری فیلی  
و قشون اوزبکرا که در اینجا ساخلو بودند بر گرفته روانه عربستان شد و محمد رضا  
خان با سپاه و چریک و اعیان شوشتر در دزفول باز پیوست مولی  
مطلب خان نیز با جمعیت و استعداد خود باسنتقال ایشان آمده بود در  
ثامن شهر جمادی الاول در حوالی دزفول تلاقی فریقین شده قشون عجم  
مغلوب و منکوب گردیدند و ابراهیم خان فرار نموده روانه ولایت خود شد  
و محمد رضا خان بلا توقف روانه شوشتر گردید و قنایم و اسباب بسیار  
بدست سپاه عرب افتاده قویحال گردیدند و بعد از سه روز عباس قلی خان  
بمحاصره شوشتر آمد و در روز هفدهم سید مطلب خان نیز وارد و در اطراف  
شوشتر نزول نمودند و مردم شوشتر پای اصوار استوار و تهیه اسباب حصار نموده  
بمکافطت بروج و ثغور قیام و رزیدند و عرایض محمد رضا خان را که باره  
فرستاده بود انتظار جواب میکشیدند و چون خبر از دو متبطوع و اخبار برهم

خوردگی و اختلال از جمیع اطراف بعنوان قواتر مسموم میشد جهت مصلحت وقت بنوعی از مصالحه بنا گذاشتند و رفت و آمد فی الجملة در بیست و سوم شهر رجب دست داد و محمد رضا خان بمعسکر مولی مطلب برفت و درانجا گرفتار شد و چند روز قبل از آن چون مولی مطلب عباس قلی خان بد مظنه شده بود او را نیز محبوس نموده بود و در بیست و پنجم شهر مذکور فیما بین سرخیلان طوایف لایوی و سنخی که منجنوق سید مطلب خان بودند شقایق بهم رسید و بمجادله و محاربه انجامید و اعراب که با او بودند خیانت نمودند و کار بجائی کشید که تمام بند و بازگاہ و کارخانجات گذاشته بسمت حویزه فرار نمود و قورخانه آتش کشیده جمعی کثیر از معارف شوشتر که در آن حوالی بودند بآتش ناسوخند مثل سید محمد تقی مستوفی و سید نور الدین پسر او و میرزا رضا ابن میرزا یعقوب و میرزا حسین بن میرزا فتح علی و محمد علی آقا ابن فضل علی آفای قرلو خواجه محمد ابن خواجه رفیع الدین جر و خواجه محمد علی بقال و ابولقاسم آقا رفوگر و محمد علی مقصور و قاید رجب علی مهدی آبادی و استاد حسین دهنه ساز و غیرهم و چون مولی بعهوزه برفت و محمد رضا خان و عباس قلی خان را همراه برد امور ولایت از هر جهت به محمد رضا بیگ سابق الذکر مسلم شد و در آن بین خبر قتل نادرشاه بصحت پیوست و مردم از تشویش صولت و سطوت او آسوده خواطر گردیدند .

### فصل بیست و پنجم

چون علی قلی خان ابن ابراهیم خان که برادرزاده نادرشاه بود بر سریر سلطنت جلوس و خود را بعالیشاه موسوم نمود رقم ایالت حویزه باسم مولی مطلب خان و حکومت شوشتر باسم عباس قلی خان فرستاد



رسید مطلب خان عباس قلی خان را مرخص و مصلح نموده بدزفول فرستاد و محمد رضا بیگ روانه حویزه شد و محمد بیگ برادر عباس قلی خان در محرم شصت و یک بنیابت شوشتر آمد دو سه ماه بدین منوال گذشت و در ماه جمادی الثانی سید مطلب خان بقصد تفریح شیخ سعد بن شیخ فارس و سایر مشایخ آل کتیر از حویزه حرکت و ایشان بسمت شوشتر تکیه نمودند و محمد بیگ نایب و سایر معارف اینانرا تقویت و مداد و در محل سرخکان محاربه واقع شده مولی مطلب مغلوب و عنان عزیزت بسمت حویزه مغلوب گردانید و محمد رضا بیگ که با او بود برامهرمز برفت و مقارن این حال عباس قلی خان از دزفول بشوشتر آمد و سپاه لایوی و نخچی را که با مولی مطلب بودند و در جنگ گاه بمحاصره عرب افتاده بودند مستمال نموده نزد خود آورد و در کمال اقتدار در شوشتر بفرمانروائی نشست و محمد بیگ برادر خود را با جمعیتی تمام برامهرمز فرستاد که محمد رضا بیگ را از امهرمز آورده نزد خود در قلعه نگاهداشت و از آثار عباس قلی خان در این حکومت آخر منارهای امامزاده عبدالله و مسجد قریب بحمام خان است و دران بین ابراهیم خان برادر عادل شاه با برادر خود مخالفت و لججاج نمود و عادل شاه مغلوب گردیده ابراهیم شاه بر چار بالش سلطنت مربع بنفشست و رقم حکومت دوزق برای محمد بیگ فرستاد و چون مردم دوزق اعتنائی نمودند معمول نشد و محمد خان بنیابت شوشتر برقرار ماند تا بغایت مفسدان عباس قلی خان باو بدگمان بدزفول نزد خود طلبید و حاجی ابوالحسن بن شمشال بیگ را که همشیره زاده او بود بنیابت فرستاد و او مردی سختگیر بود و در تقدیم مهمات دیوانی مسامحه و مهلت روا نمیداشت تا در اوایل ماه رمضان ولایت بر او شورید و مردم غوغا نمودند و او در قلعه بمحاصره

## تذکره شوشتر

افراد و بعض سادات و آقایان کفدزلو اسماعیل بیگ بن مهرعلی خان را که در شوشتر بود بر خود حاکم نمودند و عباس قلی خان محمد خان را با جمعیتی از یکجہتان بامداد حاجی ابوالحسن فرستاد و ایشان از راه رودخانه خود را بقلعه رسانیدند و مردم شهر خود را بمشایخ عرب رسانیده بفای موافقت با ایشان بعهد و میثاق استوار نمودند و در دزفول نیز شورش ساکن شده اهل دزفول بقلعه ریختند و محمد رضا بیگ را از حبس بیرون آوردند و چون عباس قلی خان این اوضاع بدید خود با مخصوصان بسمت فیلی برفت و محمد خان از استماع این خبر ضعیف شده از قلعه شوشتر بیرون آمده در چهارم شهر شوال درمیان بازار بغوغای عام مفتول گردید و محمد رضا بیگ از دزفول بمشایخ آل کثیر پیوست و ایشان نیابت شوشتر بار مفوض داشتند و در شهری قعدة داخل شوشتر شده اسماعیل بیگ بیدخل گردید و دران ایام مکاتیب از محمد رضا بیگ فیلی پل قنکی که در خراسان بود رسید منضمین اینکه حکومت شوشتر با مرجوع گردیده و نوشته نیابت باسم محمد رضا بیگ میر شکار فرستاد و قتل از آنکه خبر حکومت او اشتهار بیابد مکاتیب متعدده مستعمل بر حکومت شاهمراد بیگ بن فرا بیگ بن یولی آقای کفدزلو که منجمله انتشار مامورین بخراسان بود رسید و شاهمراد خان با فوجی از سپاه زکابی و اسماعیل خان نسابی حاکم بروجرد تا حدود قلعه بیدرویه رسیده و در اینجا ما بین بعضی از ملازمان ایشان و طایفه الوار هیلی که دران سرحد بودند منازعه واقع شد و چند روزی در اینجا محصور گردیدند و اعراب آل کثیر این معنی را فرصت دانسته بسرعت تمامتر خود را بانجا رسانیدند و شاهمراد خان را گرفته اموال و اسباب او را باقتنونی که همراه داشت صاحب شدند و همگی را همراه آورده نزد خود نگاه داشتند و اسماعیل خان را بی العجله همراهات پی نمودند

و شاهزاد خان در خیمه شیخ سعد منقید و محبوس تا آنکه نیم شبی فرصت نموده بگریخت و شب دیگر خفیه داخل شهر شده بخانه نوروز خانی بیگ برآمد خود در محله کر کر قرار گرفت و اهل آن محله تعصب نموده جمعیت کردند و اسباب حکومت او ترتیب دادند و شیخ سعد با اعراب آل کثیر و اهل محله دستوا اتفاق ورزیده بدفع او کوشیدند و چون این مقدمه بطول کشید شاه مراد خان از شهر بیرن رفته در عقیلای جنکی عظیم بین الفریقین واقع شد و شاه مراد خان شکست خورده خود را بکوه کشید و مجادله و محاربه منقطع گردید و محمد رضا بیگ در امر خود مستقل و اعراب بمساکن خود معارفت نمودند و چون دولت ابراهیم شاه نیز سپری شد و شاهرخ میرزا ابن رضا قلی میرزا ابن نادرشاه در خراسان جلوس نمود و صالح خان بیات سابق الذکر در بلاد فارس جمعیتی داشت و چاپازان او بار دو روت و آمد می نمودند رقم ایالت شوشتر بناربع ربیع الاول شصت و سه باسم محمد رضا بیگ رسید که فرستادگان او از اردر آورده بودند و آن عالی جناب اجلاس عام نموده رقم مطاع خوانده شد و تمامی اهل ولایت باین خبر مستعوف و همت باطاعت او مصروف داشتند و این معنی منایم طبع شیخ سعد و قبیله نبود باین سبب در مقام انکار قطع و شوارع و بجمعیت باتفاق محله کرکر بمحاصره محله دستوا پرداختند و اعراب تا حوالی باغ حسن بیگ و مستوفی آمدند و در این بین رقم ایالت باسم شیخ سعد خان از پادشاه جدید که در اصفهان جلوس نموده اسماعیل شاه بن میرزا مرتضی بن میر سید علی خلیفه سلطانی رسید و چون اهل ولایت با محمد رضا خان صادق الکلامه و راسخ العزم بودند بالاخره کار بمصالحه انجامید و شیخ سعد خان تفویض امور حکومت بمعزنی الیه نمود و او را در هر باب صاحب اختیار و بحالت سابق برقرار گذاشته مراجعت کرد و حال تحویله که یوم الاحد ثانی عشر

شهر رجب المرجب هزار و شصت و چهار است بدین مفاصل است تا من بعد در کارخانه نقدیر رب العالمین چه نقش صورت پذیرد \*

## فصل بیست و ششم

در اوایل جلوس نادر شاه چند سال متوالی باران بسیار بیارید و مردم بکشت و زرع بسیار بکوشیدند و دست تعدی اعراب و الوار از همه جهت کوتاه بود و بسبب امدیت طرق و شوارع ارباب ثروت و مایه داران بتجارت و مسافرت مشغول بودند و باحتکار و خرید و فروش اطعمه الدقات نمی نمودند و اجناسی را که عمال دیوان بصیغه مالو جهات از زراعات باز یافت می نمودند در آخر سال بتسعیرات نازله بمواجب غاریان و غیره تفضوا میدادند و اضافه آنرا باصناف رعایا بطرح میفروختند و باین اسباب و اسباب خفیه دیگر که در علم مسبب الاسباب قرار گرفته بود محصولات و ثمر بسیار بهم رسانید و تسعیرات زیاده از حد مهتاد تفرل نمود و چندان شد که احدی را بداد و سند غلات بهیچوجه رغبت باقی نماند و چو را که درین ولایت مرکز جمیع اطعمه اسنها در بازارها پانزده من شاه بیکصد دینار میفروختند و این ارزانی اطعمه بسایر اجناس سرایت نمودحتی اجناسیکه از بلاد بعیده جلب می شود از قبیل شکر و فلفل و قهوه و عتاقیر و غیر ذلک و بالیسه و امتعه قطنی و حریر و کتان و صرف و بعضیوانات و دواب نیز سرایت نموده بعضی از همه جهت نعمت فراوان شد که معمربین در ازمه سالغه ندیده و نشنیده بودند و اهل مکاسب ضعیفه که همیشه اوقات در مضیق فقر و شکنجه بیسامانی گرفتار و هرگز دخل بومی بخرج بومی ایشان وفاق نمی نمود با وصف کثرت اصراف و تانقی که دران سنوات التزام نموده بودند همگی مایه دار و صاحب ثروت و اعتبار گردیدند و در اوضاع مجوم خلق

زیاده از حد لایق ساختگی بهم رسید و چون این احوال مدتی بطول کشید  
 بمردای ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بیدعوملکان پا از گایم شکر و تعظیم  
 بیرون کشیدند و از وخامت عاقبت کفران بهیچ وجه نیندیشیدند و بی  
 نهایت استخفاف نعمت نمودند و بیغواه غفلت و جهالت پیمودند  
 چون بعدلول لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید شکر گذاری  
 موجب مزید و کفران نعمت موجب عذاب شدید است حکمت بالغه  
 الهی جهت تادیب خلائق مقتضی شد که آن اسباب ظاهره و خفیه  
 بالمره مقطوع که فکفوت بانعم الله فاذاقها الله لباس الخوف والعجوع  
 لاجرم خیل یاجوج فساد استیلا یافت و شاهد کامرانی و شادمانی روی  
 بر تافت و ابواب مکاره از شش جهت کشاد و زمانه دگر گونه آیین نهاد  
 و دست قطاوول اشرار دراز گردید و مسند عزت اشراف درهم پیچید  
 و سالها در وقت موسم قطره از آسمان بزمین نیامد و قلیلی محصول که در  
 بعض فاریابات قریبه بعمل میامد همه ساله بتقریب فتنه که در وقت حصار  
 برپا میشد پایمال سم سنوزان سپاه کین و صاحب ان کم نصیب تر از مور  
 و خوشه چین لاجرم تسعیرات الا گرفته بهای یکن جو بیکهزار و پانصد دیقار  
 رسید و بسایر اجناس نیز سرایت نموده بهمین نسبت بهای هر جنسی  
 مضاعف گردید •

ز بس کردند مردم روسیاهی • بدل شد با غضب لطف الهی  
 بهم مستوفیان آسمانی • نشستند وز روی گردانی  
 برزق هر کسی دفتر کشانند • برات از نامه اعمال دادند  
 زراعتکار بسفت سفیه با با آدم بهشت برین را بدو دانگ گندم فروخته -  
 و باغبان از تاب این غم چون خوشه تاک عقدها در دل برخون اندرخته -  
 خانه دهقان در بسته تر از میخانه در شب آدیقه و در خانه آسیابان دم

موشی آرشی نه علاف آرد بیخفته و آرد نیز آردبخنه متاع دکان خبازی  
 منحصراً در نان خبازی چون قطیره کوردگان - و جنس بقالی در استخوان  
 خرما پوست بادام و گردگان حلوائی چون سرکه فروشان روی قرش بر تلفته -  
 و بهوس یک انگشت عسل هزار نیش خورده و نیافته - قناد از جان شیرین  
 دست شسته زلف عروسانش چون رشته خطائی ژولیده و گسسته - ربشش  
 گرد آلود تر از حلوائی پشمک ردش از جوش نم چون نان مسوش نازک  
 و متبک - قصاب چون بسمل زمین کیر و طباخ را اب بلویر - کبابی را دل کباب  
 و جگر بریز در خوردن خوناب جولا تار و بود کار بریده و متاع زندگی نوردیده  
 از غایت اضطراب در شوتیدن و دلش چون خایه حلاج در طپیدن - حلاجرا  
 چله کمان گسسته و گرد ملال بر رخسار احوال او نسته - چهره رنگرز از سپلی  
 جوع چون ته خمره نیلی - وردگ چیت ساز مانند پر طاوس کاهی  
 رپسته و کل پنجه و آسمانگونی و فیلی - بزاز را بکفن فروشی مدار و زبان حال  
 مترنم باین بیت ابدار \*

را حتی نیست نه در مرگ نه در هستی ما  
 کفن و جامه همه از سر یک کرباسند

عطار اگرچه از کافور گرم بزار اما از هزار جهت دیگر در آزار - خیاط را از  
 حسرت بیخوردی و بیخوایی سوزن بچشم - و نمده مال بر روزگار خود گرفتار  
 تر از نذل در پسم - چرم سازانرا بسوز پوست اناری و جفتی و بفقش -  
 و چرم دوزانرا از دهشت مست بدروش - بر روی مسک نشان الفقر سواد  
 الوجه کرده - و آهنگر بکدازیم کوره اشنها را آتش کرده - بیطار از کسادکار  
 داغ در دل - و مکاری از بیکاری فرد مانده تر از خر در گل - پالان دوز را  
 کار پیری - و قائمه تاب چون موسی از لاغری - بفا را دست بخاک بک -  
 و ادای ناله بکهنهان فلک - خستمال با قالب خبی خسته - بوسفکترش

مانند فرهاد بکندن جان شیرین مکر بسته - نجار چون کمان دوال همین پوست و استخوان - و قفداق قراش در لیس کشیدن تخته خون - خراط سرگشته تراز کوی چوگان نوسواران - و شانہ قراش پریشان تراز زلف گلعداران - و دولابی از همه اعضا گویان و زاران - و همگی از حیوت سرافکنده تراز تیشه و مده غم در گاویدن زک و ریشه - آب بند چندان افسرده که پندارن جهانرا آب برده - نلکچی چون ماهی بخاک طپیده گوئی فرشته بر مغزش کوبیده - قلاش را چون شباک دریده بند از بند بریده - عصار در این تفنگدار فشار و باز خواست کفجد افشار - سیافرا کار بجان و کار با استخوان - پشت کمانگر خمیده - و زرده زهمال بریده و صورت نیرگر گردیده - چشم زره گر تفنگر از حلقه زره - و گلوی تفنگساز چون میل تفنگ پرگره - چلسمه از خجلمت اسم بی مسمی شرمانده - و خورده فروشانرا آه در بساط نمانده - دلال از کساد کار دست بر دست نهاده - و صراف چون زر مالیده از سکه افتاده - جواهری دانه زمرود سیراب را ندانده گندم سبز داده و طبق لولوی لالا را پهلوی طبقیزه نان کشاده - زرگر چون سیماب از بید خودی و حکاکرا اشک یا قوتی و رنگ زمرودی - علاقه بند چون ابریشم مقراض بریده - و چکین دوز تاجیان فلک را بجوی نخریده - گاز را گوئی تیزاب بلا برده - و سمور در سوزن به پهلوی خورده - رفوگر را پرده عنکبوتی پاره - و ساروقچی را کار خرابتر از نفس نفسه مفاره سوزنگر از درد ضعیفی در خار خار - و شماع را روز روشن شب تار - نی ساز را پوست بر استخوان کشیده - و دود در دل پیدچپیده - جیلا نگر را رنگ زرد و میان چون میدانه قایان پر از درد - شیشه گر در کوزه غم چنان گداخته که گوئی بمینای فلک سنگ انداخته - کوزه گر بیوجود تراز خم بی باده - و کاشی ساز چون سفال شکسته از مالیت افتاده - کاتب را چون لیته دیوات امما بهم چسپیده - و مغز استخوان مانفد قلم خشکیده مذهب

را دل چون خامه تحریر خراشیده . و محافرا شیرازه اوضاع از هم پاشیده -  
 مصور همانند قالب تصویر خشک - و حیران - و مهندس چون زیانه پرکار  
 سرگردان - منجم در طالع غیر مسئله چیزی ندیده - و کف الخضیب را بیگ  
 کف نان نخریده طبیب را امعای سته منعصر در معای صایم - و مرض جوع  
 لازمتر از تب دایم - رمای هرچند نقطه رانده جز بخازه باد فرساده - ارباب  
 کمال در کمال بی اعتباری و فرهنگ دانان چون تقویم پاری - لعبت باز  
 بصورت قوا کوز قالبی بیجان و مارگیر مانند مار گزیده بر خود پیچان - هنگامه  
 معرکه کبیر سرد تراز بزم کوفتاریان - و دهن قصه خوان خشکتر از دهنه  
 ماداریان - قهوه چپی را از دخت سیاه دیگ سینه در جوش - و پرورش  
 دل بر خواسته تراز دو دو مارفلیان پرورش - شب باز را روزگار تیره و آتشباز  
 چون موشک آسیا خیره - پهلوان چون کمان کبابه و کستی گیر بخاک  
 افتاده - مسخره آگرا دبدۀ پر آب و ولندران را بغداد خراب - نوادانرا ششدر  
 مراد بسنه و شاه اندازان مات نشسته - باده نوشان را از کباب دل مزه  
 و طنزان را مدار بیوست خیار و خربزه - نوجوانان را بیاض خط رخسانتر  
 از صبح صادق و زبان حال باین مضمون حقیقت مشحون ناطق • بیت •

شد از فسار گردون موی سفید و سر زد

شیری که خورده بودیم در روزگار طفلی

ماه طلعتان در این شکنجه متالم تر از قمر در قوس و والا فطرقان از غایت  
 اضطراب پر سماجت تر از عباس دوس - کلطبعان را که از پالوده مثلث  
 حدجره ماوقف بود زندگی بخار زرد و نازک مزاجان مشکل پسند را آب گرم  
 و نان سرد - توانگران را مایه تفکر از ظرف دنی زادگان و کدخدایان را خانه  
 پاک رفته تر از دل آزادگان - بزم حریفان از بی برگی پر آشوب تر از آشیان  
 زنبور دماغ مطرب خشکتر از کاسه طنبور - شاهدا از قحط رجال موی کزان



و مویه کزان و عشقبازان را معشونه ماهر و عبارت از فرص بان - رخسار  
گلعداران گاهی تر از طلعت ماه و خرمین حسن گندم کون هم بر یک  
پرکاه - شقه نان دایره تو از سیمای ماهپاره و بوی سفره چون شمیم پدراهن  
یوسف روشنی بخش نظاره - سروقدان خشک ایستاده و نرگس چشمان  
دیده حیرت کشاده - سیه زلفان از پریشانی سودایی و مشکین فافان وحشی تر  
ز آهوی خطایی - شیرین دهنان تلخکام و آئینه بدنان زلفام - لاله عداران  
داغدار و گلچهره گانرا بخون دل مدار - گل اندامان چون آشفته گل و دل  
آرامان بی آرامتر از بلبل - پیرویان سبکتر از طرف خالی و سنبل مویان  
پایمال تر از دلتش قالی - شمع فروغان با چشم گریان آتش در گریبان افروخته  
و پروانه وار خرمین هستی خود سوخته - سیم ذقنان چون نقره قلب در ناروایی  
و یاقوت لبان چون نگین دولایی برسوایی - مخدرات تنق احتجاب را سراق  
عصمت سرنگون و نمازان باشاعه و احسه در سخنان گوناگون - نو عروسانرا حجله  
کامرانی زویه بیت الاحزان و تازه دکاران چون رنگ حنا از دست رفته  
بهارشان خزان - در هر کمین گاهی هزار کبک درمی بیکداده شکار و در هر گوشه  
هزار زهره مستوری پای بنگار - و مساطه را دلتش پریشانی از پریشانی خوانا  
و حنابندان را با امید یک پنجه نان پنجه بچقا - فوال با دف دریده چون  
جلاحل در نف تکف سوزن و آهنگ شیون سوزن - پیر خرابات که مراد  
دهنده جوانان بود چون پیران بی معجز خراب و دیر مغان از بس اضطرب  
بر همخورده تر از آخر مجلس شراب - حمامی از سوخت گران کاپیده  
و دلتش از کار و بار چاهیده - دلاکرا چنان روزگار نسرده ده گوئی موی سر شراباد  
برده - ستغیانرا مدار بدوندگی و بآب ناشتازندگی - گدایان در اطراف مساجد  
چون صفوف جماعت در حال فموت و ملایان از قطع وظایف مدارس  
متفرق بر طلب فوت لایموت - مبتدیان بیعوامل بر سر خرمنها بصورت این

عصفور - و متوسطان چون ابن جوالیقی بفکر مسئله حاصل و محصول و توسعه ظرف و جار و مجرور - و منتهیان چون میر باقر قاپو در سر محلات بتعویر مسئله احتکار و تفکیع نصاب غلات - خدمه بقاع مدت‌ها آتش‌حیز نظورده و عمه موت از حسرت نان و حلوا مرده - مهمانان از آمدن و نرفتن چون آزار ضیق النفس و طفیلیان طبع آزار زنده تر از خرمکس - گوسنگان در سرگذرها از حرکت افتاده مگر بهوس لقمه دهن کشایند که فتحه اخف حرکات است یا بامید پارچه نان از جا بجنبند که الساکن اذا حرک حرک بالکسر - مقربان بامید یکدانه هزار تسبیح هزار دانه گردانده و بر سو یک لقمه آتش هزار و یک قل هو الله احد خوانده - متهجدان را ناوله راقبه منحصراً در صلاة استطعام و ذکر چیز عبارت از سوره مایده و ختم انعام - سحر خیزان را آواز خراشیده و کوئی شیطان در کوششان شاشیده - درویشان صاف ضمیر دایما در این اندیشه که از کدام جهت فتوحی رخ نماید یا از کدام مطبخ بوی عشقی آید که بقدم صدق و زاد تقوی بان شنابند و مقامات خمس اهل حال اعنی شوق و انس و انبساط و قرب و اتصال بذوق آن دریابند - عوفیان چون کبوتر یا هو بهوای یکعبه دشت پویان و حاجیان احرام بادیه حجاز بسته بصلای یکدانه خرما چون بلبل بانگی لبیک گوین - محتسب در بازار باستباحث میثه مضطربان را دستوری داد و باسقاط عقوبت از سرقه طعام بالش نرم در زیر سرها نهاد - مالوجهات دیوانی همه مفکسر و موقوف بمحال - و اهل دفتر بسر گردانیدن ارباب حوالات مانند بوقلمون از انفعال - انبار دار بصورت تازی لافرمیان و تحویلدار هوای راجاد در همیان - طایفه قزلباش قدیم که ترکانه دعوی قلکی می نمودند سر بر زدی دست نهاده بکنج کامرادی غنودند - و از زحمت نفش و چافچور آسودند - گفتگوهای محکمه قضات منحصراً در دعوی انفاق و شقاق و طلاق و قطع لرحام و نفی اولاد خشیسته

املاق - در دیوان بندگان عالی همه همین عرایض شکوه روزگار خواندنی و در  
 سرای دولت پیرا هدین مهمان عزیز آمدنی و ماددنی - بمیر و کان بجمع  
 فخایر در کار و فنون معامله منحصر در زمیمة احتکار - گوشت چون کبریت  
 احمر روی نهفته - و مرغ و جود عنقا گرفته - بزغاله در بازارها عزیز از قوچ  
 اسمعیل - و ماده گاو هم بهای بقرة بئی اسرائیل - ماهی از چشمهای  
 سفره دام صیادان نهنگی جسته - و در قعر طبقه هفتم بماهی زمین پناه  
 جسته - کلفک از های و هوی قهال دست اندازان لانگیر خود را بفلک  
 رسانیده و از هول جان بزیر بال نسر طایر کننایده - آهو از بیم سگ  
 شکاری در پشت کوه قاف قامت متواری و گرگان روباه باز شیر شکار در  
 کمال خجالت و خواری - چون بهاء بدست تہی معاودت و طعمه قوشرا  
 از قصابخانه صاعدت - اسپان تازی از بیعلیتی بصورت اسپ شطرنج  
 نزار و خزان گران بهای مصری و لکسنائی از زار گرسنگی در راز زار - و چند  
 سال حال بدین مذوال بگذشت و فسادت بر قلوب مردم غالب شد  
 و رحم و مروت بالمره رایل گردید - و مهر مادر از فرزند برخوردارست  
 و ضعفا باطعمه غیر معتاده میل نمودند و انواع امراض عزیزه پدید آمد  
 و موت شیوع بهم رسانید و چنان شد که اکثر خلق از اصل بلد و بلوکات  
 خصوصاً بلوک میاناب بکلف رسیدند و بقیة السیف در کمال پریشانی  
 و ناتوانی بانظار اجل موعود باقی مانده لیکن در اوایل این سال آثار  
 فی الجلال فی الجملة بظهور رسیده و محصولات بهتر از سنوات سابقه  
 بعمل آمده و نسعیرات مقداری معتد به تنزل نموده و اگر این فتنه که  
 بالفعل در عربستان برپا شده است زود فرو نشیند و اشرار مدفوع شده  
 امنیتی در طرق و شوارع پدید آید امید هست که حال مستقبل بهتر از  
 ماضی باشد \*

## \* شعر \*

گیرم که فلک همدم و همراز آید    نا سازی بخت بر سر ساز آید  
یاران عزیز از کجا جمع شوند    این عمر گذشته از کجا باز آید

## فصل بیست و هفتم

در این سفوات فقط بسیاری از خاندانهای قدیم بر افتاد و مردمان عزیز از آبرو بیرون رفتند و ذخایر و نقایس که روزگارهای دراز در زوایای مخازن و محازر مضبوط بود در معرض بیع دست بدست افتاد و باین تقریب نوشتجات کهنه بسیار که بغایت بعد عهد احمدی از اهل عصر بر مضامین این ها مطلع نبود بیرون افتاده مردم بمضمون آنها اطلاع حاصل نمودند ازان جمله وقفنامه مسجل بسجلات بسیار از اعیان علما و سایر معارف مورخ بتاریخ خمس و ستین و سبعمائه که اکنون چهار صد سال تمام است باین مضمون که محمد بن اسماعیل بن عبد اللطیف بن اسمعیل ابن غیاث الدین محمد بن شیخ الوری کهنف الدین اسمعیل النصری در محله چهلپنه شوشتر بقعه مشتمل بر مسجد و مدرسه و خانقاه بقا و املاک بسیار ارثی و احدثی و ابنیای و اقطاعی بموجب ارقام موجوده ملوک عصر جهت مصارف ابنیه مذکوره بشروط و فیودی که بتفصیل تمامتر در بهایت دفتر و احضیاط مرعی و منظور داشته است وقف نموده و وقفنامه بخط واقف مذکور است و از شوری که از جهت حزم و تأکید امور مزبور و کوفاه کردن ایدی متعلبین تصریح نموده نهایت رزانت رای و مقانست خيال او معلوم میشود و املاک بسیار دران نوشته نام بوده شده اثر آنها الحال مجهول و منغیر الاسم و الرسم ازان جمله قیصریه بزرگ و کوچک و آسیای صوابی واقع در بند ترازو و آسیای واقع بر پایه بلخ برونان و اراضی شرآبان و طاشانان از پند ماهی

بازان تا متصل به بشرآباد و اراضی برونان و بستان طاش علیا واقع در برونان و دولابها و شایب و شاک روان و اراضی سعدآباد و مزارع و بخش شکرستان و بستان ملکدار و قریه کفعاو بیشه میقانان و انهار بهاء الدین شریف و از این مقوله موقوفات بسیار ذکر یافته که اکنون حقیقت هیچک معلوم نیست و چیزیکه اسم آن بر جا مانده همین طاش علیاست نهایت رسم وقفیت ازان مسلوب و در عداد املاک خالصه معدود و محسوب است و در اصل بلد و موضع بقعه معروف بشیخ اسمعیل میباشد یکی حوالی رود دودانگه در محله مائمیروان الحال خرابست دیگری مابین محله خراطان و علافلان و آن نیز مشرف بخرابیست و محتمل است که یکی از این دو همان شیخ اسمعیل قصری باشد و این عمارت موجوده الان بذای شخصی از ارباب خیر است حاجی جلال نام معاصر ملا کاسبی سابق الذکر و تاریخ آن در دیوان کاسبی بدین وجه مذکور است \*

شیخ اسمعیل قصری آنکه بود بحرقة-وی زنده خیل کرام  
 در طریقت قدوة اهل سلوک در شریعت پیرو خیرالافام  
 در دل حاجی جلال الدین فکند تا کند تعمیر این عالی مقام  
 کرد آدمومن ز فوط اعتقاد جهد تا این کار یابد انتظام  
 عیدی بنا دگر از روی صدق کرد در این باب سعی و اهتمام  
 کاسبی تاریخ آن جست از خرد گفت کونیکو مقامی شد تمام

و با این وقفنامه دو طغرا رقم بیرون آمده طوماری بسیار طولانی مشتمل بر وصالات بسیار و همه جا بر سر و جل از رو باسمه بسیار بزرگ بسرخي زده اند مشتمل بر کلمه تهلیل و اسماء حضرت رسالت پناه و چهار یار و در یکی ازان در اسم صاحب رقم الواثق بالمعبود محمد بن محمود مورخ بتاریخ اربع و اربعین و سبعماهه بکهنزه بمضمون امضای اقطاع مزرعه مرغا از دستوا

مضافات آن مهک و لبانک و غیر ذلک و دویست جریب از مزارع حویزه  
از عسکر مکرم و زامهرمز و سایر بلوکات خوزستان و او را هزار و صد دینار نقد  
سه ساله بخوی که از ایام خلفای بنی عباس مقرر و مستمر بوده با اقطاع  
بگر که الحال اسم هیچک معلوم نیست الا کشتی سرخکان و آنچه از طاشات  
و شکک بسبب احیاء موات شرعی اختصاص یافته و تاکید و مبالغه بسیار  
در مراعات و تقویت جانب مزارعان و بر زمینان و کارکنان شیخ زاده معظم و معاف  
مطلق داشتن بساتین و نخیلات و مزارع برنج و جوزق و سایر حبوب صیفی  
شجوی که در بلاد خوزستان داشته باشد از کل تکالیف دیوانی هوایی  
مستمری و بیکار و تحمیل و سخره و رجوع نمغا و غیر ذلک بهر اسم و رسم  
نذا ما کان و دیگری مورخ بتاریخ سبع و خمسین و سبعمائه بدزول بمضمون  
عسین بنای مدرسه و خانقاه شوشتر و اینکه چون عالیجناب مشارالیه  
قبول انداز جهت مصارف این در بنای خیر راغب نبود قریه مرغا من  
عمال دستوار با رعایا و زارعین آنمحل بصیغه اقطاع تملیکی بجنابعالی  
اولاد او نسل بعد نسل الی ان یرث الله الارض و من علیها ارزانی داشتیم  
من بدله بعد با سمعه فانما اثمه های الذین یدلونہ و از مطالعه این  
پروانجات مفهوم میشود که سلاطین ساف را بعمارت بقاع الخیر و ابواب البر  
عنایت عظیم بود و این معنی را سبب نیکنامی و رو سفیدی دنیا و آخرت  
خود میدانستند و باین سبب هر لاحق بر سابق میافزود و علما و اشراف  
روز بروز کار بالا میگرفت و ترقی در احوال بهم میوسید و مردم را باین سلسله  
و رغبت و حسن اعتقاد زیاد میشد و چون این شیوه بنهایت رسید بمضمون  
اذا تم امر نقصه ترج زوالا اذا قبل تم

باصابه عین الکمال قصر جلال این طایفه خلل پذیرفته و کدکب رفعت این کوه  
از اوج شرف و قبول بحضیض هبوط و افول منزل گرفته و آنقدر که اسلاف

این سلسله بفراغت روزگار گذرانیده بودند کار اخلاف بمشقت و پریشانی افتاد و ناخن فکرت بهیچوجه عقده از فرو بستگیهای ایشان فتوانست کشادگی الزمان بقوه فی شبیبه خبرهم او تیغاه علی اللهم

## فصل بیست و هشتم

در شهر صفر هذمه السنه عباس قلی خان سابق الذکر که در محال پشتکوه فیلی مقیم بود بدزفول معاودت نمود - و اهل بلد با او یک جهت گردیدند و مهر علیخان که قا آنوقت حاکم بود از شهر بیرون آمده بقلعه بغداد که خود در یکفر سخی بنا نموده بود قرار گرفت و منسوبان و اتباع درانجا بار پیوستند و عباس قلی خان در دزفول مستقل گردید و شیخ حرب بن کریم بن حذیفه که با مهر علیخان نسبت مصاهرت داشت تعصب نموده شیخ سعد خان را با سایر مشایخ آل کثیر بمحاصره دزفول کشانید و حاجی طالب بن حاجی صوفی بن پرویز آقای کرجی دزفولی را که منجمله مخصوصان قدیم عباس قلی خان و جهت انتظام مهم او وارد حضور مشایخ شده بود مواخذه و مصادره نمودند و در این مولی مطلب با اتفاق ثامر بن القادر بن عبد الخالق بن فریح و شیخ مذکور بن عبدالید بن بلاسم و سایر مشایخ آل سلطان آهنگ تاخت و تلبیه جماعت آل کثیر نمودند و قبل از حرکت از حویزه این معنی را ببعض اعیان این ولایت اعلام و ایشان را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند و مشایخ آل کثیر بعد از استماع این خبر از محاصره دزفول بر خواسته باستعداد مدافعه دشمن پرداختند و شیخ عبدالاله بن عرمان بن خذیفه بخصوص استمداد از اهل این ولایت عموماً و از نواب محمد رضا خان خصوصاً وارد شهر گردید و سید فرج الله بن سید محمد صادق کلانتر که با نواب عالی نسبت مصاهرت داشت برفاقت

شارالیه نهضت نموده از هواخواهان و مفسوبان جمعی کثیر متابعت  
 کردند و آل کثیر باین جمعیت قوی حال گردیده در کنار رود کرخه منزل  
 ساختند و مولی مطلب با عساکر خود در مقابل ایشان در انطرف مشط  
 زول نمود - و چون موسم بهار و آب سیل در طغیان و عبور از شط متعذر بود  
 لرغین مدتی مدید از تفرول یکدیگر ممنوع بودند تا بعد از فرو نشستن آب  
 پیوستن عباس قلی خان بمولی مطلب باین طرف عبور نمودند و نایره  
 محاربه و مجادله و قتال اشتعال ورزیده مدت چهار ماه بدین منوال بگذشت  
 همه روزه جمعی از طرفین مقتول و جمعی مجروح میگرددند - و باین  
 تقریب بسیاری از زروع بتلف رسیده خنسرانهای کلی و ضررهای بی پایان  
 بعباد الله رسید و ضعفا و دردمندان بغایت متضرر گردیدند و در اکثر معارک  
 سید فرج الله لوازم فرزانی معمول و اعراب بوجود او مستظهر بودند تا اوایل  
 ماه مبارک رمضان آن مقدمه بخوی از انحصار صورت نوعی پذیرفته هر یک  
 بمنزل خود مراجعت نمودند و در خلال این احوال نواب اسمعیل شاه  
 باتفاق جمیع امرا و امضا و ارکان دولت و عساکر رکاب از دارالسلطنه اصفهان  
 بقصد تادیب و تذبیه سرکشان فارس حرکت نمود و اختیار امور دولت  
 و حل و عقد کلیات و جزئیات احوال سلطنت از هر جهت با علی مردان خان  
 بن علی حیدر آقای ناظر بختیاری چالنگ بود و در حین معارفت از شیواز  
 فیما بین امراء اختلاف و نزاع طاری شده نواب اقدس باتفاق کریم خان  
 زند و علی صالح خان هفت لنگ بختیاری و سایر خوانین روانه اصفهان  
 و علی مردان خان با اتباع خود را بکوهستانات گرمسیر بختیاری کشیده  
 و چون سلسله سرخیان بختیاری را از قدیم الایام با آبا و اجداد کرام سید  
 فرج الله مذکور رسم پیری و مریدی در میان بود بواسطت سید فرج الله  
 فیما بین علی مردان خان و شیخ سعد خان سابق الذکر و سایر مشایخ عرب



آل کثیر طریق موصلت و مواخات مسلوک گردید و ابواب رفیت و آمد از طرفین مفتوح و عهد صداقت و یکجهتی را با پیمان و موثیق مغلظه استوار نمودند و شیخ ظنون بن شیخ سعد خان با فوجی از ملازمان در منزل بذوار بختیاری بمعسکر علیمردان خان پیوسته تا اکنون درانجا متوقف میباشد و از معارف دزفول نیز جمعی کثیر ملحق و رسم خدمتگاری بتقدیم رسانیدند و معظم الیه باقتضای سخاوت ذاتی و فتوت فطری نسبت بهر یک علیحده انواع مکرمت و صورت معمول و انحصای جوایز و صلاهی لایقه مبدول داشته همگی را مشمول ریزش و احسان فراوان نمود و با وصف آنکه اکثر ذخایر و نقودان سرکار بسبب فتوری که رخ نموده بود از دست رفته بمدلول صدوقه ما بالذات لم یتغیر در همت ذاتی و فطرت جلالی بهیچ وجه نقصی و قصوری راه نیافته و باشاعه صفوف مواهب صیت کرم باقصی بلاد عالم رسانیده و رکائب عزم باستفتاح مقام عظیمه منوجه گردانیده و نرد زبردستی با فلک حقه باز باخته بمضمون بیت حافظ شیرازی مترنم ساخته \*

\* بیت \*

کمند صید بهرامی بیفکن جام چم بردار  
که من پیمودم این وادی نه بهرام است و نه گورش

## فصل بیست و نهم

نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بن شاه عباس بن شاه صفی بن صفی میرزا ابن شاه عباس بن شاه محمدخان بذده بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی پادشاه هشتمین این سلسله بود و ایشان همگی امامی مذهب بودند و در ترویج این مذهب و نسج سایر مذاهب یساعی، بالغه مبدول می داشتند و از این سلسله کسیکه مذهب

خود را تغییر داد همین اسمعیل میرزا بن شاه طهماسب بود که در ایامیکه پدر بزرگوار در یکی از قلاع خراسان او را محبوس داشت بسبب همصحبتی یکی از علمای مخالف که در آنجا نیز محبوس بود مذهب تسنن اختیار نموده بود و چون پدر او وفات یافت و ثوبت دولت باو رسید متظاهر بانحراف از طریقه اسلاف گردید و او خود منجمی بی نظیر بود که از معاشرت همان عالم استفاده نموده بود و جلوس در مجلس پادشاهی و سکه و خطبه و جیقه و سایر خصایص سلطنت را موقوف داشت بمساعتی مسعود که خود اختیار نموده بود و قبل از رسیدن آن وقت اجل او رسیده چون بسبب غلو در تسنن قلوب از او منحرف بودند او را مسموم نمودند و برادر او شاه محمد خدا بنده منصوب گردید و سلسله صفویه سادات و علماء و اشراف را بغایت تکریم و تعظیم می نمودند و مساجد و مدارس و بقاع الخیر بسیار بنا نهادند و وظایف و ادارات و سیور غالات و اوقاف و رواتب فراوان مقرر داشتند و طلبه علوم را نیکو تربیت نمودند و در مالوجهات و ماخوذات دیوانی تخفیفات و مسامحات بسیار از ایشان واقع میشد و رعایا برفاه حال و فراغ بال زندگانی می نمودند لیکن شاه سلطان حسین مردی عاجز ضعیف الرای بود و از عهده نظم مهام سلطنت بیرون نتوانست آمد و در امور عظیمه عربتمی که ملوک را می باید نداشت و در ضبط قواعد ملک فرو گذاشت بسیار می نمود - و چون این احوال بطول کشید قوانین مقررده اسلاف خلل پذیرفت - و نفوس شریزه آغاز خلاف و عصیان نمودند - و در هر طرفی صاحب خروجی پدید آمد - و فتنها برپا شد و معمورها بخرابی کشید - و در مالیات دیوان کسر و کاهش بهم رسید - و وظایف و سیور غالات مقطوع گردید - و سپاه از استعداد افتادند - و رفته رفته بایفجا منتهی شد که محمود از قلعه‌ها قصد دار السلطنت

اصفهان نمود - و چون استیلا یافت پادشاه را در یکی از عمارات مخصوصه  
محبوس و برادران و اولاد او را که در اصفهان بودند همگی را مقتول  
نموده و جمیع خزاین و ذخایر سلاطین سلف را از نقود و اسلحه و دواب  
و غیر ذلک متصرف گردید - و قشون باطراف فرستاده اکثر بلاد فارس  
و عراق بر او مسلم شد - و سکه او در همه جا جاری گردید - و چون او را  
خبط دماغی عارض شد که بعض سخنان و حرکات بیهوده از او بظهور  
میرسید - اشرف سلطان بن حاجی انکرة که عمزاده او بود او را مقتول  
و خود بجای او جلوس نمود - و چون اشرف شاه از اصفهان فرار نمود در  
عرض راه که بقندهار میرفت او هم مقتول گردید - و در خلال این احوال  
شاه سلطان حسین بدست یعقوب خان افغان مقتول گردید - و صفی میرزا  
که در خوزستان صاحب طبل و علم بود در کوه کیلویه ایضا مقتول  
و شخصی دیگر در محال دیناران ظهور نموده خود را عباس میرزا نام  
و بسلسله صفویه منسوب می نمود - و ازاده شوشتر نموده در حوالی شهر  
جمعی از طایفه افشار کقدرلو او را استقبال و در همانجا مقتول نمودند -  
و سید احمد خان بن میرزا ابو القاسم بن میرزا رأی در متولی روضه رضویه  
که از جانب مادر نسب بصفویه میرسانید - در بلاد فارس مدتی نوبت  
دولت کوفته بالاخر مغلوب افغان و مقتول گردید - و اسماعیل میرزا نامی  
در بلده ماسوله طبرستان ایضا بادعای نسبت صفویه ظهور نموده  
آخر الامر مقتول و ملک محمود سیستانی را از نسل ملوک کیان قدیم  
در مشهد مقدس صاحب سکه و خطبه و جیقه شده بالاخره او هم مقتول  
و شیخ احمد مدنی در بلاد بغداد و سواحل فارس ریاست افراخته  
و بخدایح و لطایف الحیل خلقی کثیر از عوام الناس را مرید خود ساخته  
مدتی مدید در امر خود مستقل بود - و عاقبت مقتول و شاه طهماسب

بن شاه سلطان حسین در ایامیکه نادر شاه بهندوستان بود حسب الامر  
رضا قلی میرزا ولد اکبر و ولیعهد او در سبزوار مقتول و بعد ازان نادر شاه نیز  
مقتول و جمیع اولاد و برادر زادگان او در عرض مدتی قلیل همگی بتهمت  
سلطنت مقتول واحدی از ایشان باقی نماند \* \* \* بیت \*

سر بلندی مکن اندیشه که همچون ناخن  
هر که در بند قرقیست سرش در خطر است

## فصل سی ام

مولانا محمود حلمی شوشتری شاعری تیز زبان و فصیحی نکته دان  
دبو - و او را در مدح علی سلطان و طهماسب سلطان و شهبلی سلطان  
سابق الذکر قصاید متعدده است که در دیوان او مذکور است و در مدایح  
میر محمد باقر و میر صدر الدین ابن میر سید علی صدر و مرثی اینتان  
منقطعات بسیار دارد مشتمل بر انواع صنایع شعری از ترجیع و ترکیب و توشیح  
و غیر ذلک که از انجا کمال قدرت او در فن سخنوری مفهوم میشود - و او را  
با ابوطالب کلیم معارضات و تعریضات بسیار است که ناظران از سیاق  
سخن او استنباط می نمایند - و آنچه از دیوان او موجود است قریب بشانزده  
هزار بیت می شود - سوی آنچه اسقاط نموده اند از هزلیات و اهاجی  
رکیکه و او را در مدح استاد ملا حامدی غلو و مبالغه بی پایان است -  
و قصیده در مدح حضرت صاحب الزمان علیه السلام بتکلیف استاد  
حامدی در دیوان او مسطور است - و چند بینی ازان جهت آموزش  
بیت میشود \* \* \* قصیده \*

شواب اهل محبت بود می منصور  
شہید عشق نفوسد بجز شراب طهور

در ابوابی عشاق و ذره بنگر  
 صفای وادی ایمن سنسای آتش طور  
 چراغ بزم محبت بود نه خورشید است  
 که هر صباح جهانی ازان شود پر نور  
 صفای ظاهر و باطن معجز که ممکن نیست  
 مگر دمی که زنی آستین بشمع شعور  
 ز دل برون نکنی تا حدیث چون و چرا  
 ز موز نشنوی از ساکنان بزم سرور  
 دلا ز مردم دنیای دون صغیر و کبیر  
 وفا معجز که از ایشان نیاید این دستور  
 گهی بسجده از صاف سر فرود آرند  
 که شهسوار امامت کند ز غیب ظهور

وله فی الغزل

سربخوابی دلم چند دهی تو ناز را  
 گرم کند نگاه تو زمرمه نیاز را  
 شمع حقیقتم مگر نور هدایتی دهد  
 و رفد چه روشنی دهد مجمر مجاز را  
 از پی بردن دلم چند بشیوه فریب  
 بر سر یک دگر زنی سلسله دراز را

و ملا حلی در صنعت تاریخ دستی دراز و دهنی نکته پرداز داشت -  
 و اکثر وقایع کلیه و جزئیه را تواریخ مناسبه گفته و قطعات موزونه نظم نموده  
 مانند وفات ملا عیسی و ملا عبائی و ملا حامدی و ملا سلیمان و رشید او  
 عنیبی و غیرهم و ضمن قطعه تاریخ هر یک مبالغه بسیار در مدح او

نموده و اکثون احفا و عیسی و عبائی و غیبی معروفند نهایت از دیگران  
 احدی معروف نیست - و از ملا حلمی خود نیز بهیچوجه اثری و نشانی  
 و بغیریک نسخه سقیم از دیوان او چیزی بنظر نرسیده - و این ضعیف در  
 ایام طفولیت از خواجه عبدالمحمد زایرا که مسلم شعرای عصر و منجمه  
 معمربن بود - و ظاهرا در اوایل حال خود ادراک اواخر عهد ملا حلمی  
 نموده باشد - استماع نموده که هرگاه ندما از مولانا تاربخنی سؤال  
 می نمودند - بدیهه ماده آن بزبان او جاری میشد - و بعد ازان قطعه  
 موزون می نمود - و ملا کاسبی سابق الذکر شاگرد ملا حلمی است - و در  
 دیوان ملا حلمی در مدح علی پاشا والی بصره قصیده مسطور است از  
 بحر رمل و در دیوان ملا کاسبی ایضا به تتبع آن مطلع ملا کاسبی است -

### • مطلع •

عید قربان شد که چشم یارفتانی کند

هرکه را بیدند بتدیغ غمزه قربانی کند

و این ضعیف در مدح حضرت امیرالمومنین تتبع نموده چند بیتی

\* بیت \*

ثبت میشود \*

نوبهار آمد که نرخ عشرت ارزانی کند

می فروش از گرم بازاری گرا بچانی کند

محتسب از کف دهد بیرون عیان اختیار

توبه کار از کرده اظهار پشیمانی کند

زاهد دیندار قوسم روزه بکناید بمسی

کیش ترسانی در آیین مسلمانی کند

آنکه از شب زنده داری مهر دارد برجبین

چون برهن بت پرستی نقش پیشانی کند

شیخ صاحب معرفت صفت پیرانه سر  
 کار خود را سخت بیند سست ایمانی کند  
 کم کند از بیدخودی صوفی شمار اربعین  
 دست، در جیب هوای نفس شیطانی کند  
 سر کشد مستانه از خم فلاطونی حکیم  
 آنچه دارد جمله صرف جسم روحانی کند  
 پارسا بیرون شتابد از حریم اعتکاف  
 در خرابات مغان کاری که میدانی کند  
 پیر مکتبخانه علم و ادب چون ابلهان  
 از هوس بیدوده بازیهای طفلانی کند  
 حاجی از راه حرم نیست کند احرام باغ  
 عشق را لبیک گوید جان بقربانی کند  
 خواجه جان سخت از همیانچه بکشاید گره  
 رایگان ریزش چه کشتیبان طولانی کند  
 دل بصحرای جفون هر دم کشاید بال شوق  
 خنده کبک دری بر عقل یونانی کند  
 نسخه دستور استاد رصد بند خیال  
 چون خط تقویم پاری کهنه بطلانی کند  
 دست استاد ازل بهر رموز معرفت  
 نقشها بر گل بشکل خط سریانی کند  
 قفل از مخزن کشاید ابرو بر دریا و کان  
 چون کف ارباب همت گوهر افشانی کند  
 روح بخشاید بعالم جنبش رگهای ابر  
 هم جنان کاند در بدن رگهای شریانی کند

## تذکره شوشنر

بر فراز کوه و روی دشت از فیض سحاب  
 سبز نو خیز خیز موی زندانی کند  
 آنچه را در عرض سال آماده سازد چرخ پیرو  
 گستراند جمله چون مفلس که مهمانی کند  
 جوش گل هرسو در اطراف خیابان جشنها  
 چون چراغان شب نور روز سلطانی کند  
 قازه گردد در چمن هر گونه طرح بزم و عیش  
 بلبل شوریده آهنگ غزل خوانی کند  
 هر طرف باد صبا درامن کنان دوران زفان  
 وز طرب گل در گلستان رقص شروانی کند  
 نستون چادر بسر پوشیده از نا محرمین  
 با حریفان در لباس آلوده دامانی کند  
 بوی گل چون نگهت پدراهن یوسف ز مصر  
 نور بینسانی بچشم پیر نفعسانی کند  
 دمبدم از مهر مهسد سبز طفل غنچه را  
 دایه باد صبا گهواره جنجانی کند  
 شاخ گل سنبل ز دم باد صبا چون زلف یار  
 گاه جمعیت کند گاهی پریشانی کند  
 حسن گل هر صبح افروز عذار آتشین  
 خون حسرت در دل لعل بدخشانی کند  
 سر بطنازی کشد چون غنچه از شاخ انار  
 رنگ خجالت در دل یاقوت رمانی کند  
 گستراند لاله در صحرا بساط مخملی  
 خار در پیراهن گلپای بستانی کند



دانه لالی شبنم هبندم در رخت گل  
 خنده بازیچه با لولوی عمائی کند  
 گرد راه شوخ چشمان در فضای کوچه باغ  
 سرمه در آوازه کحل صفاهانی کند  
 عقدها چون تاک دارم در دل پر خون فقر  
 حل مشکلات مگر ساقی باسانی کند  
 ساقی کوثر جوانمردی که هر انگشت او  
 صد ید بیضا بکار پیرو عمرانی کند  
 سر در ارباب سلامت آنکه بر روی پلاس  
 حکمرانی بر سر تخت سلیمانی کند  
 از ازل همدستان گردیده تا در درگهش  
 خضر سقائی کلیم الله درباری کند  
 آن شهزاده‌ای که هر جا گستراند ماده  
 صد مسیحا بر سر خوانش مگس زانی کند  
 از دم پر فیض او جبریل با لوح و قلم  
 معرفت ادراک چون طفل دبستانی کند  
 مختصر باید سخن در مدح آن عالی جناب  
 بی ادب باشد گدا چون قصه طولانی کند  
 یا امیر المؤمنین از فیض عامت همتی  
 کشیم در چار موج غم نگهبانی کند  
 نامه ام یکباره سازد از خط باطل سفید  
 فارغ البالم ز قید وهم ظلمانی کند  
 در ستانت شاد کام و دشمنانت ناکام  
 تا جبین "بسم" از فروغ مهر نورانی کند

## فصل سی یکم

چون حضرت سید نعمت الله رحمة الله و رضوانه علیه\* در دار المومنین شوشتر اختیار توطن نمود - و مردم را باکتساب علوم و معارف رفقت فرزد - همه مشتغولون و مستعدون بمدرس آن عالی جناب شتافتند - و در طلال تربیت آن بزرگوار نشو و نما یافتند - و اسامی جمعی از ایشان ترتیب حروف بنهجیکه در ذکر رجال معروف است در این تذکره ثبت می شود - حاجی ابوالحسن بن حاجی زمان بن حاجی عنایت الله سابق الذکر دانشمندی\* آگاه و در صفای ذهن و حسن فهم و سرعت انتباه آهه بود - از آیات الله و در مروت و فتوت و حسن سیرت و علوفطرت و سایر مکارم اخلاق و محاسن خصال بحد کمال بود - و در شهر صفر چهل و سه وفات نمود - و این ضعیف چند بیتی در مرثیه او گفته \*

اطار عن الجفن الکریم طارق سری  
 و اخبر ان المجد غاضت عیونه  
 و هد من العیاء اسمی بروجه  
 و عون المـزایا قد اصیبت ببعلمها  
 یخس مجیزات بکرب و انه  
 و این الذي یرجی لكل کویهه  
 و این الذي یسدی الایادی موسعا  
 و من لایمی الفاقدات عشائرا  
 و عروة من امسی و اصبح فایبسا  
 و کم بانس و افاه صفراء کفه  
 و اوقدنی اضلا عفا لاهب الاری  
 و نجم المعالی غاب فی افق التری  
 و اوطدار کان السماحة و السری  
 فقه من هلـوعات نوادب حسرا  
 الا این من یفشی المکارم فی الوری  
 و یلقی الوقود المستضیفین بالقری  
 علی منعم ضاقت یداه فافقوا  
 و این الذي یکسی الیتامی عن العری  
 و لا نعه رخو الیدین عن العزی  
 فعاد نعیم البال منن بالشری

و کم معدوم مستعصم بذیوله  
 طول المعالی او حشمت بعد فقهه  
 جزینا و کان الصبر منسا سنجیه  
 و لکنما للعید لیس وسیله  
 بتوات من ررض الجفان مبسوا  
 میر ابو القاسم بن میر محمد بن میر عیسی شیخ الاسلام از احفای و میر  
 نور الله سابق الذکر و در اجازاتیکه سید بخط شریف خود جهت او در  
 ظهر بعض کتب حدیث نوشته اطراً مبالغه بسیار در وصف او نموده و در  
 عفو ان شباب وفات نمود - ملا احمد بن ملا کاظم کبابی مردی خلیق  
 شیرین گفتار بود - و بمهم قضا چند وقتی قیام نمود - و چون مردم  
 از طور سلوک او ناراضی بودند تغییر یافت - و در چهل و شش وفات  
 نمود - حاجی عبد الحسین بن حاجی کلب علی کرکری مردی عالم  
 عامل پارسا بود - و مدتها در اصفهان و خراسان اقامت و از فضلا و علمای  
 آن بلاد استفاده نموده بود - و همواره بالطبع مایل بانزوا و خمول و از  
 صحبت اهل دنیا منحرف و ملول بود - و در علوم عقایه ید طوای  
 داشت - در سال چهل و یک رخت از این سوی عاریت برداشت -  
 ملا عبد الغفار بن خواجه تقی بن خواجه طالب بن خواجه اسمعیل ابن  
 خواجه افضل سابق الذکر مردی خوش صحبت بود - و از امراء و حکام  
 حظ تمام داشت - و باین سبب اکثر اوقات هنگامه درس او معطل  
 و سرشته اشتغال او مختل بود - و در چهل و هفت وفات یافت -  
 خواجه علی بن خواجه اسمعیل بن خواجه افضل صراف و او بقوت شعور  
 و مزید ذکا و حسن ادراک از اکثر اقران ممتاز بود - و با وصف کثرت  
 احتیاج و شدت فقر بتعفف و استغنا مدار می گذرانید - و اکثر اوقات نیز

## تذکره شوشتر

صاحبست. و تعطیل و در فن منطق<sup>۱</sup> مسلم بود - و در سال بیست و هشت<sup>۲</sup> وفات نمود - حاجی عزایت الله برادر حاجی ابوالحسن مذکور او تا آخر اوقات عمر دست از اشتغال باز نداشت - و در فنون کمالات خصوصا علم طب بی نظیر بود - و در معالجات او کمتر خطا اتفاق نی افتاد و حدس او بعدی صایب بود که بمجرد ملاحظه قاروره یا نبض ریض با اطلاع بر مجمل احوال از اخبار بعدای سابق و مبدء مرض سبب آن و سایر خصوصیات می نمود - و آنچه از حذاق اطباء یونان غیرهم بعنوان قدرت و غرابت در کتب متقدمین منقول است از مشارالیه مکرر بظهور میرسید - و وفات او در سال چهل و هفت بود - قاضی عزایت الله بن قاضی معصوم بن قاضی رضای سابق الذکر مردی خلیق یکسو سیرت خوش محاوره بود - و از حکام و اهل دنیا قبول تمام داشت - و مدت العمر بقضای این باد مشغول بود - و در حکومت اول<sup>۳</sup> عبد الله خان وفات نمود - ملا عید محمد قاری بن ملا صالح بن درویش شمس و ایشان از قدیم الایام متولیان مسجد جامع بودند - مردی وقیع خوش صحبت بود - و از علم لغت و تجوید و ادبیات و شریعات خصوصا فقه مواریث بهره تمام داشت - و مدت الحیات محرر محکمه بود - و در سال سی و هشت<sup>۴</sup> وفات نمود - و ولد او ملا محمد تقی خلیفه او شده و او طبعی موزون داشت - و کتاب نهج البلاغه الحق علامه حلی را رحمه الله علیه ترجمه لطیف نموده که مبلغ کمال از آنجا معلوم می شود - و در سال پنجاه و هفت<sup>۵</sup> وفات نمود - فتح علی آقا ابن آقا محمد ابن آقا اسد الله و او بالاصل از طایفه قراباش جغتو بود - و فطرتی بلند و طبعی درحمد داشت - و بواسطت سید دست از خدمت دیوان کشیده و تحصیل علوم اشتغال ورزیده و هفتاد و هفت<sup>۶</sup> سال قوافل بود که بمشاهد مشرفه بزیارت

میرفتند - و در سال سی و پنج<sup>۱</sup> وفات یافت - ملا فرج الله بن ملا محمد حسین سید محمد شاهي طبعی دقیق و فکری عمیق داشت و بحدت شعور و اشتغال ذهن از اکثر اقران ممتاز بود - و تمام اوقات را مشغول اشتغال داشت که لمحہ ببطالت مصروف نمی نمود - و این فقیر اکثر ایات را بخدمت او خوانده و از انقباس شریفه او فیض برده رحمة الله و رضوانه علیه - و در سال بیست و هشت وفات یافت - مولانا محمد بن علی الفجار عالمی عالی مقدار و مرشدی کامل عیار و فاضلی فرخنده آثار بود - و در امور دین بغایت راسخ و متصلب - و در امر معروف و نهی منکر مساهله و مداهنه روا نمیداشت - و در علوم شرعیہ خصوصاً تجرید و تفسیر بی نظیر بود - و از آثار اوست کتابی کبیر موسوم بمجمع التفسیر و کتابی فارسی در سیرت ملوک و قدوین حواشی قران و جمع مابین شرح و متن تهذیب و استبصار و وفات او در سال چهل و یک بود رحمة الله علیه ملا محمد باقر بن ملا محمد رضای شانه تراش بغایت ورع موصوف بود - و ترجمه باب هادی عشر از مصنفات اوست ملا محمد باقر سید محمد شاهي برادر ملا فرج الله مذکور بغایت فضل و سداد و در علوم عربیه و شرعیہ استاد بود - و اکثر مبتدیان نزد او تلمذ نموده و از برکات فایضه او بهره یافتند - و بر اکثر کتب عربیت و تفسیر و حدیث حواشی نوشته که مبلغ اطلاع او از انجا مفهوم میشود - و فقیر کتاب شرح لمعه را نزد او خوانده - و در سال سی و پنج وفات نمود - سید محمد شاه بن میر محمد حسین از احفاد میر نور الله سابق الذکر بود - مردی ظریف لطیف شیوین مقال بود - و طباعرا بصحبت او میلی تمام و رغبتی مالا کلام بود - و در سال بیست و پنج وفات نمود - ملا محمد طاهر بن ملا کمال الدین لواف مردی خوش خمیره محبوب

## تذکرا شوشتر

لقنوب بود - و حسن خطی داشت که باجرت کفایت فقامت می نمود -  
 از تلاش هدایا و صلوات اهل دنیا مجتنب بود - و در سال بیست  
 و هفت وفات یافت - میر محمد هادی برادر میر ابو القاسم سابق الذکر  
 مستجمع صفات رضیه و مکارم اخلاق بهیه بود - و خطی بغایت نیکو  
 داشت - که ارباب سلیقه از بلاد بعیده طالب بودند - و در سال سی  
 و هفت وفات نمود - و چهار پسر از او مخلف شده میر محمد علی  
 و میر محمد مجید که در عنقوان شیاب وفات یافتند - و میر محمد شریف  
 که الحال قاضی این بلد است و میر محمد کریم که یالفعل در اصفهان  
 است مولانا نظر علی ابن خواجه محمد امین زجاجی حاری صنوف  
 کمالات و مفاخر و مستجمع صفای باطن و ظاهر بود و طبعی بغایت  
 لطیف و نفسی عقیف داشت - و فقیه کتاب مقاتیح را نزد او خوانده  
 و در سال چهل و شش وفات نمود رحمة الله علیه - و یک پسر از او عقب  
 مانده ملا عبد الکریم که الحال در نهاوند است قاضی نعمت الله برادر  
 قاضی عفایت الله سابق الذکر عالمی عامل و دانشمندی کامل بود - و در  
 سال صد و درازده وفات یافت - شیخ یعقوب بن ابراهیم در علوم عربیت از  
 نحو و صرف و لغت و معانی و قرأت نظیر نداشت - و در فقه  
 و حدیث و اصول نیز مسلم و مرجوع الیه بود - و مصنفات بسیار مبسوطه  
 و مختصره و حواشی بر اکثر کتبی که از نظر گذرانیده بود نوشته نهایت  
 چون در امر فتوی قدری تعجیل و برویات شاذه و اقاریل مجعوله متروکه  
 بسیار تعویل می نمود - مصنفات فقیهانه مهجور و فواید و تحقیقات او  
 غیر مشهور مانده - و او از جمله معمرین بود - و در سال چهل و هفت در  
 حویزه وفات نمود \*

## فصل سی و دوم

طبیقه ثانیه که بعد از این طبقه نشر و نما نمودند همگی شاگردان سید نور الدین بودند : خواجه افضل ولد خواجه علی سابق الذکر و او در مبادی حال بعد از تحصیل مقدمات باصفهان رفته و در مدرسه شاه حجه گرفته هشت سال در آنجا مقیم بود - و در علم موسیقی و تالیف نغمات نظیر نداشت - و اهل این فن در مشکلات خود بار رجوع می نمودند - و در ایام ماه رمضان که در مسجد جامع تلاوت قرآن می نمود خاص و عام جهت استماع صوت او مجتمع میگردیدند - و در سال پنجاه و چهار وفات نمود - حاجی خضر بن ملا محمد حسین بن ملا جاگیر ابن حاجی خضر موکبھی سلمه الله در سلامتی ذات و محامد صفات و حسن سیرت و صفای سیرت و سایر اخلاق فاضله و ملکات عاده یگانه زمان است - و برادر او ملا علی نقی رحمه الله از مبداء حال با ابن فقیر رفیق جانی و برادر رضاعی و ایمانی بود - و در حسن فهم و ذکا و جودت ذهن و سرعت انتقال از مبادی بغایات و از مقدمات بفتایح نظیر نداشت - و قبل ازین که کمالات او تمام از قوه بفعل بیاید و ابواب مراد بروجفات احوال آن رهی الضصال کشاید در عنقوان شباب شربت کل نفس ذائقة الموت چشید - و مستوفی اجل صحیفه وجود آنفرد کامل را بخط بطلان کشید - و این شکسته بال بر فقدان آن مجموعه کمال اشک حسرت از دیدگان می بارید - و مضمون ابیات ابن ابی السرایا را مطابق حال خود میدید \*

حکم المنیة فی البریة جاری  
جبلت علی کدر و انت تریدها  
و مکلف الایام ضد طباعها  
ما هذة الدنیا بدار قرار  
صفسوا من الاقدار و الاکدار  
منطلب فی المیاة جذوة ناز

یا کوکبا، ما کان اقصر عمرة و کذا تکسون اواکب الاستحار  
 و جبارت اعدائی و جادر ربه شنان بین جوارا و جوارمی  
 و وفات او در سال چهل و هفت بود رحمة الله علیه - سید عبد الرشید بن  
 سید مقیم الحسینی در غایت زهد و صلاح و ورع و تقوی و فلاح بود  
 و در سال چهل و سه وفات نمود - ملا عبد الرشید بن ملا نظر علی در  
 ارایل حال بتجارت مشغول بود - و بعد ازان همت بتحصیل علوم مصروف  
 نمود - و در اصفهان بانافل هندی رحمة الله نهایت ارتباط و اختصاص  
 داشت - و این سلسله همگی ایشان موصوف بصفات حمیده و اخلاق  
 پسندیده اند - و حسن سیرت ایشان مثل زد السنه و افواة و زبان بدگویان  
 از تناول اعراض ایشان کوتاه است و از این سلسله است حاجی نعمت الله  
 بن ملا محمد زمان طبیب سلمه الله که فی الحقیقت ملکی است  
 بصورت انسان وایه ایست از آیات رحمت حضرت رحمن نفس  
 مبارکش نمونه انفاس مسیم و حدس صابیش را بر حدس بقراط  
 و جالینوس هزار ترجیح و میرزا محمد طاهر ولد او با حدائت سن در  
 صفات مذکوره کامل و توفیقات الهی مجامع احوال او را شامل است -  
 و از همه جهت مقبول و مسلم و من یشابه ابه فما ظلم و سایر منتظبان  
 عصر که الحال مدار معالجات مرضی بر ایشان است - همگی شاگردان  
 بلا واسطه آنحضرت و خوشه چینان خرمن پر برکت اند ملا عبد اللطیف  
 برادر ملا عبد الغفار سابق الذکر و او در مبادی حال باصفهان رفته تا آخر  
 مدت حیات درانجا متوقف بود - و از آثار او کمال ذکا و فراست مستفاد  
 مولانا علی النجار سلمه الله برادر مولانا محمد سابق الذکر شمع انجمن  
 هدایت و ارشاد و مرکز دایره حکومت و سداد مجموعه انواع  
 مغاخر شیرازه اجزای مناقب و مآثر نور حدقه بصیرت نور حدیثه حسن



سیرت و سرپرست اختر اوج یقین بزم افروز حلقه متقین دانشمندی که بنیان  
بیانش معاهد مشکلات حل پذیر و بلمعات افاداتش اذهان مستفیدون از  
ظلمات جهل مستنیر رشحاب فیضش قلوب مستعدون را از مراحم ربانی  
نشانه و زواجر و عظام در قبیله اهل غفلت بمنزله تازیانه و بالجمله اظناب  
در وصف آنجناب از مقوله مساحت مساحت غبرا نمودن و بحر محیط را  
بمکیال پیمودن است - و چندی قبل از این جمعی از قلامده در خدمت  
مولانا بمباحثه نخبه محسویه اشتغال داشتند - و چون در عبارات آن کتاب  
صنعت ایجاز و اختصار زیاده از حد لایق بکار رفته و در اکثر مواضع شاهد  
مدعا در تنقح اختفا از ناظران روی نهفته و جهت استیضاح مقصود رجوع  
بکتاب مبسوطه ناگزیر بود - و بعضی اوقات بسبب فقدان کتب یا موانع  
دیگر میسر نمی شد - لاجرم اشاره از آن عالی جناب بشرح آن کتاب  
صدور یافت و بمعونت و توفیق الهی و همت آن فضایل پناهی بر وفق  
مرام باتمام رسید - و تا حالت تحریر بمباحثه همه روزه آن جناب و سایر  
اصحاب قریب نصف آن تصحیح و تنقیح یافته و اگر در اجل موعود  
مهلتی باشد عنقریب باتمام خواهد رسید - انشاء الله تعالی ملا علی رضا  
و ملا علی نقی ابنی ملا محمد باقر سید محمد شاهی و ایشان در علوم  
عربییت فایز بودند نهایت ملا علی رضا را در اواخر حال مرض مالیخولیا  
عارض شده از حیث انتفاع افتاد - و از عقب ایشان الحال کسی باقی  
نیست - ملا فرج الله بن درویش خدا داد کرکری ذهنی وقاد و فکری  
نقاد و طبعی سلیم و سابقه بسیار مستقیم داشت - و علوم عقلیه را از  
حاجی عبد الحسین سابق الذکر استفاده نموده بود - و در اواخر سال  
چهل و ششون وفات نموده میرزا فضل الله ابن میر ابوالقاسم مذکور در کمال  
صلاح و تقوی و قناعت بود - و در چهل و شش ایضا وفات نمود - ملا

کاظم ابن استاد قاسم بن بخش‌کری کورکری مردی صالح دیندار بود - سید محمد بن سید طاهر ابن سید عبد الله بن سید غیاث جمیع اوقات را مشغول مصروف اشتغال داشت - و در اواخر حال ببعض بلوکات بختیاری انتقال و در آنجا وفات نمود - آقا محمد بن فتح علی آقای مذکور عالمی تحریر و فاضلی بی نظیر بود - سالک طریق رشاد و ناهج مفاهیم اجتهاد و ذهنی دقیق و فکری بغایت عمیق و دستی در فنون منقول و معقول دران و سلیقه مستقیم نکته پرداز داشت - و بعض فنون ریاضی مانند هیئت و اسطرلاب و حساب از افادات او در این بلد منتشر کرد - و سه سال قبل از این وفات نمود - ملا محمد بن خواجه معزالدین کورکری عالمی خجسته نهاد و صالحی موصوف بغایت سداد بود - و او را با ملا فرج الله و ملا کاظم مذکورین مدت الحیات عهد موافقت استوار و عقد موافقت برقرار بود - و در هیچ وقت جدائی از یکدیگر روا نمی داشتند - و همواره در اکتساب آداب مستحصفه و اجتناب احوال مستهجنه طریق همراهی می نمودند - آقا محمد بن قاضی نعمت الله مذکور اوقات خود را صرف اشتغال و در هدایت سن تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده بود - نهایت آن مهلت نیافت - و در عهد جوانی روی از این جهان فانی بر تافت - میر محمد حسین بن سید محمد شاه مذکور ذهنی ثاقب و فکری صایب و شعوری بلند و فطرتی ارجمند داشت - و در اواسط حال باصفهان انتقال و مدتی مدید در مدرسه شاه ساکن و بعد از آن بمحل جعفر آباد اختیار سکنا و در آنجا وفات نمود - ملا محمد صالح بن درویش جلال در غایت معرفت و شناسائی و اعلی مراتب درج و پارسائی اسمی با مسمی و لفظی پر معنی بود - و در پنججاه و پنج وفات نمود - ملا محمد علی ابن ملا محمد زمان بن ملا محمد رضا بن حاجی فتح الدین

صحنه در کمال تقوی و تعفف و پرهیزگاری و نهایت وزر و زهد و دین داری است سلمه الله تعالی - شیخ محمود بن شیخ محمد بن حاجی علی بن امیر محمود وزر شعاری که جمیع صفات حمیده در او موجود و صفات زمیمه مسلوب و مفقود و فی الحقیقت از اولیاء الله معدود بود - و در سلامتی نفس و پاکي طینت و نصیحت و خیرخواهی و حفظ الغیب اصدقا و احباب و صدق قول و وفای عهد و قضای جوائج مؤمنین و سایر مکارم اخلاق نظیر نداشت - و در مراعات حقوق ایمان اصلا دقیقه فرو گذاشت نمی نمود - و دو سال قبل از این وفات نمود رحمة الله علیه مولانا مقصود بن علی النجار برادر مولانا محمد و مولانا علی مذکورین بموردی ذریه بعضیها من بعض براننده محراب سداد و فرازنده منبر وعظ و ارشاد بود - و در سال سی و شش وفات نمود - میرزا مهدی ابن میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم سابق الذکر در غایت ذکا و شعور و علو ادراک بود نهایت در اواخر حال ترک اشتغال نمود - و سه سال قبل وفات یافت \*

## فصل سی و سوم.

اخوان الصفا که این فقیر بملازمت ایشان حایم الاستفادة و از برکت معاشرت ایشان ابواب فیضی بروجتات احوال کشاده فروزندگان شمع تحقیق و سیرابان رحیق تحقیق اند - واقفان رموز طریقت - عارفان اسرار حقیقت - دانشمندان نکات تنفیخ و تذهیب - آگاهان دقائق آداب و ترتیب - مستجمعان مکارم اخلاق - مندبران آیات انفس و آفاق - عالمان معالم اصول و فروغ نظامان معاهد معقول و مشروع - مستنبطان احکام تنزیل - مستکشفان استادان تفسیر و تاریل - سرشاران شراب ظهور - منفهمان علوم بطون و ظهور - مهتمزمان نفحات رحمت - متیقظان اوقات غنیمت - ملتزمان

راه خدا - سالکان مسالک هدی - آبله پایین وادی طلب و تحصیل -  
 سرگرمین مقاصد علیه بتفصیل - ثابت قدمان موافق وفا - روشن جبینان  
 مقام صدق و صفا - حاربان محاسن خصال - سابقان مضامیر کمال - و هروان  
 طریق موافقت و مسالمت - حافظان حدود مخالفت و مخالمت -  
 همنشینان مجلس شهود - هم سفران کعبه مقصود - حلقه چون سیمای  
 پاکان پر نور - و مجمعی چشم روزگار ازان کور \*  
 \* بیت \*

این رفیقان همه گلچین گلستان همنند  
 هم نوایان هم و بلبل دستان همنند  
 نیک بختان همه در مصر مواخات عزیز  
 همه دلدار هم و یوسف کنعان همنند  
 جمع گردیده بیکجا همه چون رشته شمع  
 همه دلسوز هم و سر بگریبان همنند  
 همه همنشوش ز خمخانه یک میکرده اند  
 همه همجوش ز یک باده و مستان همنند  
 میکند عیس یکی جلوه در این این روزها  
 چشم بکشوده بروی هم و حیوان همنند  
 یکسر مو نگزینند جدائی از هم  
 همه چون زلف بتان سلسله جفیان همنند

و هرچند در این جزو زمان بسبب غلبه اهل فساد متاع معرفت کساد  
 و بهر اهل علم منحصر در اذیت اعدای و حساد است - ارباب فضایل  
 چون اشجار حریف پژمرده و اهل کمال چون بلبلان دی افسرده اند -  
 و آن مقدار که این سلسله علیه در اعصار سابقه معزز و مکرم و از پرواتب  
 احسان خیرمندان مرفه و منعم و از همه جهت مقبول و مسبب بودند

اکنون باضعاف مضاعفه بیوجود موی پامال و لکد کوب او باش ورنودند با وصف آن طباع ایشان را ملالی یا اذهان ایشان را گلالی یا درمبادی که ایشان دهنی یا اختلالی . با در عقد عزیمت ایشان انفصالی منصور نیست . سید احمد بن سید محمد برادر زاده ابن ضعیف دهنش در غایت اشتغال و جمیع اوقاتش مصروف اشتغال است . ملا رفیع الدین بن حاجی محمد بن ملا کاظم ابن خواجه افضل شمع شعورش کفلقه الاصباح و ضمیر مفیوش کمشکاة فیها مصباح و والد او از معارف اعیان عصر که از هر جهت مشمول نعمت الهی و در اصلاح امور مسالمین سالک طریقه نصیحت و خیر خواهی است سید زین الدین بن سید اسمعیل ابن سید صالح ابن سید عطاء الله ابن سید محمد ابن سید حسین صیاد مرغان اولی اجفحه معانی و صدر نشین انجمن شعاسائی و نکته دانی اکثر کتب مشهوره از نظرش گذشته و در طی مباحثات بر معنی اللیب و مطول و استبصار و شرح لعمه و شرح نخبه حواشی متفرقه نوشته و سید صالح خان سید نور الدین و عم بلا واسطه سید نعمت الله است . حاجی عبد الرزاق بن حاجی خضر سابق الذکر نخجسته سیرتی حمید الخصال محمود الاقوال و الافعال است . ملا عبد الله بن ملا محمد الذبحار امام جماعت و پیشوای اهل تقوی و قذاعتست . حاجی علی بن ملا فرج الله بن درویش خدا داد مذکور پارسائی مقبول السیره و دانشمندی کامل البصیره است . حاجی علی ابن حاجی میر علی . صرف نقاد صنوف معارف و علوم و جواهری عوالی اللؤلؤی منطوق و مفهوم است . طبعش موزون و کمالاتش از حد افزون و بر اوایل شرح نخبه حاشیه مدون نوشته که مبلغ علم و استقامت سلیقه او از آنجا معلوم میشود . و روزی در بعض مجالس مذاکمت این رباعی را در رقعه نوشته بدست فقیر بدان .

## \* رباعی \*

ای مهر منیر روشنی بخش جهان      من ذره بیقدر و تو خورشید زمان  
خواهم ز عنایتت که قابد بر من      نوری که تخلص عیان باشد • ازان  
و فقیر در ظهر رقعہ این رباعی نوشته •      \* رباعی \*

ای صیبری نقود افکار و خیال      گنجینه دل زدانشت مالا مال  
رایج بشود کمال چون سکه بزد      اکسیری و حاجتت نباشد بسوال

ملا علی اکبر بن ملا محمد بن خواجه معز الدین مذکور در اعلی مراتب  
ذکا و شعور و در جمیع صفات حمیدہ و اخلاق پسندیدہ مشابہ والد مسطور  
است - آقا علی رضا ابن آقا سمیعاً بن خواجه عنایت اللہ ابن خواجه  
عبد الباقی مقدمی در دقت طبع و سلامتی ذات یگانه و در فن نجوم  
کامل و فرزانه است - و الحال مدار تقویم این بلاد بر استخراج آن معرفت  
نهاد است - ملا علی نقی ابن حاجی عبد الحسین سابق الذکر مرات  
خواطرش نقش پذیر صور کمال و جام ضمیرش از شراب معرفت مالا مال  
و در زهد و تقوی و سایر معامد اطوار مقتدی بسنت والد بزرگوار است -  
ملا علی نقی بصیر ابن ملا محمد نقی ابن ملا عبدی محمد قاری  
مذکور مصباح حقیقت در فانوس خیال افروخته و در عوض قوت باصره  
نور بصیرت در دل اندوخته حاجی محسن ابن خواجه حیدر علی بهبهانی  
قافله سالار ارباب یقین و سرخیل زمره سابقین و در مبادی حل در بلده  
طیبہ بهبهان سالها ملازم صحبت شیخ عبد اللہ بن صالح بحرین رحمة اللہ  
و رضوانہ علیہ کہ از مشاہیر علمای روزگار و فضلی عالی مقدار بود بوده  
و بعد ازان در مشاهد مشرفه و سایر بلاد از فیض سایر علمای عصر انواع  
استفاضه نموده و در فقه احکام دین بر طریقہ متوسطه مابین اخباریین  
و مجتہدین کہ صراط المستقیم ارباب احتیاط و یقین است قدم ثبات استوار

ساخته و اکنون سائها ست که رحل اقامت در این مرز و بوم انداخته و رایست افادت و افاضت افراخته است و مولانا را بصحبت شعر و سایر بطالات چندان رغبتی نیست اتفاقاً روزی در بعض مجالس مفادمت این شعر بر زبان او جاری شد \*

\* شعر \*

بهر کاری نه همت می‌گماری نصرت از حق جو

که بر کفجشک دام افکنم و صید هما کردم

و فقیر چند بیتی باین سیاق تتبع نموده

\* غزل \*

ز غم رستم دل از قید تعالی تارها کردم

طراز خانه چون مسجد ز نقش بویا کردم

زند صد بوسه بر اندام من خورشید تا خود را

خلاص از زیور بار منت بال هما کردم

کره چون غنچه در دل داشتم در فکر خود سازی

شگفتم این زمان چون گل که پیدراهن قبا کردم

نفس روح الامین در سیفه میدزدید از خجالت

هزار آمین ملک میگفت چون او را دعا کردم

ملا محمد بن حاجی عبد الحسین سابق الذکر جامع فضیلتین علم و عمل

و مبرا از هر گونه منقصت و خلل و در امامت مسجد کرکر قائم مقام

والد ستوده سیر است حاجی محمد بن خواجه محمد علی عالمی محقق

تحریر و فاضلی صاحب تصنیف و تحریر در اثنای مباحثات شرحی

بر استبصار و هاشیه مدونه بر شرح نخبه نوشته و رساله در تحقیق عصیر

در غایت بسط و تلقیر ملا محمد بن حاجی میر علی صراف گنجینه

نقایس، علوم و معارف و مخزن اسرار فضایل و لطایف در نهایت صفای

ذهن و اذیت تابع و سنت فکر و در جمیع کمالات مشارک برادر مهتر

سابق الذکر است ملا محمد تقی ابن استاد عبد الله سیمای تقوی از فاضله‌اش ظاهر و انوار توفیق از مجامع احوالش ظاهر طبعش سلیم و فهمش مستقیم است ملا محمد تقی ابن نظر علی چیت ساز در نهایت حدت فهم و جودت ذهن و حسن ادراک و دامان ایمانش از آلائش مناقص پاک است ملا محمد حسین بن حاجی خضر سابق الذکر جامع کمالات صوری و معنوی و در فن طب و تنجیم دست تصرفش قوی است آقا محمد رضا بن حاجی نصیر بن حاجی رضا بن حاجی عنایت الله با هدایت سن کاملی حقیقت نهاد موفور الاستعداد است و از این سلسله است آقا طالب بن حاجی محمد بن حاجی زمان بن حاجی عنایت الله که در جودت ذهن و استقامت سلیقه و حسن فهم و حدت شعور و علو ادراک یگانه زمان است و در مبدای حال تمامی اوقات را مصروف اشتغال داشت و تا مغزی اللیب و مفاتیح و خلاصه حساب و مقال ثالثه زیج که متعلق با استخراج است و شرح افسرایی طب در کمال دقت از نظر گذرانید و دران بین والد ماجدش از این سرای عاریت ارتحال و بسبب تراحم مروف و اشغال در سررشته اشتغال آنستوده خصال اختلال بهم رسید لیکن استعداد اصلی و صفای ذاتی و کمال فطری و بهیچ وجه خلل پذیر نیست و باندهاک التفاتی و ادنی نظری بقوت شعور ادراک مغامض امور می تواند نمود و الحال نظام این بلاد و صلاح تدبیری امور عباد منوط بر روی زمین و فکر متین اوست و این عم او ملا عبد الله ابن حاجی عنایت الله ابن حاجی زمان در جمیع احوال با او شریک و انباز و در فن طب دستش دراز و ذهنش نکته پرداز است ملا محمد زمان بن ملا محمد علی صحاف در مضمار کمالات سابق و در فن طب تنجیم ماهر و حاذق است و ملا نعمت الله برادر او و آقا علی رضای



مذکور و حاجی محمد امین بن حاجی فوج الله خراط که از معارف ابرار و دانشمندان فرخنده آثار است همگی از او استفاده علوم نجوم نموده اند و مبدء انتشار این علم در اعصار لاحق در این بلد از آخوند مولانا احمد خاتون آبادی اصفهانی بود که در سال سی و شش وارد این بلد گردیده و این فقیر برفاقت ملا علی نقی سابق الذکر که خدمتگاری او را بر میان جان بسته و آن حضرت با والد فقیر در مهدی حال در اصفهان شریک درس و رفیق و با فقیر با قصی الغایه مهربان و شفیق بود رحمة الله و رضوانه علیه ملا زاد علی بن استاد قتی شالباف در جمیع مکارم با یاران سابق الذکر مشارک و مساهم است خواجه عبدالمحمد زایرا فصیحی صاحب کمال و شاعری شیرین مقال بود و بالاصل شاگرد ملا کاسبی سابق الذکر است و در مدایح و اخشتو خان و حسین پاشای بصری و سایر معارف آن عصر قصاید و مقطعات بسیار داشت که اکنون اکثر آنها از میان رفته و غزلیات و منظومات بسیار از او در مجموعها موجود است که از نسخه دیوان او که بنظر رسیده افتاده است و همواره با مشاهیر شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفیعی اثر و میر نجات و نجیبای کاشی و میرزا هادی شرر شیرازی و مخلصا و غیرهم همطرح و همداستان بود و قاعده حکومت بیچن خان معمور شد و در سال بیست و شش وفات نمود و این غزل در دیوان او مذکور است

\* غزل \*

دلا بگوشه عزلت نشین که جا این جاست  
مقام راحت و امنیت رضا این جاست  
ز کیفه خلوت دلرا مکن غبار آلود  
که جای بهم نفس و یار و آشنا این جاست

میان کعبه و دل امتیاز اگر خواهی  
 همین بس است که اندخانه و خدا این جاست  
 لباس کعبه فیض است ظلمت شجره  
 موان اگر طلبی قبله دعا این جاست  
 در ابعده افتادگان و فیض بخواجه  
 که همیشه خاک نجف خاک اولیا این جاست  
 بود ز مرگ غم اهل دین زمانه و من  
 چه شمع داغم از این زندگی بلا این جاست  
 نمی فهم چه خم پا برون ز میخانه  
 کجا رویم که بیت الحرام ما این جاست  
 اجل ز ضعف تدم در نظر نمی آرد  
 خجل ز زندگی درد بیدوا این جاست  
 بچشم زخم حسودان سپند میسوزم  
 بگنج فقر که آسودگی مرا این جاست  
 ز طوف بوی نو زایر نمی رود جانی  
 که کعبه و حرم و زمزم و صفا این جاست

و حکیم نیشابوری را باین قافیه غزلی مشهور است که اولش این است

\* غزل \*

حسرتی دردی و صافی نه بلا این جاست  
 تمیز ناخوش و خوش میکنی خطا این جاست  
 ز فرق تا قدمش هر کجا نظر فکری  
 در شمه دامن بدل میکشد که جا این جاست

بغیر دل ندمه فتنه و لگار بیمه منی است  
همین ورق که سینه گشته مدعا این جاست

و فقیر باین سواق چند بیثی تتبع نموده

غزل

مرو ز بزم حریفان بسرون که جا این جاست  
سعادت ابدی سایه هما این جاست  
حدیث خضر و سکندر فساد خواب است  
فتوح هر دو سرا چشمه بقا این جاست  
مرو بزم مومه عود و نغمه داور  
تو دم همه مرغان خوش نوا این جاست  
رموز قصه بلقیس از که می پرسی  
درا بجگر که ما هدهد صدا این جاست  
بگو به بوالهوس این جا ببند لب ز طلب  
که آرزوی در عالم جدا جدا این جاست  
شرفی دم از در و دیوار طور آدازی  
که تختگاه شبان برهنه پا این جاست  
دم برهمن از اسرار فیض خالی نیست  
غذیمتی شمر ایفدم که پیر ما این جاست  
مبین بغیر که غیر از خیال باطل نیست  
بخود ببین تو که مرآت حقیقا این جاست  
نشان کعبه بدیدم در آستانه دوست  
اگر غلط نکم خانه خدا این جاست  
فقیر بی تو است این خرابه گردیها  
سر از بجیب کشی گنج مدعا این جاست

و الهی آقامی مشتاق از طایفه قزلباش چکنی با زایر امعاصر و معارض بود  
و با یکدیگر لطایف شاعرانه داشتند که فیما بین مردم مشهور است و وفات  
مشتاق در عهد حکومت اول عبد الله خان بود و در وقت سگرات این رباعی  
بر زبان او جاری شد و وصیت نمود که بسنگ قبر او بنوشند \* رباعی \*

روزیکه بکشور داد خواهیست متوس

چون کار برحمت الهیست متوس

گر مهر علیست نا خدایت بخدا

هر چند که کسیت تباهی است متوس

و این دو شاعر هر دو بلا عقب رفتند و بعد از ایشان حاجی دقد علی  
بن استاد رجب قلاس شهرت نمود و او مردی درویش قانع مجرد بود  
و اکثر عمر خود را بسیاحت گذرانیده بود و از معاشرت اهل دنیا نهایت  
اجتناب و احتراز داشت و اینقدر مطابق حال خود گفته \* \* شعر \*

کشت ما از ابو پیوسته سیر آب خود است

دانه ما چون زمرد سبز از آب خود است

\* وله \*

دلی چون غنچه خونین از غم آن سیمتن دارم

کریبان چاک از دست همان گل پیره دارم

بود همچون نمک بیقدر در دکان حلوائی

برانشاهد شیرین سخن شوری که من دارم

و او را با حاجی جدید ای شیرازی ساکن شوشتر مطایبات و معارضات بود  
و این هر دو بعد از واقعه الله داد بسهل فاصله ایضا بلا عقب وفات نمودند  
و الحال از آن طبقه کسی که باقی مانده ملا موسی بن ملا میوزا قلی بن  
ملا موسی است و او در مهدی حال در مدارس اصفهان با والد این

فقیر شریک حججه و یگانه بود و در شوشتر در عداد طبقه مذکورین  
بمدارست علوم اشتغال داشت و بعد از آن تقی طب و شعر نمود و در  
ایامیکه محمد غایب خان نژاد این اصنافخان والی فارس بود و گاهی که  
بمظم شعر اقدام می نمود ملا موسی با او همطرح و همداستان بود و نژاد  
را غزلی مشهور است که مطلعش اینست \*  
\* غزل \*

تیر مژگان میزند زگ نشتری درکار نیست

عاشقم بیدار هجرم بستری درکار نیست

و شعرای عصر از کل بلاد فارس و عراق تقی نمودند و فقیر نیز چند بیتی  
نظم نموده \*

جوهر مردان حقرا زیوری درکار نیست

در کف شیر زبان انگشتری درکار نیست

نیست با رخت تعلق حاجت روشندان

شمع بزم طور را طشت زری درکار نیست

خانه بر دوشان ز آیین بخیلان فارغند

خانه زین رانه دربان نی دری درکار نیست

تارک تا کی شود منت پزیر از قاج بی

شمعرا جز شعله زیب اصبری درکار نیست

چند سر گردان بمانی بر سر سامان راه

راه عشق است این نه سامان میببری درکار نیست

چند از هر طب و یابس میکنی بارت گران

جز لب خشکی و مژگان تری درکار نیست

عشق پاکترا بحق معراج قریب آمد فتیر

مذهب عشاق را پیغمبری درکار نیست



چون قامت رعنائی شاهد معنی را در طراز نظم زیبایی تازه و چهره نوشینزه مدعیرا باغظ موزون بمنزله غازه و کلام منظوم در شگفتن خاطر چون نسیم قبول و قوت حافظه آفر باغایت سریع القبول است لا جرم این بی بضاعت احیانا جهت تشحیذ اذهان ناظران و ترطیب دماغ محاضران و تمرین خاطر و تسهیل حفظ بحسب اقتضای حال بعنوان ارتجال بعض نکات ادبیه را بصورت مقطعات در نظر افروختگان شمع شعور بجایزه ظهور در آورده و جهت انموزج پاره از آنها با اجوبه دار اینفصل ایراد نمود \* \* قطعه \*

بسحر او شدم دوش زهت کفیان  
 بدیدم بخلوتکه بوستان  
 سه زن حلقه زن همه چه خیل پتوی  
 باآیین دلداری و دلبری  
 یکی روزه دار یکی در نماز  
 یکی با جوانی برآز و نیاز  
 نشسته دل آسوده از هر گدر  
 که نهانگه جوانی در آمد زدر  
 دورا گنیت باطل صلوة و صیام  
 سوم گشت بهر شوهر خود حرام  
 شود لطف حق رهبران خبیر  
 که این شبه را حل کند از فقیر

## جواب للمولی محمد بن الحاج مهر علی

خود گفتم با من که آن نوجوان  
 که آمد بسو حلقه آنزندان

بدنی شوهر آن زن عشوّه گز  
ولی حضرت قاضی دین پناه  
ز تقریر جمععی رفیقان او  
محقق شدش فوت آن نوجوان  
پس از عده داده بعقد جدید  
پس آنگاه از مال آن نوجوان  
ز بهر صلوة و صیام قضا  
برفتند در خلیوت بوستان  
یکی بود از بهر او روزه دار  
سوم نازنین دلبز عشوّه ساز  
که ناگه در آمد جوان زنده سر  
در را گشت باطل صلوة و صیام  
منم بنده آنشهاب العلوم  
شود طالع روی عالم تمام

که بودی دل آسوده از هر گذر  
که او را ز هر سو بحق بود راه  
که باز آمدند از سفر دون او  
که در راه او مانده از همبرهان  
بشوهر زن آن نوجوان سعید  
باجرت گرفته دو زن زن زنان  
که تا حضرت حق شود زو رضا  
نشستند آسوده دل آن زنان  
یکی از پی فرض پروردگار  
پی زوج ثانی بنماز و نیاز  
فگندند آن جمله بر او نظر  
سوم شد باین زوج ثانی حرام  
که از ذهن او نکتها چون نجوم  
بپردازد از تیره گی و السلام

قطعه آخری

دوش میرفتم بمسجد بهر فرض کردگار  
نکنه دیدم عجب از مفتیان حق شعار  
زوجه وقت سحر بر شوهر خود شد حرام  
شد حلال آندم که شد خورشید تابان آشکار  
ساعتی بگذشت از آن و بار دیگر شد حرام  
بار دیگر شد حلال آندم که شد نصف النهار  
چون نماز دیگر آمد بار دیگر شد حرام  
بار دیگر شد حلال آنهن بوقت استسار

وقت خفتن چون در آمد بار دیگر شده حرام  
 ذوبت آخر بتحریم مسؤبت شد قرار  
 این همه تحریم و تکلیف پدایی از چه بواسط  
 بی طلاق و بی عتاق و بی امان و بی ظهار  
 فرض این صورت بسی گردیده مشکل بر فقیر  
 حل این مشکل نما ای مرشد کامل عیار

## جواب للمحاج علی ابن الحاج میروعلی

طفل ابجد خوان فکرت بامدادی شد روان  
 در دبستان تعلم بهر تحصیل کمال  
 دید میگفت از ره دانش معلم نکته  
 با خردمندان مکتبخانه فهم و خیال  
 شد نخست از مدح و از تمجید او شکر شکن  
 بعد از آن بر خواند چو طوطی مسلسل این مقال  
 بعد فرض کفر اصلي از برای مرد و زن  
 حل این مشکل باین یکقطعه میآید ببال  
 از دو اسلام زن و مرد ز کفسر هر یکی  
 بین اسلامین هر یک با رضاعی در مال  
 اینهمه تحریم و تکلیف پدایی رو نمود  
 بی نکاح و بیطلاق ای مرجع اهل سوال

## اوصاف قلمیان بطور لغز

قطعه آخری

نکته دانی صدم گفتا بمن گامی دوستدار  
 بو العجایب لعبتی یکنم مرا بهاید بکار



پیکرش باید مهبیای شکستن همچو دال  
 یا چه عهد دوستان این زمان نه استوار  
 عارضش افروخته چون برک گل در بوستان  
 قامتش موزون و رعنا همچو سرو جویدار  
 ناز پروردی چه جان ناز میانی همچو عمر  
 دولت آن باشد که بی خون دل آید در گذار  
 همچو گلبرگی که از خاک غریبان سرزند  
 لاله اش یا چون دام باشد سراپا داغدار  
 زنگهای کهنه و نو در دلتش باشد فهان  
 رویش همچون آئینه از یک نفس گیرد غبار  
 گردد از باد صبا همچون دل عاشق ملول  
 میشود از آتش تر تازه چون رخسار یار  
 جلوه گه چون ماه تابان می نماید ساده رو  
 گاه آرایش دهد خود را بشکل آن نگار  
 گاه تذهیبی شود افسرده چون فصل خزان  
 گاه عشرت میشود خرم تر از فصل بهار  
 گاه از بی همدمی خاموش گردد از سخن  
 گاه دیگر میزند چه چه به از بلبل هزار  
 گاهی از نخوت نمی جذب ز جا ماند خم  
 گاه دوران بر حریفان میزند پیمانه وار  
 منحصر خلوت سرای نازبان همچو شمع  
 مطرب بزم حریفان همچو رود میگسار  
 مونس غمگین دامن سرمایه بیخساران  
 همدم زوایده حالان بیم لال و بی نقار

از وفا میسوزد از بهر عزیزان چون سپند  
 چون که میآرد برون از سیف ددو و از دمار  
 همدمش گاهی کند ادراک اسرار الیقین  
 گاه دیگر میبرد از خود چه مستان از خمار  
 مایه وجد و سماع عارفان اهل ذوق  
 آتش جوش و خروش صوفیان حق شعار  
 بیگناه و بی جریمت از گلویش میکشند  
 بر زبانها قصه اش چون قصه منصور و دار  
 این سخن پایان ندارد چون غم و دردم فقیر  
 اینکه گفتم رایگان حاضر اگر داری بیار  
 این چنین حیرت مرا افزوده از این نظم پیر  
 رفع این حیرت فما ای مرشد کامل عیار  
 و این قطعه را موزون طبعان جوابها بسیار گفته اند - و جهت اختصار  
 بر نقل دو جواب اقتصار می نماید - جواب ملا فتح الدین بن ملا کرم الله  
 ابن ملا فتح الدین بن ملا صالح بن درویش شمس متولی مسجد جامع \*

### قلیبانرا بتعنوان لغز بنظم بیان نموده

ای جذبت از کمال و فضل خورشید اشتهار  
 وی بمیزان حقیقت دانشت کامل عیار  
 حایط ملت ز پشتیبانیت محکم چه کوه  
 وز وجودت لرسی دین و شریعت پایه دار  
 ی زبان حکمت آموز تو مفتاح العلوم  
 وی بیسانت از معالی در انوار بحار

نخبه اهل جهان در جمع اخلاق نیکو  
 تاج فرق اهل فضل و مقتدای روزگار  
 قرۃ العین اعظم قطب ارباب یقین  
 قبله اهل سلوک و صدر بزم افتخار  
 لعبتی را کت قلم کردی بوصفش در فشان  
 رتبهها افزودش از این قطعه نظم زر نثار  
 طرفه این باشد که در وی باوجود یکمزاج  
 عنصر اصداد را باشد یکایک سازگار  
 خاصه طبع بلغمی را مانع از فربه شدن  
 تانه بیدد جانش از سنگینوی جسمش فشار  
 طبع خونی راه دمادم از دمش فیض دگر  
 میکند مسدود دودش راه خلط ماء و نار  
 طبع صفرا را بهر طیفنت صداعی لازم است  
 وین عجب کان دود پنهانند بخار آن شرار  
 طبع سودا را موافق باشد از حیثیتی  
 چون دو هم مشرب که در بزمی بهم گردند یار  
 قهوه و تریاق را دارد برادر خواندگی  
 این سه باهم میشوند اکثر بیک مجمع دو چار  
 صبح و شب اندر سرا او از برای همدوست  
 هیچ کس را اینقدرها نیست سوز اعتبار  
 قالب روح مثالی را نباشد اختلاف  
 دارد اما این بقالب اختلاف بیشتار

نسبتی دارد بجزء باده پیمایان درست  
 نشاء و جام و صراحی اب تلخ پر خمار  
 باد یا رب سازگار طبع ان عالی جناب  
 تا بود دور و دوام گودش لیل و نهار  
 بیش از این طول سخن ضیق النفس بار آورد  
 ختم کن بهر اجابت در دعا دستی برآر  
 یا رب این ذات مقدس را که باشد کن علم  
 یا رب آن بحر معافی را که باشد مایه دار  
 یا رب آن گلزار معنی را که دارد رنگ و بو  
 یا رب ان ابر کرامت را که باشد فیض بار  
 از زوال و از نکال و از بلا و از فتن  
 در پناه لطف عام خویشتن محروس دار

## جواب آقا قاسم رافت برادر آقا جواد

### وزیر سابق الذکر

ای چه صبح صادق انفاست دمادم فیض بخشش  
 وی طراوت ده بگلزار سخن چون نو بهار  
 حکمت انعین اشارات شفا بخشش قنوب  
 چشمه سار خاطرت قاموس معنی را بحار  
 از معانی در بیانت هر زمان طرحی بدیع  
 منطقت را از مطالع کعبها خورشید وار  
 چون عرض بر جوهر ذات تو قایم هر کمال  
 چون عدد حد کمالیت برون از انحصار

گاه استدلال قولت حاجت اهل کلام

وقت برهان هندسی را بر وجودت اقتضای

همدمی فرموده خواندش آنکه در هم صحبتی

یکسوزبان باشد بیارانِ سخندانِ خامه وار

قابل این وصف نبود در جهان جز یکصنم

کان بود در این صفت مطلوب خلق روزگار

با همه شاه و گدا یکسان انیس است و جلیس

هم نفس با مرد و زن هم صحبت لیل و نهار

روز سر سوزی شعارش با دماغ آشفنگان

مونس سودائیانِ عشق در شبهای تار

بیوفیقان خشک لب چون بلبلان در فصل سی

با حریفان در نوا سنجی چه دستان در بهار

وضع او با عاشقان یکسوز شبیه

بر سر آتش دود در دل عارضش زار و نزار

نزد ارباب بصیرت همچو کشف اهل حال

از صفا چون آب گوهر باطن او آشکار

نشاء اش چون باد سوشار هنگام خیال

چون شراب وصل جاذبان مستی آن بیخمار

یکنفس بی همدمان او با نمی باشد سکون

یعنی زمان در بزم بی یاران نمیگذرد قراز

تلخیص مطلوبها همچون تلخیصی ماء العذب

تفدیش مرغوب همچون تفدیش دشنام یار

پیش اهل فضل مانند نماز جمعه است  
 در جواز و حرمت آن اختلاف بی شمار  
 نزدای سیمای او درد سر نم را علاج  
 درد دندان را از دودش سم قاتل همچو مار  
 بیسودش انجمها را نباشد زینتسی  
 محفل از فیض وجودش رشک سخن لاله زار  
 رأفت انسب آنکه از این گفتگو دم در کشی  
 در بر عالیجناب سید والا تبار

## فصل سی و چهارم

در اوایل هذه السنه شصت و پنچ فیمابین مشایخ آل کثیر شقاق  
 و نفاق بهم رسید - و اکثر ایشان از طور سلوک شیخ سعد ناراضی و گله مند  
 گردیدند - و رئیس ایشان شیخ ناصر بن کریم بن ناصر بن خذیفر بود - و او  
 مردی عاقل با تمکین است - و بطایف تدبیر چنان کرد که اکثر بذی اعمام  
 و عشیره حتی شیخ مطلب برادر شیخ سعد را با خود متفق ساخت -  
 و چند روزی مصلحتون خیر اندیش تسکین آن فتنه نمودند - و چنان شد  
 که التیام و موافقت فی الجملة مابین ایشان دست بداد - و رفت و آمد  
 رسمی باهم دیگر می نمودند - لیکن کینهها باقی بود و رفته رفته بتظاهر  
 افتاد - و شیاطین الانس در کار افساد بودند - و ماده بحدی غلیظ شد که  
 دیگر قابل اصلاح نبود - لاجرم فایره جدال و قتال اشتعال پذیرفت - و طرفین  
 هر یک علیحده از حاکم و اعیان شوشتر استمداد نمودند - و مردم از امداد  
 ایشان احتیاط و مصلحت در آن دیدند که خود را بآن فتنه آلوده نسازند  
 و چنان کردند - و بین طرفین جنگها قائم شد - و در آن معارک شیخ طعان

برادر شیخ ناصر و شیخ سلامه بن حؤب برادر زاده او مقتول گردیدند - و این معنی باعث زیادتی اصرار شیخ ناصر و موافقان گردید تا آنکه جنگ سلطانی واقع شد - و شیخ سعد مغلوب و در معرکه دستگیر گردید - و اولاد و اعوان او متفرق گردیدند - و چند روزی او را در خانه شیخ عبد الله بن رملی بن مساعد که عذر زاده بلا واسطه او بود نگاهداری و بعد ازان رخصت انصراف دادند - و باهل و عیال روانه محال آل خمیس گردید - و منسوبان و متعلقان باو ملحق گردیدند - و شیخ مطلب بهادر او نیز باو پیوسته در آنجا متوقف میباشند - و مشیخت آل کثیر بدون منازع و مخاصم بشیخ ناصر مدکور قرار گرفت - و اهالی شوشتر و دزفول حکومت او را قبول و مراسم تسلیم و اقیاد معمول نمودند - چون مهر علیخان سابق الذکر برابطة که با شیخ ناصر داشت قویحال گردید ز قلعه بندبار که تا آنوقت در آنجا متوقف بود اراده دزفول و شیخ ناصر امداد و اعانت نمود - و موافقان که در اصل بلد داشت و تا آن زمان ساکن بودند بحرکت در آمدند - و عباس قلیخان در محله خود محصور گردید - و بالآخره باستصواب حاجی حسینی آقا بن حاجی صوفی که از معارف مصلحتون حقانیت کیش است و سایر خیرخواهان رای بارتحال قرار داد - و با اقارب و مخصوصان بمحل کلوند که منجمه املاک مستحوظه است انتقال نمود - و ولایت دزفول بدون منازع و مخاصم بر مهر علیخان مسلم گردید - و ایضا در اوایل این سال فیدابین محمد رضا خان و سید فرج الله سابق الذکر کدورت و ملامت بهم رسید - و بسعیست مفسدان روز بروز غلیظ تر گردید - و هر چند مصلحتون وساطت نمودند مؤثر نیفتاد تا چنان شد که سید فرج الله از خانه اصلی خود که در محله موکریان و نزدیک بخانه محمد رضا خان بود بمحله کرکر انتقال نمود - و اهل آن محله بتعصب افتاده مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند -

و چون معارف آن مسئله را با شیخ فاضل و برادران از قدیم الایام روابط  
 اختصاص مؤکد بود و بحکومت او قوی حال بودند جمعیت نموده دفعه از  
 جای خود حرکت و بطرف خانه محمد رضا خان یورش نمودند - و موافقان  
 از این مسئله نیز مرافقت نمودند - و محمد رضا خان مضطرب شده از یاران  
 و یکجهتانی که بایشان نهایت حسن ظن و اعتماد داشت استمداد نمود -  
 و چون امدادی بعمل نیامد مایوس گردیده اهل و عیال را بخانه حاجی  
 قاسم باغبان فرستاده - و خود با رفقا و مخصوصان از دروازه مقام از شهر بیرون  
 رفتند - و در آن شب خود را بمحل شاهولی رسانیده از آنجا روانه حضور شیخ  
 فاضل گردید - و آخر بدزفول انتقال نموده در آنجا متوقف میباشد - و ولایت  
 شوشتر بدون منازع و مخاصم بر سید فرج الله مسلم گردید - و همه این وقایع در  
 ماه ذیحجه مقارن رجعت مشتری در سرطان اتفاق افتاد - و ایضاً در این سال  
 علی مردانخان بختیاری سابق الذکر با جمعیتی که از عجم و عرب فراهم آورده  
 بود روانه بلاد کرمانشاه و فیلی گردید - و کریم خان زند از اصفهان بقصد  
 او حرکت نمود - و در حوالی کرمانشاه تلافی فریقین و جنگ سلطانی  
 بینهما وقوع یافت - و شکست بر علی مردانخان افتاده اکثر سپاه او مقتول  
 و مجروح گردیدند - و از جمله مقتولین آقا قاسم شاعر سابق الذکر که از دزفول  
 با ایشان رفیق شده بود - و بعد از این شکست علی مردان خان با معدودی  
 خود را بحدود بغداد رسانید - و از آسیب تعاقب طایفه زند و رهانید - و قبل  
 آزان بتواتر خبر رسیده بود که در عراق عرب شخصی پدید آمده سلطان حسین  
 میرزا نام - و خود را به بنوت منسوب بنواب کامیاب شاه طهماسب مینماید -  
 و مصطفی خان شاملوبیکدلی که از قدیمان دولت صفویه و از اواخر  
 عهد دولت نادری در آنچاهها متوقف بود تصدیق نسب او نموده - و سلیمان  
 پاشا حاکم بغداد مراسم لازمه معمول داشته - و چون علی مردانخان تبار پیوست



ارقام و فرامین ملاحظت آمیز مشتمل بر استقامت خلائق و دعوت رعایا  
و زبردستان بسلوک شاهراه انقیاد بجمیع معارف این حدود صدور یافت -  
و سجع فکین او این بود - سجع \*

دارد ز شاهمردان فرمان حکمرانی • بر جمله ممالک سلطان حسین ثانی  
و محل مهر و ثبت پروانچیان و سایر خصوصیات همگی بدستور

ارقام پادشاهی - و متعاقب آن نیز خود حرکت - و بعد از ورود بمحل  
بیات منجمه محال فیلی مجدداً ارقام متواتره متضمن خبر قرب ورود  
و فرمایش سیورسات و سایر مصالحی که جهت مصرف عساکر ضرور بود  
ارسال داشتند - و چون از شیخ ناصر ز سایر مخاطبین بر وفق خواهش  
جواب صادر نشد از آنجا عنان عزیمت بجانب قیلاب فیلی معطوف  
نمودند - و علی سردانخان جهت تهیه اسباب و تدارک ملزومات سلطنت  
پیش افتاده در این روزها وارد بلاد بختیاری و مشغول جمعیت  
و ایلجاری است -  
\* مصرع \*

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

## فصل سی و پنجم

شیخ ناصر در اوایل اقتدار خود وارد شوشتر و در خانه سید فرج  
الله نزول نمود - و حاجی نظر علی بن حاجی محمد امین فقیره  
را که از مخصوصان محمد رضا خان بود محبوس و بملغی کلی مصالحه  
نمود - و بعد از یافتن آن وجه شیخ ناصر روانه منازل خود گردیده - حاجی نظر  
علی در خانه سید فرج الله همچنان محبوس بماند - و مذسوبان از جهت  
استخلاص او بمیرزا عبد الله سابق الذکر توسل نمودند - و میرزا عبد الله  
چندین نوبت بامشافه و غایبانه شفاعت و درخواست رخصت او از

سید فرج الله نمود - و سید فرج الله بعض معاذیر دزان باب تاخیر نموده - این معنی سبب نثار خاطر میرزا عبد الله گردید - نهایت رسم دید و باز دید و رفت و آمد و سایر رسوم ظاهره بینهما برقرار بود - تا آنکه نیم شبی حاجی نظر علی فرصت یافته از مجلس گریزان و بزحمت تمام افتان و خیزان خود را بخانه میرزا عبد الله رسانید - و میرزا عبد الله بزبان ملاطفت او را دلداری و نزد خود نگهداری و بذکوی که لایق ارباب مروت بود او را پرستاری و غم خواری نمود - و در ساعت که این خبر انتشار یافت موافقان که تا آن زمان بعضی در شکنجه جفا - و بعضی معتکف زاویه اختفا - و جمعی ملتزم طریقه مدارا و سکوت - و گروهی از افسردگی فرسوده و قوتوت بودند متظاهر گردیدند - و چنان شد که اکثر محلات دستوار بعض محلات کرکر همه همراهی و همزیان و بقسم قرآن تجدید عهد و پیمان نمودند - و چون شیخ ناصر از این واقعه خبردار گردید مکتوبی خوشونت آمیز در کمال تهذیب و نهایت تاکید و تشدید بمیرزا عبد الله فرستاد - و او را از نگاهداشتن حاجی نظر علی منع بلیغ نمود - و ایشان اعتداف نموده بر رای خود اصرار نمودند - و مکتوب محبت آمیز مشتمل بر عذر خواهی مقدمات گذشته و تقاعد از اعانت و امداد در اول وهله بمحمد رضا خان در دزفول فرستادند - و او را بآمدن شوشتر تکلیف و ترغیب نمودند - و مشارالیه ابتداء علیقلی بیگ پسر خود را با جمعی دزفولی روانه نمود و شب وارد شده - علی قلی بیگ پر خانه خود منزل نمود - و همراهان را در خانهای متعدد در همان محله نزول فرمود - و سوبها و سنگرها بساختند - و سید فرج الله مردم خود را مامور نمود که آنچه از سوبها دسترس بود خرابی کردند - و دو روز بعد از آن محمد رضا خان خود وارد شهر گردید - و سید فرج الله در ساعت جمعیت نموده بر او یورش نمود - و محمد رضا خان مجال توقف ندیده خود را بخانه

میرزا عبد الله رسانید - و خانه خان با اکثر خانهای آن محله بچاروب غارت از چرک جیفه دنیا پاک گردید - و آتش فتنه بفعوی اشتعال پذیرفت که در ازمنه سابقه هرگز معهود و معمول نبود - و طرفین شب و روز بمحافظه ثغور و حدود بتوب و تفنگ مشغول - و همه روزه جمعی مقتول و مجروح میگدیدند - و سید فرج الله و شاه مراد خان سابق الذکر که با او رفیق شفیع بود و ابراهیم بیگ کندزلو منجمله شاه مراد خان مذکور و حاجی محمد علی بن ملا کاظم و جمعی دیگر در اوایل این فتنه باسیب گلوله مجروح گردیدند - و باین سبب آثار ضعف در جانب ایشان بظهور رسید - و مقارن این حال شیخ ناصر با اکثر مشایخ آل کثیر بتقویت ایشان وارد ولایت و چندین روز بخصوص تسکین این فتنه توقف نمودند و مؤثر نیفتاد - و هیچک از طرفین از سخن اول خود بهیچ وجه تنزل ننمود - تا آنکه شیخ ناصر با رفقا بناخوشی از شهر روانه شده - بعد از دوسه روز خانه کوچ عرب را بمحاصره شهر کشانید و محل عقیلی را از تصرف میرزا عبد الله انتزاع و مردم خود را بضبط آن موکل گردانید - و املاک محمد رضا خان را که در خارج بلد بود خراب و اشجار را مقطوع و اילاف بقول و زروع نمودند - و بمضمون *انَّ البَلَاءَ إِذَا نَزَلَ بِقَوْمٍ عَمَّ الصَّالِحَ وَ الطَّالِحَ* از شر این آتش هزار بیگناه سوخته - و درد مصیبت در دل اندوخته - و بترکتار اجلاف اعراب همگی املاک و مزارع خراب - و محصول ارباب در یاس و اضطراب - و موافقان و مخالفان و کسانیکه مطلقاً ربطی و رجوعی باین امور ندارند همه بایکدیگر بر حاصل حرمان - و دانشمندان متعجب در چاره این کار بی سامان - و علاج درد بیدرمان - و چون موافقان محمد رضا خان این اوضاع مشاهده نمودند و دانستند که زیاده اصرار بیصرفه و موجب ندامت است بجانب سید فرج الله میل نمودند - و فرستادگان ایشان در جزو عهد و میثاق گرفتند - و محمد رضا خان احتیاط نموده

## تذکره شوشتر

از خانه میرزا عبد الله بیرون آمده بخانه سید عبد الله بن سید محمد تقی مستوفی انتقال نمود - و روز دیگر رای بران قرار داد که انجام این مقدمه را به رای آقا طالب سابق الذکر تفویض نماید - و آقا طالب تعهد انجام آن بر وجهیکه متضمن مصلحت وقت باشد نمود - و چون محمد رضا خان مطمئن خاطر گردید بخانه آقا طالب نقل مکان نمود - و در همان روز آقا طالب روانه حضور شیخ ناصر و در معاودت شیخ عبد علی بن زملی و شیخ علی بن مطلب ابن حسین بن علی بن عنیفق و شیخ سالم بن حرب را همراه آورده که محمد رضا خان را باعزاز و احترام و اطمینان تمام از شهر بیرون برده بخانه شیخ ناصر رسانیدند - و بشفاعت آقا طالب تقصیرات مردم دستوا و سایر موافقان را بعضو مقرون داشته - در همان روز برفاقت محمد رضا خان کوچ نموده - و مردم از مضیق محاصره بیرون آمدند - و فرمان فرمائی بلد گماگان بسید فرج الله استقرار یافته - ضعفا و فقرا از درد سر منازعه رؤسا فارغ گردیدند - و مدت این جنگ و جدال سی و سه روز بود - و مقارن استقامت مشتری فرو نشست - و عدد مقتولین از معارف و غیرهم قریب بهشتاد بود - و هر چند بروفق آیه کریمه *وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً* - بر قاطبه سکنه این روز و بوم آسیب این قضیه عموم داشت - نهایت بهود راقم این سطور از مکاره و متاعب این فتنه پر شور زیاده از دیگران بود - اجماره و اوباش در چار سوی خانه چون خیل مور - و در دیوار کاشانه از آسیب گلوله پر سوزاخ تر از آشیاں زنبور - شوب تا صباح از صدای طبل جنگ و نعره توب و نغنگ مرغ خواب از آشیاں چشم پریده - و تیغ ستیزه سوبه داران رشته مجالست احباب و رفت و آمد اصحاب اطیاب را بریده - مدار صحت بر هم نشینی سپاه و چریک - و احوال عدهی مکالمات ایشان نا خوشتر از آواز دهل نزدیک - القاصه بعد از طی مقدمه بچند روزی آقا طالب جمعی کثیر از اعزّه و اعیان بده با خود

متفق ساخته - و بجمعیت تمام بخانه شیخ ناصر رفته استدعای محمد رضا خان نمودند - و شیخ ناصر با جمعی از عشیره مرافقت نموده بکوبه تمام نواب عالی را داخل ولایت نمودند - سید فرج الله و موافقان در هر باب متابعت رای او را بر خود التزام نمودند - تا غره شهر رمضان شصت و شش بدین منوال بود و بعد از آن خائف و شقاق تجدید یافته - و وقایع و سوانح بسیار رو داده که قابل تحریر نیست - حق سبحانه و تعالی همگی را برآه خیر هدایت و از شرور شیاطین الانس و الجن حراست و حمایت نماید  
بِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ \*

## فصل سی و ششم

خواجه ابوتراب بن خواجه علیخان بن حاجی نجم الدین بن خواجه علی نقاش و ملا هادی بن خواجه صادق بن استاد محمد تقی قوأس از اهل عصر هر دو لطیف الطبع و موزون خیال - و از ادراک معانی دقیقه و ابداع انواع نظم از غزل و قصیده و مثنوی و غیره بهره تمام دارند - و با وصف اشتغال بمشاغل دیگر و مصروف بودن اکثر اوقات ایشان باکتساب معیشت و عدم تردد بمجالس شعرا و علما و سخنوران بحسب استعداد ذاتی و قابلیت فطری قدرت ایشان در این فن از هر گونه منقصت عاری - و تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده اند - و همواره طریقه مجاورت و مواسات و موافقت و مواخات بینهما مسلوک و مرعی - و در کسب و کار با یکدیگر مشارک و مساهم می باشند - و از خواجه ابوتراب است مثنوی چهار درویشان - و این قصه شیرین مشتمل بر لطایف و نکات بسیار - و ملا هادی را در مدایح اهل بیت و بعض سادات عصر قصاید متعدده است - از آن جمله قصیده در مدح حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه - مطلعش این است \*

## تذکراً شوشتر

خاطری دارم پویشان چون سر زلفین یار  
 سیف آتش نشان مانند حسن تابدان  
 چهره کاهی چه رنگ عاشقان مستمند  
 همچو چشم نذبه انگیزان تنی بیمار زار

و قصیده دیگر ایضا بمدح آن سرور بهمین بحر و قافیه با تجنیس قافیه -  
 قصیده دیگر به تتبع قصیده اسناد انوری که متاخرین اکثر تتبع نموده اند -  
 مطلعش این است - قصیده \*

نیوه روزم بسکه من از ظلمت بد اختر  
 پیش چشم من تنها دارد فروغ خاوری  
 بسکه رنجورم من از آسیب آلام زمان  
 حنظل اندر کام من دارد مذاق شکر  
 رشتک اوضاع من گردیده سر تا سر گره  
 تا بم از بس داده دست جور چرخ چنبری

و قصیده در مدح حضرت سید الشهداء علیه السلام در تتبع قصیده  
 مشهوره خلاق المعانی کمال اسمعیل اصفهانی - و قصیده به تتبع مولانا فیاض  
 رح در مدح حضرت امیر المومنین<sup>ع</sup> مطلعش این است - قصیده \*

دمی که باز کنی از لب ای نگار گره  
 بکار قند فروشان قند هزار گره  
 من و صبا تو پویشان معاز و سر گردان  
 خدای را مکش از زلف تابدان گره  
 ز بسکه از پی داغ تو گشته ام بجهان  
 نقاده است بیای من آبدار گره

نه مزدمک بود آن دیده که در چشم

نگسه بر او شده از طول انتظار گره

• و فقیر باین سیاق چند بیتی منظوم نمود •

صبا عشد چه از آن زلف مشکبار گره

زند ز شرم بضاف آهوی تنگ گره

شمیم پیرهن یوسف است پنداری

کشاده است ز بند قبا نگار گره

نسیم صبح چه بوی بهشت روح فراست

مگر ز چاک گریبان کشاده یار گره

مشام جان شود از نگهت تو عطر آمیز

ببوی طره کشائی ز دل هزار گره

مگر ز بوی تو دزدیده است گلبن باغ

که بسته است بدار خود استوار گره

ببوی تست که در هر صباح فروردین

ز رخت غنچه کشد باد نو بهار گره

بیاد تست که آواز نغمه دف و نی

زند بباد بعبان یادگار گره

رسید مژده وصل و هنوز میتا—رسم

که نارسائی بخت افگند بکار گره

ایم ز هم نکشاید چه بلبل تصویر

دام ز بسکه بخون خورده غنچه وار گره

فقیر نظم تو در نظم دیگران رسواست

چنانچه در صف لولوی آبدار گره

و درزی در بعض مجالس مفادمت ملا هادی این رباعی را بر فقیر خواند .

بر درگهت اینخسور ارباب سخن  
از مکرمنتس توقع آن دازه  
و فقیر این رباعی بر خواند

قسمت شده چون نصیبه فرسائی من  
سازی بتخلص تو مشهور زمن  
• نظم •

ای تیر فلک تراست پیوسته بکیش  
آوازه زه ترا ز هر گوشه بلند  
و شیخ ابوالمفاخر زاپرا را قصیده ایست مشهور مصدر بوصف طلوع  
نیر اعظم که مطلعش این است .

بال مرصع بسوخت مرغ ملّع بدن  
اشک زلیخا برینخت یوسف گل پیرهن  
صفحه صندوق چرخ گشت فکونسار باز  
کرد برون مار صبح مهره مهر از دهن  
صبح مسیحا نفس از ره بام آمده  
سافر زرین بچنگ چون صنم سیم تن

و شعرای متأخرین بسیار تابع نموده اند از آنجمله خواجه کرمانی  
و افتتاح بوصف طلوع و بعد از آن وصف شوب نموده - مطلعش این است .

قرطه زر چاک زد لعبت سیمین بدن  
صبح برآمد ز کوه دامن اطلس کسان  
اشک ملّع نشاند شمع مرصع لکن  
چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن  
چون نبی یثربی بوی اویس از قرن

و ملا هادی را در مدح حسنین صلوات الله علیهما قصیده طولانی است  
که اختتام بمدح حضرت امام رضا و یکی از سادات تصور نموده ، بر در وصف



صبح و شفق و طلوع و غروب - معانی بدیعه و مضامین لطیفه بکار برده -  
 و فقیر نیز چند بیتی تتبع نموده •  
 رایت اقبال درخت والی ملک خلی  
 راجه ظلمت شکست همچو سپاه پشن  
 باز بخود راست کرد حشمت افراسیاب  
 بیخبر از سمت چین زد بجهان تاختر  
 بیخبر خود را ز چه چرخ ببالا کشید  
 تا کشد از پشت کوه تیغ بر این انجمن

## فصل سی و هفتم

در سال شصت و هفت که منازعه محمد رضا خان و سید فرج الله  
 اشتداد و زمان آن امتداد بهم رسانید انواع محذرت و بلا در داخل و خارج  
 اینولا استیلا یافت - و فتنها برپا شد - و جمعی بسیار از معارف و غیره ناچیز  
 گردیدند - از آنجمله میرزا عبد الله سابق الذکر اضطراراً بسمت بختیاری مسافرت  
 و در آنجا مریض شده معاودت نمود - و بسهل فاصله وفات یافت - و میرزا  
 ابراهیم برادر میرزا عبد الباقی در اثنای محاربات بآسیب گلوله مقتول  
 گردید - و حاجی نظر علی فقیره را برادر او خواجه ابو الحسین بانوای  
 معاندان مقتول نمود - و حاجی محمد بن ملا کاظم بمعاندت سید فرج  
 الله احداث فتنه نمود - و حاجی محمد و حاجی محمد علی و ملا رفیع الدین  
 پسر او هر سه در آن فتنه بقتل رسیدند - و باز ماندگان ایشان همه اسیر و دستگیر  
 و خانه ایشان بتاراج حوادث هبوا منور گردید - و آنچه اموال و ذخایر  
 و ودایع در آنجا بود همگی بتلف رسید - و میرزا رحیم بن میرزا محمد تقی  
 جهت تسکین فتنه واسطه شده رفت و آمدی برای اصلاح می نمود - آخر الامر  
 بتهمت موافقت آنطرف مقتول گردید - و این فتنه بعربستان سرایت نموده  
 تمامی طوایف آل خمیس و بنی لام و غیرهم از حدود بنادر الی بغداد در  
 محال دهنبر و تبعه جمعیت نموده - و والی جایگاه برفاقت اعراب حوزة

نیز با ایشان طریق موافقت پیمودند - و باین تقریب تمامی محصولات صیفی آنحدود تلف رسید - و قریب و دیهات خراب گردید - و اکنون که آخر سال است نیز همان جمعیت در محال بدزبول است - و محصولات در معرض تلف در آمده - و شیخ سعد آل کثیر در حوزه محبوس میباشد - عَسَى اللهُ أَنْ يَأْتِيَنَا بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ - و ایضاً در این سال نواب سلطان حسین میرزا که در میان طوایف بختیاری بود از علی مردانخان بختیاری انحرافی بهم رسانید - و علی مردان خان استشمام این معنی و پیش دستی نموده از نور بصر او را عاری ساخت - و رخصت انصراف بهر جا که خواسته باشد ارزانی داشت - و سلطان حسین میرزا بدزبول آمده روانه نجف اشرف گردید - و باندک زمانی فتنه در بختیاری سnoch یافت - و علی مردان خان بقتل رسید - و ایضاً در این سال محاربه عساکر افغان و زند و بختیاری در حوالی بلاد بروجرد واقع شد - و باین تقریب قصبه خرم آباد و بروجرد و نهاوند و محال قریبه همگی پایمال و اهالی آنجا را بطمع مال انواع زجر و نکال نمودند - و برسید محمد شیخ الاسلام خرم آباد مصادره و مواخذة و تعذیب بسیار واقع شده تا آنکه بلطایف الحیل خود را مستخلص و با اهل و عیال افغان و خیزران قاصد دزبول گردید - و در عرض راه بسبب آسیب آن صدمات بجوار رحمت الهی رسید - و ایضاً در این سال منفرد عجم که از کل بلاد ایران در عراق عرب مجتمع گردیده بودند و از اولیای دولت رومیه تا آید زمان بانواع مکرمات و مراعات که لازمه طبع خردمندان غریب نواز است معزز و محترم بودند بسبب سعایت بد نفسان مورد مصادره گردیده مبلغلی کلی از ایشان باز یافت - و در کمال مدلت و خلای ایشان را از آن حدود اخراج نمودند - و از آن جمله بود سلطان حسین میرازی مذکور که باتفاق بسیاری از اهالی اصفهان و غیرهم وارد نمره گردیدند - و ایضاً در

اواخر این سال راقم حروف از طول نزاع و جدال و امتداد حرب و قتال نهایت  
 کدورت و ملال بهم رسانیده بقصد تفرج غموم و تسلیه کروب و هموم اختیار  
 مسافرت و از راه دورق روانه بصره گردید - و در اثنای طریق شیخ عثمان بن  
 سلطان بن ناصر کعبی را که از نجابی روزگار و اکابر فرخنده آثار است ملاقات  
 و حسب التکلیف از چند روزی در محفل اقامت او توقف و بعد از آن  
 روانه حضور شیخ سلمان برادر او که بسوابق صداقت اختصاص داشت گردید -  
 و از آثار عظیمه او بندی است که بر روی قرن بسته و بچوب رنی و خاشاک  
 بنصوبی آن را مضبوط و محکم نموده است که کار گذران شوشتر بسنگ  
 و ساروج نتوانند نمود - و الحال مدار آبادی جمیع محال قریبه بر آن است -  
 و آنقدر نخلستان و مزارع برنج و سایر حبوب صیفی در آنجا متجدد شده  
 و رعایا و زارعین از اطراف مجتمع گردیده که در ازمنه ساله هرگز نبوده -  
 و حسن سیاست شیخ سلمان بحدی است که در محال تصرف او در  
 و قطاع الطريق وجود علقا بهم رسانیده است - و اگر ضعیفه اعمی طبقی از  
 طلا بسر نهاده در شب تلریک از دیهی بدیهی رود احدی متعرض حال او  
 نمی تواند شد - و با حکام و اعیان بصره طریقه موافقت و مسالمت پیموده  
 اکثر اقطاعیات و اربابان آن حدود بلا منازع در تصرف او میباشد

## فصل سی و هشتم

ملا هادی قواس که باقتضای طبع دقیق همواره نکات ادبیه را در مقام  
 تحقیق و تغئیش است روزی در بعض مجالس موالست بتقریب سوال  
 از فرق مابین لغزو معما - و الفکلا ثانی اشاره باسم است و اول بمسمی از  
 معنیات مولانا شرف الدین علی بزدی سخن میراند و آخر الامر این قطعه  
 بر خوانند

معینتی خوش داشتیم دینی با حکیمی نامدار  
 کاملی از دانش اندوزان یونان یادگار  
 گرد طاق حجره اش اجزای گردون منتقش  
 زیر سقف کرسیش اجزای دایره را مدار  
 مرسلی مانند موسی صاحب الواح آمده  
 بر در غلوش چه احمد عفتبوتی پرده دار  
 مریم آسا گشته امش بیوقایعی حامله  
 طفل او عیسی صفت در مهد خود حکمت گذار  
 گاه معراجش چه عزم لرتفای شد بر اسب  
 فعل بندد از بشیزی یا ز فلسی استوار  
 حکم او در باب اعمال نجومی متبع  
 زای او در فصل احکام ریاضی مستشار  
 کرده استفسار اسرار سپهر از حدس او  
 فالملان در هر زمان و کمالان در هر دینار  
 زو تفحص کرده صوب قبله و وقت صلوة  
 مفتیان خطه دانشموری نیل و نهار  
 طبع او مایل بمركز زوی او سوی محیط  
 داده اصحاب یمینش اختصای با یسار  
 تا ز یک چشمش نتابد نوره در چشم دگر  
 در نیابد هیچ و باشد نور چشمش مستعار  
 نور بونی بی بصر بسیل دانی بیظبر  
 راست قوی بی زبان گردون و شی بی هوشهار

گو رقم زن سطر بالا را در آب از زیرکی  
 گر شرف خواهد که داند نام آن حکمت شعار  
 اقتضای او بیان باشد که گاه گاهی مگر  
 هست دست آویز خدام خدیو کامگار  
 خسرو گردون سیر اسکندر برجیس قدر  
 هرمز بهرام کین جمشید خورشید اقتدار  
 داور دران معیت الدین و الحق کاتب  
 خاک درگاهش کند در چشم گردون سرمه وار  
 ماه اوج پادشاهی شاه ابو الفتح آنکه هست  
 آفتاب عدل پرور سلسله پروردگار  
 خسرو جم رتبه ابراهیم سلطان کاسمان  
 هست قصر قدر او را غرقه از صد هزار  
 آنچه در اوصاف شاهان جهان گفتند هست  
 رمزی از نعت جلالش بر سیل اختصار  
 آسمان بر داشت اسطراب مهر و نور نیابت  
 ارتفاع نیر قدرش کزو شد شرمسار  
 تا شود هر ماه اسطراب گردون زرقی  
 ماه جاهش باد افزون بر سپهر اقتضای

و تغییر چند بیتی همین سیاق مظلوم و در ذیل آن مرقوم نمود \*

ای دمت مانند انفس مسیحی روح بطش  
 ری فروغ منبع صادق از جبینت مستع  
 آن حکیمی را که بالو داشتی خوش صحبتی  
 او سر اخلاص بودم سالها خدمتگذار

## تذکرة شوشتر

حجة اش مقصود دلهای همچه معراب حرم  
 کرسیش چون منبر ارباب تقوی استوار  
 روزنش چون سر پاکن مطلع انوار غیب  
 لبده اش از نور حق چون جبهه شب زنده دار  
 منظرش چون باطن روشن ضمیران بی خلل  
 جوهرش پاک از عرض هم چون زر کامل عیار  
 حلقه اش ارباب ایقان را قوی مستمسکی  
 عبوة الوثاقش خالی ز انقصام و انقطاع  
 هیکلی از بهر تسخیر کواکب بی نظیر  
 بیکری فن طلسماتش یکی از صد هزار  
 که مجرود که چه درویشان بپوشد جبهه  
 که نهد اکلیل بر سر چون شهبان تلجدار  
 میهم و دام ورشته اش همراه در هر جا که هست  
 تا کند بهر کسان مرغان معنی را شکار  
 هر زمان چون قوعه وصال دارد لیتی  
 انقباضاتش فزون از حد چه وضع روزگار  
 که کند میل بلندی که رود زیر زمین  
 چشمه ساران یابد از فیضش بعالم انفجار  
 که چه بازیگر بیک جستان رود بالای کوه  
 لمحة العیني فرود آید بدیوار از منار  
 هفت توام در قرار امش از روح القدس  
 هر یکی باشد بتلیمی ز عالم شهویار

گه یکی زین جمله بر آفاق مستوایی شود  
 هفت اقلیمش بزیر حکم ذی القرنین وار  
 گه چه احمد بر فراز عرش میفازد براق  
 بهسر امت تا کند اسرار دافش آشکار  
 گه چه اسکندر کند طی صفحه روی بسیط  
 فرس و میل و ذراعش را درآرد در شمار  
 گه چه ادیس است جایش فوق هفتم آسمان  
 نی بچرخ چرمین عیسی صفت گیرد قوار  
 حق او داند چون منظور اصحاب الیمین  
 میدرآویزند اصحاب الشمال او را بدار  
 صد چه ابراهیم سلطان از سلاطین جهان  
 میکند از فیض دست آویزی او افتخار  
 جمله شاهان چون گدایانند در کویش فقیر  
 سوده بر درگاه او روی سوال و افتخار

## فصل سی و نهم.

در شهر جمادی الاول طفل رضیع یکساله را که آزار سعال داشت مادر  
 او جهت استعلاج نزد حکیم طاهر بن حاجی نعمت الله طبیب که احذق  
 اطباء بلد بود برد. و در اثفالی که حکیم منوجه آن طفل و پرسش احوال او  
 می نمود شروع بسعال نموده - و بعد از قبض و بسط بسیار سه قطعاً لضم  
 متشکل بشکل حیوانی از حلق آن طفل بیرون افتاد - و سعال فرو نشست -  
 و بسبب غرابت این امر حکیم آن اشکال را برداشته در میان ظرفی نگاه  
 داشته بود و روز دیگر بجهت تماشا بظانها میگردانیدند تا آنکه نزد فقیر

آوردند که هم مشاهده و هم اگر از اسباب و علامات آن علمی داشته باشد  
 اخبار نماید - فقیر که ملاحظه نموده دو تا از آنها که کوچکتر بود بسبب دست  
 بدست بسیار مضمحل و اعضای آن درهم شکسته شده بود که تشخیص  
 نمی شد - و یکی دیگر که بزرگتر از اعضای آن بحال خود باقی مانده بود  
 شکل سگی بود که سر و گردن و گوش و بینی و چشم و دهان و سینه  
 و شکم و خصیه و پا و دم و انگشتان و ناخنهای آن همگی برقرار و ظاهر بود -  
 و شکم آن نسبت ببقیه جثه بزرگ و دم آن دراز و باریک و پوز آن دراز  
 بود مانند سگ گرگ - و طول از گوش تا دم بقدر انگشت سبانه طولانی بود -  
 و چون فقیر همچو چیزی در کتب تواریخ قدیمه ندیده و از حکایات سلف  
 نیز نشنیده بود نهایت آنچه در آنوقت بخاطر رسید این بود که ماده تکون  
 همچو چیزها همان ماده تکون کرم معده است - که بطوریت بلغمیه عفته که  
 در جوف انسان مجتمع و طبیعت از تحلیل آنها عاجز باشد بسبب طول  
 مکث و حصول استعداد صورت حیوانیتی بر آنها حاصل می شود • و در  
 بعض کتب معتبره مسطور است که حجاج بن یوسف ثقفی را در مرض  
 موت عقرب در جوف بهم رسیده بود - و حاذقی بطایف العیال یکی از آنها  
 از ممر حلق او بیرون آورد - و او را اخبار نموده بود که این مرض علاج پذیر  
 نیست - و سنوح این مقوله امور خارق عادت از جمله علامات رذیقه و فالهای  
 مذموم است - زیرا که علامت سوء مزاج روزگار و انحراف طبایع از سرحد اعتدال  
 است - و اوضاع علوی که سبب این قسم تاثیرات در عالم سفلی گردد  
 مقتضی تغییر عادات خلابی و حصول زیاده نقصان در رسوم معهوده مستمره  
 خواهد بود - و این معنی باعث حصول خلف و شقاق - و فقدان انبیا و اتفان -  
 و صدور فتنه و فساد - و خراب بلاد و ضرر عباد - و کثرت تفرقه و آشوب -  
 و بسیاری معارک و حروب - و تسلط ازدال و اجلاف - و ضعف حل عظم  
 و اشراف خواهد بود •



## حکایت دخترکه در شب زفاف پسر شده

«چنانچه در بعض کتب تواریخ مسطور است که در محل قمشۀ اصفهان دختری را که بسن پانزده سالگی بود خواستند بشوهر ببرند - در شب زفاف دفعه در زهار او خارش عظیم پیدا شد - و هرچند میبخارند زبان میشد تا آنکه از کثرت خاریدن بشرة او خراشید و ذکر و خصیتین از آن موضع بیرون آمد - و بفاصله دو سه روز ریش در آورده از پس پرده انوثیت بیرون افتاد - و کلاه رجولیت بر فرق نهاد - و در آن سال پادشاه عصر از لباس حیات عاری و انواع هرج و مرج طاری گردید - و همین قسم اثر برزائیدن ایتر نیز بتجربه رسیده - و اصل آنست که هرگاه بسبب تغییر نفوس خلایق مشیت حق تعالی بتغییر نعمت ایشان قرار بگیرد - چنانچه مضمون صدق مشهور آن **لَا يَغِيْرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ** مبنی از آن است - اولاً باظهار بعض آیات موحشه علوی مانند کسوف و خسوف و صیحه و شهب و نیارک و ذوات الاذئاب و یا بعض غرایب ارضی مانند زلزله و خسف و سایر خوارق عادات ایشان را تعویف و انداز و او مقدمات غضب و استحقاق سخط اخبار می نماید - تا بدعا و تضرع و تصدق و توبه و انابه و استغفار آن را از خود دفع نمایند - چنانچه برکار ناهنجار خود اصرار ورزند و از خامت افعال قبیحه نیندیشند بموردای **فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** حجت بر ایشان تمام شده باشد - **رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ** - و چون سيقه سخن باینجا کشید و حدوث این امر غریب بمشیت رب العالمین مستند گردید دیگر بعضی از سبب و علامت بروز طبیعیین ضرور بلکه میتواند بود - که مشیت قادر مختار تعالی شأنه دفعه تعلق گرفته - و بجهت اظهار قدرت بدون ماده و مدت از عاتم عدم بسرحد

وجود آورده باشد - و بسا عجایب و غرایب که نسبت فکرت حکیم از رسیدن به حقیقت آن قاصر - و نظر فیلسوف از ادراک چگونگی آن خاسر است همه روزه از عالم غیب جلوه ظهور می نمایند - و ابواب عبرت بر روی دقیقه شناسان رموز حکومت میکشاید - و نوای آلاء الخلق و الأمر بگوش هوش از باب معرفت میسراید •

ز ابر آورد قطره سوی یم      ز صلب آورد نطفه در شکم  
از آن قطره اولوی لالا کند      در این قامتی سرو بالا کند  
فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنَ الْخَائِقِينَ •

## فصل چهارم

ذوالفقار بیگ بن محمد حسین بیگ بن عیسی خان بن ذوالفقار خان از جمله امیرزادگان قدیم این ولایت در اوایل حال در اردوی معلی بود - و در دارالسلطنه اصفهان و سایر بلاد عجم تهذیب اخلاق بر وجه اتم نموده - در ایام دولت نادری برفاعت مصطفی خان ایلچی سفارت روم مامور گردید - چون آن بساط برچیده شد با اهل و عیال بمشاهد مشرفه عراق عرب انتقال نمود - و در اوقات مجاورت آن اماکن فیض موطن بصحبت بسیاری از اهل الله رسیده - و از برکت مجالست ایشان بانواع فیوض بهره مند گردیده - و همواره بموانست دردمندان رانمب - و صحبت فقرا را طالب - و صفات ستودنی درویشی بر طبعش غالب مییابد - و الحال چندان گاهی است بایفخود ارتحال و بلده طیبه دینول را که از عوارضات مرافات فدوی ایمن تر بود مسکن قرار داده - و امور زندگی را بمقتضی و ممن بتوکل علی الله فهو حسبه بکفایت احکم الحاکمین مفوض نموده - و گاهی بنهریک دراعی التغات شوق گزینان حاجتمندان را میفرزاد - و ساخت این

بلد را پنور قدوم مسرت لزوم مفور میسازد - آئینه ضمیرش از زنگار اقدار پاک -  
و ذهنش در نهایت لطافت و حسن ادراک - سخنش بسیار متین - و شعرش  
بغایت پسندیده و دلنشین - روزی در بعض مجالس صحبت این نزل  
مشهور از خواجه حافظ خوانده میشد \*

دل میبرد ز دستم صاحب‌دلان خدا را  
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

و ذوالفقار بیگ غزلهای متعدد از مولانا جامی و سایر متأخرین شعرا  
که بخاطر داشت میخواند - و در وصف غزل خواجه و ممتاز بودن آن مدافعه  
بسیار نمود - خصوصاً در خلط عربی بفارسی که در بعض ابیات این غزل واقع  
شده - و خواجه این صفت را بسیار بکار برده و از جامی نیز بسیار واقع شده  
است - و فی الحقیقت باعث حلالت سخن و طراوت کلام و نشاط روح  
و انبساط ذهن می شود - نهایت کار همه کس نیست - یا کسی باید که  
مانند حافظ از مبداء فیاض نفس رحمانی باو مدد رساند - یا کسی همچو  
جامی اکثر عمر خود را در تحصیل علوم عربیت بگذراند - و دیگران  
که کرده اند غالباً از خلل لفظی یا معنوی مانند سخن اعرابی و تقدیم  
و تاخیر بی‌موقع و رکاکت معنی و کثرت تکرار و تنایع اغماضات و سایر وجوه  
منقصت خالی نباشد - و باین سبب زیگان بر ایشان نکته گرفته اند - و کسیکه  
از عربیت خود خاطر جمع نداشته باشد بمدلول

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَمْرًا فَدَعِهِ وَ جَاوِزَةً إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ .

اولی آنست که احتراز از آن لازم شمارد - و خود را در معرض سهام  
طعن و شتم ظریفان ندارد - و این مقدمه اختصاص بنظم ندارد بلکه  
در کلام مفثور هم جاری است - و از منشیان که طرز علوم بلاغت کم مایه  
بوده اند خطاهای بسیار بوقوع پیوسته - و اقتباسات نامناسب کرده اند که

باعث ساجت معنی گردیده - و پاره سخن از این مقوله در آن مجلس گذشت - در مجلس دیگر فقیر این غزل را معروض ساخت و معزونی الیه نظر قبول بر آن انداخت \*

## غزل

يَا حَيَّرَةً بِفَجْدِ تَمْ يَرْقُبُو الْجِسْوَارَا  
 صَبْرًا عَلَى حَقِّكُمْ ضَيَعْتُمْ الدَّمَارَا  
 افروخت صبح پیری شبهای وصل بگذشت  
 وَاهَا عَلَى لَيْسَالٍ بِنَسَا مَعَ الْعَدَارِي  
 پیرمغان سحرگه بر کوی ما گذر کرد  
 دسای زباده افشاند بیدار کرد ما را  
 کي بیدلان شعسوری وی غایبان حضوری  
 فَاحَ الصَّبَا وَ أَنْتُمْ لَمْ تَكْسِرُوا الخُمَارَا  
 در بزم سرخ رویان فقر تو روسیهیست  
 گشیرم که داری از بر دستور کیمیا را  
 این خورقه نمسد در خامیتسی نباشد  
 خالی نسازی از دل از خار خار خارا  
 دل بیصفای مشروب بی بهره است از غیب  
 آلوده چند سازی جام جهان نما را  
 از دست رفتگان را نوق بقا نباشد  
 آری به از بهار است رنگ خزان حفا را  
 عمر فقیر آخر ضایع بگفتگو شد  
 یگانه نکرد خوشنود نی خلق نه خدا را

## فصل چهل و یکم

ملا عبد الکریم بن مولانا نظر علی بن محمد امین زجاجی سابق  
الذکر که مدتها در بلده نهاروند مقیم و از آنجا بسایر بلاد عراق عجم مسافرتها  
نموده بود بعد از انقلاب اوضاع آنحضور بمضمون کُلُّ شَیْءٍ یَرْجِعُ إِلَىٰ أَمَلِهِ  
ببلد قدیم خود معاودت نمود - و در مدت غیبت بصحبت بسیاری از اعیان  
و ارکان و علما و ادبا و امرا و شعرا و فقرا رسیده - و از هر گلبن آن گل که رعنا  
تر بود چیده - فطرتش بلند و طبعش ارجمند است - و این غزل از اوست \*

## غزل

شعله وادی ایمن دل غم پرور ماست  
نور آئینه خورشید ز خاکستر ماست  
خلعت عشق تو با ما نبود امروزی  
جامه داغ تو از روز ازل در بر ماست  
تا نغزورد آب ز خون دل ما نغد نشد  
برش خنجر بیداد تو از جوهر ماست -  
صفحه سینه ز داغ تو مسجل کردیم  
وارث ملک جنونیم و همین معضرماست

## وله ایضا

از مرغ سحر دوش شنیدیم نوائی  
ناید ز گلستان جهان بوی وفائی  
خود سوختگان را چه غم از شعله آه است  
ترسم که تند آتشی از ناله بجائی

خایم اگمر در نظر مردم عالم  
 صد شکر که هرگز نخلیستیم بیانی  
 فطرت بعبدت ناله و افغان هفتی نیست •  
 از دل شدگان کس نشنیده است صدائی

و این غزل از خواجه حافظ است •

بلبلِ برگِ گلی خوشترنگ در منقار داشت  
 و اندران برگ و نوا خوش فالهای زار داشت  
 گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست  
 گفت ما را جلو معشوق در اینکار داشت  
 بار اگر نفشت با ما نیست جای اعتراض  
 پادشاه کامران بود از گدایان عار داشت  
 در نمیگردد نیاز و عجز ما با فاز دوست  
 خرم آن کز نازنیدان بغضت برخوردار داشت  
 خیز تا برو کلک آن نقاش جان افشان کنیم  
 کین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت  
 گر مرود راه عشقی فکر بدنامی مکن  
 شیم صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت  
 وقت آن پیر قلندر خوش که در اطوار سیر  
 ذکر تسبیح ملک در حلقه زلف داشت  
 چشم حافظ زیر بام قصور آن عالی جناب  
 شیوا جناها تجرئی نصتها الانهار داشت

و این غزل را موزون طبعان گنجد بسیار نموده اند - و مطلع غزل ملا  
عبد الکریم این است -

چشم مضمـورت دلِ عشاق را افکار داشت  
عالمی را مضطرب احوال این بیمار داشت

و میر سید محمد شفیع فاطق نیز تتبع نموده - و این سید محمد شفیع  
بالاصل از سادات اصفهان و والد او میر سید علی بهند درستان انتقال نموده -  
و میر سید محمد شفیع در بلاد دکن متولد و در آنجا نشو و نما یافته -  
و با شیخ محمد علی حزمین در دارالخلافت شاه جهان آباد رفیق و ندیم بوده -  
و بقصد زیارت عتبات عالیات وارد بصره و از آنجا بقصد تحصیل علوم دینی  
روانۀ این بلاد گردیده - در کمال سلامتی نفس و استغذای طبع و تعفف  
و قناعت بتحصیل مشغول و از صحبت ابتدای زمان بتقصی الغلبه  
متوحش و ملول است - و قدرت او در فن سخنوری زیاده از دیگران و در  
سرعت نظم مسلم امثال و افران است - و شعر او در اغلب بتتبع حافظ شیراز  
است که از سایر شعرا بجهت عدیده ممتاز است - و حافظ را غزلیست که  
مطلعش این است -

عمر بگذشت به بیخصلی و بوالهوسی

ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

و مطلع ناطق این است -

نکنند اهل هجر هیچ بدنیا هوسی

پنجه باز نشد و بشکار مگسی

راه بیپوده عبت این همه هر سو مشتاق

خدمت پد مغان کن که بجائی برسی

و فقیر هر دو غزل را تابع نموده -

محتسب امروز با غوغا که در بازار داشت  
 رو بمسجد کرد و دل در خانه خمار داشت  
 و سعتی کوتا بیکجا جمع گردد کفر و دین  
 شیخ صفیان در بغل هم سبزه هم زقار داشت  
 قصه منصور باشد شهر آفاق و بس  
 عشق در هر کوجه صد زین کسان بردار داشت  
 در طریقت میکند خار مغیلان کار گل  
 دوش آن فرسوده پا در سر هوای یار داشت  
 دست گلچینان بیغما میدرد هر جا گلی است  
 گل برویش باغبان دانسته ما را خار داشت  
 شهرت سر بازی فرهاد از شیرین بود  
 و رفته عشق بیمروت کشتگان بسیار داشت  
 از عبادت می طپید از دوش دل معذور دار  
 یار آنجا بود و دل یک لحظه با جان کار داشت  
 صورت حق را اگر در خود ندیدی دور نیست  
 نیست تقصیر کسی آنیفته ات زنگار داشت  
 دور بلش کن ترانی شد زین بغداد کلیم  
 و رفته هر برنا شبسائی لاله دیدار داشت  
 آگهان سرا زنفد از ننگ سلطانی فقیر  
 تکب ادلم ز قاج پادشاهی عز داشت



ایضا

گرچه دز راه طلب گرم روانند بسی  
 نرسیدند بمقصود مگر چند کسی  
 دل آزاده نداری تو کجا کعبه کجا  
 که بسر منزل غفلت تو رهین هوسی  
 شعله طور تجلی بقوار اند هنوز  
 کو کلیمی که از آن کوی بیارد قبسی  
 زنج شب میشود باعث آسایش روز  
 دوش این نکته شنیدم ز زبان جرسی  
 گرچه ناقابل از فیض تو مایوس مباش  
 جهد کن بلکه اجابت بشود ملتجی  
 بیخرد آمدی از اوج سعادت بعضی  
 تو همائی عبد اینقدر بفکر قفسی  
 دل ارباب صفا را چه غم از نمازان  
 بهر را کی بود اندیشه هر خار و خستی  
 پند در پرده دهد فی دل آگاهان را  
 ساز خود برگ نریزی بمقامی نرسی  
 رو کن از دار خلاق بفضای ملکوت  
 تو غزال ختنسی چند بقیذ رسی  
 سهل باشد غم نقلی که نشووردی تا چند  
 بر سر از حسرت آن دست زنان چون مگی  
 هر طرف می نگرم مرده داندید فقیر  
 کاش میبود در این عصر مسیحا نفسی

## فصل چهل و دوم

روزی در بعض مجالس مؤانست از کتاب تذکره در پادشاه سمرقندی  
در احوال ملاحسن کاشی قصه از کرامات حضرت سید الوصیین صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
خوانده شد و فقیر را رغبتی بنظم آن قصه افتاد و این قصیده را منظوم  
نموده •

قصیده در معجزه حضرت امیر المومنین که در  
عالم رویا جناب ملا حسن کاشی را صلح  
شعر مرحمت فرمودند

تا بکسی شوریده حالی در هوای آن و این  
غافل از اندیشه احوال روز واپسین  
چند جلن را بستند و ازونه در زندان تن  
چند خود را در سراوی بیخودی داری رهین  
چند کشتی کرده انگر بگرداب بلا  
بتحریر پر آشوب و ره دور و نهنگان در کعبین  
چند کارت بگردید در کار دنیا مختلف  
ز آمد و رفتش گهی خوشحال و گه باشی غمین  
بسر در ارباب دنیا چند از روی ادب  
میکنی گردن کج و قامت خم و سر بر زمین  
چون کدایان چند بر درگاه هر لات و مذات  
بهر مشای سیم و زر فرسوده میداری جبین  
می پذیری صد هزاران رنج در تحصیل مال  
حبه حبه میکنی جمع آوری چون خورشید چین



باورت هرگز نشد ای ملحد کج اعتقاد  
 اینکسه حق سبحانه از زاق را باشد ضمیر  
 آن خداوندی که رزقت را فراوان میسرساند  
 در رحم بی زحمت آن وقتیکه بودستی جفین  
 بعد از آن آماده در پستان مادر چشمه سار  
 شیر نوشین با هزاران رافت و ذوق حنّین  
 آرزوها در دامت باشد بسی دور و دراز  
 می نیندیشی که ناگه میرسد مرگ از کمین  
 نیست مکنون ضمیرت جز تلاش عز و جاه  
 در مجالس تا شوی از همگنان بالا نشین  
 در امور دین شعورت پست ذهنت کور و کج  
 در فن دنیا ضمیرت روشن و زایت وزین  
 پای سعیت لنگ و سنگین پیور در راه خدا  
 در ره شیطان سبک رفتاری و چابک تکیس  
 که بفکر عشرت و طغز می و عیش و هوس  
 که بحرف خط و خال و چشم و زلف عنبرین  
 که بوصف دلب و شیه وین لقا سر تا قدم  
 عارض و صوی و میان و ساعد و ساق و سرین  
 گفتگو تا کی ز ابوری کج و بالای راست  
 فرگس مست و لب لعل و عذار آتشین  
 که بدرق محبت یاران و گلگشت چمن  
 با شراب و شاهد و نقل و کلاب و انگبین  
 که بخوبت مؤمنان آلوده میسازي دهن  
 بیگناهان را بنام حق پاره سازی پوسنبین

## تذکرات شوشنر

می نوشی آب تا ساقی نباشد داپسند  
 یا نباشد کاسه همچون کاسه فغفور چیس  
 می نوشی تا قبا دیبا نباشد زنگار  
 یا نباشد جامه فرم و نازک و ابرینکمین  
 می نظوایی تا نباشد بستر کمضا و نعم  
 یا نباشد دست در آغوش یار نازنین  
 می ببینی غیر عیب مردمان بی خلل  
 کاش میدیدی بخود یگوه بچشم عیب بین  
 نشنوی غیر از صدای فغمه و آراز نی  
 یا حدیث غیبست روشن دلان پاکدین  
 عمرت از پنجه گذشت و فکر دنیا میکفی •  
 از شراب بیخودی تا چند مشموری چنیر  
 موی رخسارت سفید اما بیالا می برند  
 نامه هایت چون خط مشقی کرام الکاتبین  
 لافت آیمان میزنی اما نگرسی بهر حق  
 سجده از روی اخلاص و سر صدق و یقین  
 بکسدم ففساده هرگز نسو در راه خدا  
 می نیوی جز راه بیشرمی و بیداد و کین  
 گاه گاهی گر بمسجد میروی سازی نضست  
 دور باش از پیش و از پس از بسار و از بعین  
 بنده نفسی و یارت دیو گیرم در نماز  
 بر زبانی گوئی دروغ آیاک تعبسد فعتعیسی

دست حاجت گر بدرگاه خدا سازی دراز  
 یا برای رزق باشد یا برای حور عین  
 میکنی مانند کشوری کاخ ایوان را بلند  
 میکنی همچون شهبان اسپان تازی زهر زین  
 میکنند عاقبت بر مرکب چوبیدن سوار  
 میسازندت بمنزلگاه تو زبیر زمین  
 با هزاران حسرت و غم میکنندت سرفگون  
 گیرم این هر هفت اقلیمت بود زیر نگیس  
 بهر وارث خانه و اسباب و مال و حال رفت  
 بهر تو وزر و وبال و خزی میماند همین  
 وای بر حالت نکرد گر شفاعت خواه تو  
 در قیامت ساقی کوثر امیر المؤمنین  
 آنکه منشورش بدست قدرت حق خود نوشت  
 مطلع صبح ازل بر پایه عرش پرین  
 آنکه فضلش در جهان روشن تر است از آفتاب  
 بر موافق بر مخالف بر کهن و بر مهین  
 آنکه حقش بر گزید از جمله خلقان از نخست  
 بهر امت تا بود بعد از محمد جانشین  
 بنده از بندهگان درگشش رضوان خاص  
 مالک از خیل غلامان است مملوکی کمین  
 کشف اسرار دانش وارث علم نبی  
 ا همان روزی که بود آدم میان ماء و طین .

بهرزه مند از فیض او هم انبیساً هم اولیا  
 مستفید از علم او هم اولیسن هم آخرین  
 طفلی از طفلان مکتبخانه اش روح القدس  
 ریزه خوارِ خوار او هم سابقین هم لاحقین  
 خواجه دولت‌شاه اوزبک در کتاب تذکرة  
 قصه از شاهدین کرده حکایت این چنین  
 مفتخر کاشان و آمل حضرت ملا حسن  
 آنکه بود از مباحث پیشروای متقیین  
 بعد طواف کعبه و آرامگاه مصطفی  
 کرد آهنگ طواف مقصدای مهتدین  
 تا بمقصد چون رسید آن مومن پاکیزه رای  
 بر بمرقد کرد و خواند از سینه این فرد گزین  
 ای ز بدو آفرینش رهنمای اهل دین  
 وی ز عت ممدح بازوی تو روح امین  
 در همان شب حضرت شاه ولایت جاه را  
 دید در رویا که با او از سر لطف و حنین  
 عذر خواهی میکند و یک‌وید ای کاشی ترا  
 هست در شرح کرم بر ما دو حق مستبین  
 آن یکی حق ضیلت آن دیگر جلوس شعر  
 کآمدی از راه دور و مدح گفتی آفرین  
 منعمی بر بصره مسعود بن الفلاح نام او  
 خواجه از اهل ایمان است مشهور و مهین

نژاد او پیغام ما را هر بگو بعد از سلام  
 کشتیت در بحر عمان بود چندی قبل از این  
 نوبتی از رستخیز بحر شد مشرف بفرق  
 کشتی و اموال کشتی از رخیص و از ثمین  
 نفر ما کردی زر خالص ز مالست یکهزار  
 ما در آوردیم هم دست مدد از آستین  
 کشتی و اموال کشتی سالم آمد در کنار  
 صد هزاران محمدت لله رب العالمین  
 باید اکفون مال نذری را مهمسازی کنی  
 میستلن ای کشتی آن مبلغ از آن مرد امین  
 بامداد از آن مکان ملا حسن شد رو براه  
 تا حضور خواجه مسعود آن بزرگ پاک دین  
 چون بگوش او کشید آن گوهر پیغام شاه  
 در کشاد و گفت و طمتم فادخاوها خالذین  
 خوش دمی ایندم که آید از نسیمش هوی جان  
 چون صبا کرد شمیم از گشت زار یاسمین  
 خیر مقدم مرحبسا ای قلمد فرخنده پی  
 راست پیغامی بدانی از امام راستین  
 آنچه گفتی سر بر محق است و حق ست و درست  
 لیک ای کشتی بفیات پاک بزدان یمین  
 کین سخن را هیچکس دانان بود الا خدا  
 ز آنک این راز از دلم هرگز نشد بائب قرین

## تذکرة شوشتر

هیچ مصلوقی نبود آنگه از این سر نهان  
غیر سر الله مولانا امیر المؤمنین  
آن ز نذری بشاعر داد و در شکر قبول  
خلعتی افزود و خود در زهر منت شد رهین  
بعد از آن رخت زیارت بست و بس همراه بود  
دعوت نعمت فراوان در ده سلطان دین  
ای خوشا آن مؤمن روشن ضمیر پاک دین  
کش بود سر امیر المؤمنین یار و معین  
ای بسازین گونه باشد معجزات از آن جذاب  
شهره از هفتم زمین تا آسمان هفتمین  
یا امیر المؤمنین یا سیدی یا مؤئلی  
یا ذخیری یا ولی الله یا کف الحصین  
یا غیثی اذنه نسی شدة او کرمة  
یا رجائی عند عسر الحال یا حبل المتین  
شاب فودی و انقضی عمری و قلت حیلتی  
و الخطاب اقلت نسی یا امن الخائفین  
یا ظیری یا عصامی یا ملاذی انه  
اخلق رجلی و جہی ذنوبی یا معاذ العائذین  
یا عمادی یا سندلی انت مصودی فکن  
لی شفیعاً عند ربی یا شفیع المذنبین



شکوة ها از دست خود دارد بدرگاهت فقیر  
 دست گیر و دار خسروا هاشم یا امیر المومنین  
 ای خوش آنروزی که آید در لب کوثر بحشر  
 تر زبلن در خیل مداحان بود این گمترین

## فصل چهل و سوم

روزی در اثنای صحبت ملا هادی قواس این غزل از میرزا صاحب

بر خواند \*

نه امروز است سودای جنون را ریشه در جانم  
 بچوب گل ادب کردی معالِم در دبستانم  
 عزیز مصرم امّا در فرامش خانه جا هم  
 گل خورشیدم امّا در کنار طلق نیانم  
 ز من سنجیده وزن عالم و سنگ است رزق من  
 همانا من در این بازار پر آشوب میسرانم  
 لب انسوس اگر غافل بدندان آشنا سازم  
 در چندان می بود مراض قسمت از لب نانم  
 چنان معصوم که اشک شور در چشم نمیگردد  
 قیامت گر نمکدان بشکند در چشم حیرانم  
 نمی افتم چو اسکندر بدنبال خضر صاحب  
 من آن خضرم که آب روی باشد آب حیوانم

و بعد از آن از خود این غزل گذرانید \*

ز اسباب تعلی، گرچه من برچیده دامانم  
 نشانی از مطبعت میدهد چاک گردانم \*

## تذکره شوختر

گرفتم دامن اهل جئون را بهر آسایش  
 نشان دادند سوی کوچه بند سنگ طفلانم  
 بتکلیف و تکلف رغبتم گر نیست معذورم  
 فقیه شهر میداند من از صغیرا نشینانم  
 نمیباشد بلسوح خاطریم حرف دگر باقی  
 بجز حرف معصیت هیچ تعلیم از دبستانم  
 مرا گر معصیت اندوز میدانی توای زاهد  
 بِحَمْدِ اللَّهِ که از لوثِ ریا پاک است دامانم  
 دل صد پاره دارم برنگ برگ گل قواس  
 چه باشد حاجت گلگشت اندر باغ و بستانم

و فقیر نیز چند بیتی تتبع نموده \*

نیم محسود ابنای زمان نی از عزیزانم  
 نیم یوسف نمیدانم چرا در چاه و زندانم  
 چندان فرسوده هر عضو درین سر منزل حسرت  
 که وقت حیرت اکنون میگرد انگشت دندانم  
 بود صیت هنرها سنگ مقلطیس آفتها  
 خوشا احوال کم نامی من از شهرت پشیمانم  
 نشد یکنه روشن خانه ام از تنگی روزن  
 کشک از سول غم دادم که آخر ساخت ویرانم  
 بود بظمت سیاهم سرزمی آوازه حسرت  
 بیزم گل خراشد بالک بابل در گلستانم  
 دلی پرچار خار شوق در راه طلب دلم  
 کند تاثیر شاخ پایمیس خار مغیانم

نشانه باشدم از ناله لیلی بهر سنگی  
 بدوق پیروی می جست همچون در بیابانم  
 دل عشق شکیبائی ندارد ای مسلمانیان  
 ندارم تکیه هجران من سرید پیر کفانم  
 فقیر از عالم بالاست این قسمت که می بینی  
 کلوخ آید بسر جای گهر از ابر نیسانم

و این غزل از ملا فتح الدین منولی است :-

من آن سرگشته مرغ آشیانی دور از گلستانم  
 که هر دم در هولی موطن اصلیست افغانم  
 نمی آرم بخود چندانکه فرق از پا کم سر را  
 ز بس دنگیوم از شوق دویدن در بیابانم  
 در این گلشن گلی از شاخسار کام من نشکفت  
 برنگ چوب سرو از پای تا سر دایع حرمانم  
 پریشانی نباشد آنقدرها زلف و کاکل را  
 که من از فکر زلف و کاکل خوبان پریشانم  
 مرا عهد جوانی صرف شد در حالت پیری  
 ز ضعف ناتوانیها بصورت شیم طفلانم  
 بامیدی که در منزل رسم روزی از این وادی  
 گهی افغان و گه خیزانم و گاهی خرامانم  
 ز فیض همت افغان پاک مرشدم فتعی  
 ازین پس در خیال فکر و جمع شعر و دیوانم

و این غزل از ملا عبد الکریم سابق الذکر است :-

بگلزار جهسان آن عاشق سر در گریستانم  
 که دایم بزمگاهِ همه گیتی است زندانم  
 برنگِ شعله آوازِ بلبلِ نغمه خواهم  
 که خیزد از درون پرده گل آه و افغانم  
 نه سر از پانه پا از سر شفا هم وقت جان دادن  
 برای طی دشت بیخودی از بسکه حیوانم  
 من آن مجنونِ اسلَس دشتِ یعام که در عالم  
 سواد طره لیلای بود شام غریبانم  
 نیاید دامن عفوش زهانی از کفم فطرت  
 بآبِ رحمتِ خود تا نشوید لوح عصیانم

و این غزل از خواجه ابوتراب است :-

چنان لب‌ریز شوق از نشئه بزم حریفانم  
 که صد داغم بدل میسوزد و چون لاله خفـدانم  
 ز فیضِ عشق شد آماده اسبابِ جنسون من  
 کنون در انتظارِ وعدهای سنگ طفلانم  
 گهی در دام زلف و گاه در معراب ان آبرو  
 چه مستضعف بمذهب مشتبه در کفر و ایمانم  
 چه فرق از ترک یغمانی بود آن چشم فغان را  
 زند هر لحظه بر دل بی سبب صد تیر مرگانم  
 نمی باشد چه خضرم گر حیاتِ چاروان باشد  
 چرا باشد بگردن مفتی از آب هیوانم

## فصل چهل و چهارم

در این سنهوات انقلاب که معاهد دول انحلال و اوضاع اکثر ایران اختلال پذیرفته - در هر بلدی فتنه جوئی رایجست فساد افراخته - و در هر قطری فروسایه کیش دجالی ظاهر ساخته - ضعفا و فقرا بی اختیار بمصیبت جانی ارباب گرفتار - و از زحمت مصادره بیکار و مطالبه درهم و دینار درکار انتقال از دیار بدیار بوده و میباشند - هرکس در هر منزل که هست چون از مکاره منازل دیگر بیخبر است بگمان این است که مگر آنجا بهتر باشد - چون خود را بآنجا رسانید و بر احوال آنجا مطلع گردید و دید که مانند منزل سابق یا اشد از آن است - از آنجا نیز آغاز سفر و اراده منزلی دیگر مینماید - مانند مریض که از شدت اضطراب سر را بجای پا و پا را بجای سر میگذارد - و آنرا راحتی از برای خود پندارد - تا مدت زندگانی تمام پذیرد و مستوفی اجل حساب بدائم تعودون از سر گیرد •

• بیت •

ز زیر خاک تا بالای افلاک

مقامی خوش نکرد این جان غمناک

در ضمن این اسفل خلائق بسیار بلجل اخترامی از این دار فنا انتقال

گرفته - و از دستبرد یغماگر قضا و قدر از لباس حیات عاری گردیده •

## حکایت عجیبه درویش

از آن جمله مردی درویش وارد این ولایت شده نام خود سیفعلی میگفت - و مدت دوسه سال در اینجا توقف نمود تا آنکه وفات یافت - و بشغل کجالی اشتغال میورزید - و از قبول اجرت و هدیه و صلّه امتناع داشت - و بنحسب رویت مظنه آن بود که در عشر ثلاثین یا اربعین باشد - لیکن خود حساب عمر خود را از سبعین و ثمانین متجاوز میگفت - و مذکور

می نمود که تمام این مدت را بسیاحت گزرانیده - و باطراف بلاد روم و هند و حبشه و فرنگ و اورنگ و چین رسیده - و در هر بلد با درویشان و قناعت کیشان منجبت داشته - و حکایت‌های عجیبه و غریب نقل می نمود - از آنجمله می‌گفت که چند سال قبل از این در دیار مغرب بودم و با رفیقی که داشتم از محلی بمحلی تفرّج می نمودم - روزی از دیهی بدیهی می‌رفتیم - در عرض راه طایری بسیار بزرگ نمایان شد که در وسط راه نشسته بود و صورت آن صورت انسان بود - و خیره خیره بجانب من نگاه میکرد - از مشاهده آن بغایت هراسان شدیم - و از راه کفاره نمودیم - ناگاه از جای خود پرید و آمد بمن حمله نمود - رفیق من بگریخت و برای من مجال فرار باقی نماند - کاردی همراه داشتم که بکمر زده بودم از غلاف کشیدم و مابین کتفین او چنان زدم که تمام تیغ تا حد دسته فرونشست - و ناوانستم بیرون کشید آن مرغ نعرا بزاد صدای انسان - و پرید و برفت - و من برفیق خود ملحق شده بدویدیم تا بپایگی که در آن صحرا بنظر می‌آمد خود را رسانیدیم - باغبانها که در آنجا بودند ما را پرستاری نمودند و بحال آوردند و پرسیدند سبب دهشت شما چه بود - چون حکایت کردیم گفتند که ما هرگز همچو چیزی ندیده ایم و نشنیده ایم و تکذیب نمودند - القصه بعد از چند سال وارد بلاد ایران شدم - و در سالی که نادر شاه از هندوستان معاودت نمود وارد بودم - روزی در دکان سیاف آن کار را دیدم که سیاف برای آن غلاف می‌ساخت - پرسیدم که این کار از کیست - گفت از شخصی است داده است که غلاف بگیرم - گفتم من غلاف موافق این کار ساخته دارم - بشما میدهم بشرط آنکه صاحب آن را نشان بمن بدهید - و برخواستم و از منزل خود غلاف را بردم - سیاف چون دید موافق است - گفت غلاف اصلی این کار همین بوده است - در این اثنا صاحب کار حاضر شد چون مرا دید و غلاف را بشناخت از جلی چوخواست

و گفت من میخواهم شما را در خلوت به بینم - چون به بنده خانه رفتیم از او پرسیدم که راست بگو این کارد از کجا ترا بدست آمده - گفت از آنجا که از دست تو رفته - گفتم در بلاد مغرب از دست من رفته و قصه را حکایت نمودم - گفت من همان مرغم که تو دیدی و زخم زدی - و برهنه شده موضع جراحت را نشان دادم - گفت ما سه نفر بودیم که باغواهی شیطان بودیم تحصیل علم سحر افتاده بودیم - و اسفندی داشتیم که بهر صورت که می خواست ما را میکردانید - و هر روز نوبت یکی از ما بود که آدمی برای او شکار کنیم - که برای قوت سحر او خود دل و جگر و دماغ او را میخورند و ما بقی را بشاگردان تقسیم می نمود - آن روز که تو بر خوردی نوبت من بود - و چون از تو جدا شدم ازین عمل قبیح توبه کردم - و بندگی حق تعالی اشتغال نمودم - و کارد را بمن داد - و چون مرا سبب توبه و خدا پرستی خود دانست شرایط تسلیم و ارادت بجای آورد \*

و الله يعلم

بتاریخ یوم پنجشنبه بیست و چهارم شهر رجب المرجب سمت توقیم پذیرفت

سنه ۱۳۱۷

کتابه اسد الله آصفی الشوشتری







(16) Glossaries, not collected in the form of books, on the portion of *Badr* of al-Muṭawwal,<sup>1</sup> *Madārik*,<sup>2</sup> *Masālik*,<sup>3</sup> *Mughni al-Labib*,<sup>4</sup> *Khulāṣat al-Ḥisāb*,<sup>5</sup> etc.

Our author devoted his whole life to teaching, seeking the truth, and serving the cause of humanity. Towards the end of his life he retired from the world and passed his days in devotion and prayer. He died in A.H. 1173 (A.D. 1759) at his native place.

Mawlānā Muḥammad Hādī Kamāngar, a contemporary poet (whose poetical name was *Kawwās*, adopted at the suggestion of our author, as mentioned on p. 162 of our edition) wrote the following chronogram giving the date of as-Saiyid 'Abdallāh's death:—

از امر خداوند جهاندار قدیم      علامت دهر و سید خلد مقیم  
 در باغ نعیم جلی او شد قواس      تاریخ وفاتش طلب از باغ نعیم  
 ۱۱۷۳

PRESIDENCY COLLEGE,  
 Calcutta.

M. HIDAYET HOSAIN.

<sup>1</sup> Al-Muṭawwal is a commentary on al-Kazvīnī's treatise on rhetoric called *Talkhīṣ al-Miftāḥ*, by Sa'd ad-Dīn Mas'ūd bin 'Umar at-Taftāzānī, died A.H. 792, A.D. 1390, see my Catalogue of the Arabic MSS. in the Buhār Library (Imperial Library), p. 437.

<sup>2</sup> The full name of the book is *Madārik al-Aḥkām fī Sharḥ Sharḥi' al-Lalām* by Muḥammad bin 'Alī al-Mūsawī al-'Āmilī, died A.H. 1009, (A.D. 1600). See the same, p. 297.

<sup>3</sup> Probably this *Masālik* is by Muḥammad bin 'Alī al-Iḥṣā'ī, which is called *Masālik al-Aḥkām*. Al-Iḥṣā'ī lived in A.H. 894 (A.D. 1489).

<sup>4</sup> *Mughni al-Labib*, a book on Arabic Grammar, by 'Abdallāh bin Yūsuf known as Ibn Ḥiḡām, died A.H. 761, (A.D. 1360). See Brockelmann, *Geschichte d. Arabischen Litteratur*, vol. II. p. 23.

<sup>5</sup> *Khulāṣat al-Ḥisāb*, a treatise on Arithmetic, by Bahā' ad-Dīn Muḥammad bin Ḥusayn al-'Āmilī, died A.H. 1031, (A.D. 1622). See my Catalogue of the Arabic MSS. in the Buhār Library (Imperial Library), p. 285.

- (5) *Risāla at-Tuḥfat an-Nūrīya*, a treatise solving problems of ten different branches of learning, which he named after his father.
- (6) *Sharḥ Ṣaḥīfa Usturlāb*, a commentary on the treatise on the astrolabe by Bahā' ad-Dīn Muḥammad bin Husain al-'Amīlī (died A.H. 1031), called *as-Ṣaḥīfa*.
- (7) *Sharḥ Maḥāṭib ash-Sharā'ī'*, a commentary on the work *Maḥāṭib ash-Sharā'ī'*, on Jurisprudence by Muḥammad bin Murtaḍā, known as Muḥsin al-Kāshī (died after A. H. 1090). This commentary is called *Adḥ-Ḍuḥr ar-Rā'ī'*.
- (8) *Risāla-i-Jabaliya Ūlā*, a treatise in answer to seventy problems pertaining to different branches of learning, which 'Alī Nahāwandī sent to the author.
- (9) *Risāla-i-Jabaliya Thāniya*, a treatise solving thirty further questions asked by the above Nahāwandī.
- (10) *Risāla-i-'Alaviya*, answers to questions of Shaikh 'Alī al-Huwaizī.
- (11) *Risāla-i-Aḥmadiya*, replies to queries of Mawlā Aḥmad, the brother of the governor of Huwaiza.
- (12) *Risāla dar Taḥkīk-i-Dawābiṭ-i-Istikhraj*, a treatise on the method of determining the Kībla in all countries.
- (13) *Tilism Sultānī*, a work on different important problems of 'Ilm Ha'āṭ (Cosmography), 'Ilm Nujūm (Astronomy), and magical science. It was written at the request of Abū Ṣāliḥ Sultān Tarḡhizī.
- (14) *Tuḥfat as-Saniya fi Sharḥ an-Nukḥbat al-Muḥsinīya*, a commentary on the work by Muḥammad bin Murtaḍā (known as Muḥsin al-Kāshī), called *an-Nukḥba*, on Jurisprudence. It was composed at the request of Mawlānā 'Alī bin 'Alī an-Najjār.
- (15) *Ḥāshiyā bar Muḥaddamāt Wāfi*, a commentary on the preface of the book by Muḥammad bin Murtaḍā, known as Muḥsin al-Kāshī, entitled *al-Wāfi*.

When Āzād Afghān established his supremacy at Isfahān—he was ultimately defeated by Karīm Khān Zand (A.H. 1163-1193, A.D. 1750-1799), and was driven away from the country<sup>1</sup>—he captured and imprisoned many people among whom was a distinguished Christian priest. When ‘Abdallāh heard this, he ransomed the prisoner and brought him home most respectfully and read the New Testament with him with great care. Similarly he arranged to bring to Shūshṭar, to his own house, a Jewish scholar from Isfahān as well as a priest of the Fire-worshippers from Yazd, and read all their religious books with them for a long period.

He had always been saying that if any Emperor or King could afford to build a new observatory he would gladly take charge of it, and would perform the work in such a way that his observatory would surpass, in reputation, all the existing observatories of the world.

Though some may consider it below the dignity of such a great scholar as he was to compose poetry, he was also a great poet. There are some 6 or 8 hundred lines of poetry composed by him. His poetic name was *Fakīr*. He is the author of several works which I enumerate below as given in this History on pp. 60-61, and in the Buhār Library MS. of the *Tuḥfat al-‘Ālam*, fol. 67 :—

- (1) *Risāla Madīnat an-Nahv*, a treatise on Arabic Syntax.
- (2) *Hāshiyā Arba‘in Ḥadīth*, a commentary on the forty Traditions of the Prophet written at the instance of the author's father.
- (3) *Risāla dar Taḥkīk-i-Kibla-i-Shūshṭar*, a Persian treatise fixing the direction in which the people at Shūshṭar should turn their faces in prayer. This treatise was written at the request of Isfandiyyār Beg.<sup>2</sup>
- (4) *Risāla dar Taḥkīk-i-Kibla-i-Huwaiza*, a Persian treatise fixing the direction in which people at Huwaiza should direct their faces at the time of prayer. He wrote this treatise at the request of Saiyid ‘Alī Khān, the Governor of Huwaiza.

<sup>1</sup> This event took place in A.H. 1166 (A.D. 1752). See Sykes, *History of Persia*, vol. II., p. 374.

<sup>2</sup> For Isfandiyyār Beg, see this History, p. 71.

very early anticipated that the boy would in after life develop into a great scholar and took great care of him so long as he lived. The old man, however, died in 'Abdallāh's infancy. The boy's father then had him educated in the recognized courses of Arabic study of the time. 'Abdallāh completed his full course of study at the age of 15 and then travelled to Isfahān, Khurāsān, Āzarbā'ijān and other parts of Persia and Turkey, and studied Astronomy and other branches of Science under the renowned authorities of those places. His scholarship became known throughout the country, and all kinds of difficult problems of Jurisprudence and Tradition, which were presented to him were solved by him to the satisfaction of every one. He also made pilgrimages to the different sacred places of Islām.

On the death of his father in A.H. 1158 (A.D. 1745) people assembled at the Madrasa, situated very close to his house, and requested him to take upon himself the *Imāmat*<sup>1</sup> and the charge of reading sermons at Friday-prayer. He, however, recommended as being a fitter person, his brother,\* as-Saiyid Murtadā, who was accordingly selected for these duties. From the court of Nādir Shāh 'Abdallāh was offered the duties of supervising religious state functions, which he accepted and discharged to the great satisfaction of all.

When Nādir Shāh declared himself Emperor of Persia and held a *Darbār* for this purpose, all Governors and Ambassadors were summoned for the occasion. At that time the author was ordered to deliver a sermon on the auspiciousness of the coronation, and the speech which he delivered was considered a master-piece. On one occasion when all the eminent scholars and theologians from Constantinople, Bukhārā, and Baghdād assembled under the orders of Nādir Shāh, to discuss as to which sect of Islām was the best and could be considered to have been following the right path, the author represented the Shi'a sect and discussed the matter satisfactorily and at great length with the heads of the other sects.

<sup>1</sup> In the Shi'a sect *imāmat* (the function of leading prayers) and reciting sermons at the Friday-prayer are entrusted only to the most pious and recognized scholars.

\* As-Saiyid Murtadā died in A.H. 1190 (A.D. 1776). See for his life *Tuhfat al-'Ālam* fol. 71a.

## INTRODUCTION.

The author of the "History of Shūshṭar," as-Saiyid 'Abdallāh, came of a very distinguished family. His grandfather, as-Saiyid Ni'matallāh<sup>1</sup> was originally an inhabitant of Jazā'ir, near Baḡra (Buzrah) but came later to live in Shūshṭar in Persia. The author's grandfather as well as his father, as-Saiyid Nūr ad-Dīn,<sup>2</sup> were both eminent scholars. The family, which belonged to the Shī'a sect and was known as *Sādāt Nūriya*<sup>3</sup>, after having settled there, lived for generations in Shūshṭar.

The author<sup>4</sup> was born on the 7th Sha'bān A.H. 1112 (A.D. 1700), at Shūshṭar during the life time of his grandfather,<sup>5</sup> who

<sup>1</sup> As-Saiyid Ni'matallāh was born in A.H. 1050 (A.D. 1640), and not in A.H. 1150 (A.D. 1737), as given in *Rawḍāt al-Jannāt*, p. 220. He was one of the eminent scholars of Persia of his time. *Tuḥfat al-'Ālam*, fol. 54a, describes the reason for the shifting of his residence from Jazā'ir to Shūshṭar as follows:—

"In A.H. 1079, Ḥusain Pāshā bin 'Alī Pāshā, Governor of Baḡra, revolted against the Uthmānī Sultān Muḥammad IV, A.H. 1058-1099 (A.D. 1648-1687). A Turkish army was sent to suppress him and Ḥusain Pāshā fled towards India from Baḡra. The army plundered and devastated the whole country from Jazā'ir to Baḡra, because the people therein were supposed to have sided with Ḥusain Pāshā. In consequence the people scattered to different countries. As-Saiyid Ni'matallāh was one amongst them. He first went to Hūwaiza and thence proceeded to, and settled at, Shūshṭar at the request of the people of the place."

He is the author of many works and died on the 23rd Shawwāl, A.H. 1112 (A.D. 1700). For details of his life, see this History of Shūshṭar, p. 56; *Rawḍāt al-Jannāt*, *bāb an-nūr*, p. 220; *Amī al-Āmil*, p. 72; *Nujūm as-Samā'*, p. 238; *Shudhūr al-'Iḡyān*, vol. II, fol. 250b where the date of his death is wrongly given A.H. 1139 (A.D. 1717); and *Tuḥfat al-'Ālam*, fol. 52a.

<sup>2</sup> As-Saiyid Nūr ad-Dīn was born in A.H. 1086, (A.D. 1677) and died in A.H. 1159, (A.D. 1745). He is the author of several works. For details see this History of Shūshṭar, p. 59; *Nujūm as-Samā'*, p. 238; and *Tuḥfat al-'Ālam* fol. 56b.

<sup>3</sup> Probably after the name of As-Saiyid Nūr ad-Dīn bin as-Saiyid Sa'd ad-Dīn, whom we find in the genealogical chain, mentioned in p. 58 of this History.

<sup>4</sup> The biography of the author that follows is based on this History, pp. 60, 122; *Nujūm as-Samā'*, pp. 251-256; and *Tuḥfat al-'Ālam* fol. 52a-56a.





## PREFATORY NOTE.

The first fascicle of this edition of the History of Shūhtar, containing pages 1-144, edited by Khān Bahādur Mauṣ Bakhsh, was published in 1914. For budgetary reasons immediate continuation could not be undertaken at the time. When work on this text could be resumed the Society's office had lost touch with the Editor. Since then news has been received of his death. The Council of the Asiatic Society of Bengal have therefore decided to arrange for the completion of the work by another hand, and Shams-ul-'Ulamā' Professor Hidāyat Husain has kindly volunteered to undertake the labour. Owing to his help the work is now issued in its completed form, for which the Council of the Society and the learned public owe him their thanks.

Professor Hidāyat Husain is responsible for the edition from page 145 to the end, as well as for the Preface and List of Contents.

The edition has been made from a single and rare MS. No other copies have been traced in any MSS. Library in India, though a copy exists in the British Museum Collection, mentioned on page 214b of Dr. Rieu's Catalogue. It is, however, reported that other copies exist in private hands in India, though all efforts to procure them have been in vain.

The MS., which is fairly correct, is written in clear *Nasta'liq*, dated A.H. 1317 (A.D. 1900), by a scribe Asadallāh Āṣafi, who calls himself Shūhtari, but does not mention the place of copying. The handwriting seems Persian.

JOHAN VAN MANEN,  
*General Secretary.*

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,  
1, PARK STREET, CALCUTTA.  
*December, 1924.*





**TADHKIRA-I-SHŪSHTAR**  
**AN ACCOUNT OF SHŪSHTAR, FROM THE**  
**EARLIEST TIME TO A.H. 1169**  
**WITH NOTICES OF ITS CELEBRATED**  
**MEN AND MEMOIRS OF THE**  
**AUTHOR'S LIFE.**

BY

SAYYID 'ABDALLĀH BIN NŪR AD-DĪN BIN  
NĪMATALLĀH AL HUSAINI ASH-SHŪSHTARI  
(SURNAMED FAQIR)

EDITED BY

KHAN BAHADUR MAULA BAKIUSH

AND

• SHAMS-UL-ULĀMA' M. Hidayet Husain, Ph.D., Khan Bahadur.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

1924.





**BIBLIOTHECA INDICA.**

**WORK No. 206.**

---

**TADHKIRA-I-SHŪSHTAR.**

**PERSIAN TEXT.**











